



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما الصلوة والسلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

در سیرم

سفرنامه سال ۱۳۶۴ شمسی



خواجگ صدیقی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در حریم حرم: سفرنامه حج سال ۱۳۷۴ شمسی

نویسنده:

جواد محدثی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	در حریم حرم: سفرنامه حج سال ۱۳۷۴ شمسی
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۶	سفرنامه‌نویسی
۲۰	مدینه، مرقد معشوق
۲۰	اشاره
۲۲	از پرواز تا فرود
۲۶	نخستین شب
۲۸	در بقیع
۳۰	تبلیغات
۳۲	نماز جمعه
۳۳	کتابخانه مسجدالنبی
۳۵	مدینه قدیم
۳۸	مرثیه بقیع
۴۲	موجی در مراکش
۴۳	نقش زبان
۴۶	غربت بقیع
۴۸	نگاه اقتصادی
۵۰	ورود سرپرست حجاج به مدینه
۵۱	خانه فاطمه «ع»
۵۱	کسبه افغانی
۵۲	دیدار از اماکن

۵۶	اربعین یادگار امام
۵۷	دعای کمیل مدینه
۶۳	شیعیان مدینه
۶۷	مال باختگان
۶۸	مدینه امروز
۷۴	وداع با مدینه
۷۸	مکّه، معبد عشق
۷۸	اشاره
۸۰	شهر خاطره‌ها
۸۲	احرام
۸۴	راه هجرت
۸۵	کعبه در حصار
۸۶	قبله
۹۱	کعبه، عظمت در سادگی
۹۲	قطره و دریا
۹۶	درس خاکساری
۹۷	شهیدان حرم
۹۹	شبهای حرم
۱۰۲	نقطه و پرگار
۱۰۵	شوق حرم
۱۰۷	مغناتیس دلها
۱۰۹	سمینارها
۱۱۲	روحانی کاروان
۱۱۶	خبرنامه زائر

۱۱۸	مراسم براءت
۱۲۳	در آینه رفتار
۱۲۶	از «هست» تا «باید»
۱۳۰	کار تبلیغی دیگران
۱۳۴	عرفات و منا
۱۳۴	اشاره
۱۳۶	کوچ به عرفات
۱۴۱	در خدمت زائران
۱۴۳	اجرای براءت
۱۵۱	غروب عرفه
۱۵۲	مشعر
۱۵۵	منا
۱۶۰	در مسلخ عشق
۱۶۲	گمشدگان
۱۶۵	باز هم براءت
۱۶۸	دوباره مکه
۱۶۸	اشاره
۱۷۰	دوباره مکه
۱۷۲	از «حرا» تا «ثور»
۱۷۶	بازگشت
۱۷۸	فهرست اعلام
۱۹۳	درباره مرکز

در حریم حرم: سفرنامه حج سال ۱۳۷۴ شمسی

مشخصات کتاب

سرشناسه: محدثی، جواد، - ۱۳۳۲
عنوان و نام پدیدآور: در حریم حرم: سفرنامه حج سال ۱۳۷۴ شمسی / جواد محدثی
مشخصات نشر: [تهران]: نشر مشعر، ۱۳۷۵.
مشخصات ظاهری: ص ۱۸۰
شابک: بها: ۳۲۰۰ ریال
موضوع: حج -- خاطرات
موضوع: عربستان سعودی -- سیر و سیاحت -- قرن ۲۰
رده بندی کنگره: BP۱۸۸/۸م ۴د۲۷ ۱۳۷۵
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۵۷
شماره کتابشناسی ملی: م ۷۶-۷۹۹۲
ص: ۱

اشاره

سفرنامه‌نویسی

شیفتگی انسان به شنیدن خاطرات، همیشگی و ریشه‌دار است. این خاطره‌ها وقتی درباره سفرهای شخصی است، نام «سفرنامه» به خود می‌گیرد و اغلب، می‌تواند آینه نمایانگر روزگار و شرایط خاصّ یک دوره یا ترسیمی از مکانها، آبادیها و حوادث باشد. زندگی و عادات و آداب مردم، پیوسته در دگرگونی است و چهره شهرها و آبادیها عوض می‌شود. تاریخنگاران اگر بی‌غرض باشند، می‌توانند آینه روزگار بوده، حوادث را به نسلهای بعد منتقل سازند. از این رو، سفرنامه‌ها از منابع عمده ارزیابیهای تاریخی به شمار می‌آیند.

*** بسیاری از آنان که به سفر معنوی و به یاد ماندنی «حج»

ص: ۱۰

می‌روند، خاطرات آن را همچون تابلوهایی شفاف و گویا و به یاد ماندنی، در ذهن و دل دارند و برای این و آن بازگو می‌کنند. اگر ذوق و قلمی هم داشته باشند، به نگارش سفرنامه حج می‌پردازند، چه در همان سفر، چه پس از بازگشت. از این رهگذر، حجم قابل توجهی از آثار مکتوب، پدید آمده و می‌آید (چه مطبوع و چه خطی) که برخی از آنها بخاطر زیبایی قلم، محتوای خوب، گزارشگریهای ارزشمند تاریخی و زاویه دید نو، ماندگار می‌شود، حتی گاهی به زبانهای دیگر هم ترجمه می‌گردد و گذشت زمان از ارزش و اعتبار آنها چه بعنوان اثری ادبی یا نوشته‌ای تاریخی نمی‌کاهد. ماندگاری اینگونه سفرنامه‌ها، بسته به دقت و موشکافیهای نویسنده و تحلیلهای برخاسته از چشم باز و دل روشن و آگاهیهای مستند است؛ مثل گزارشهای خبری که بعضی تنهاصفحه جراید را پر می‌کنند، و برخی ارزشمند و راهگشا و خواندنی و ماندنی است. در ورای سفرنامه‌ها نیز، گاهی فکری نو، نگاهی جدید نهفته که از کنار مسائل، حوادث، صحنه‌ها و انسانها بسادگی و سرعت نمی‌گذرد، بلکه درنگ و دقت و کاوش دارد و محصول آن تأملات را در اختیار دیگران می‌نهد.

*** سفرنامه‌های حج، اگر تنها در حدّ نقل وقایع روزانه و مشاهدات روزمره باشد که اغلب برای همه پیش می‌آید، چندان ارزش نمی‌آفریند. ولی برخی فراتر از ظواهر، آنسویصحنه‌ها را

ص: ۱۱

هم ترسیم می‌کند، از سطح و ظاهر به عمق و ژرفا می‌رود و نادیده‌ها و ناشنیده‌ها را ثبت می‌کند، روحيات را می‌شکافد، تحلیل می‌کند، به خواننده سفرنامه، اندیشه و شناخت می‌دهد و در قدم به قدمش نکته وجود دارد. اینجاست که سفرنامه، غنای محتوایی می‌یابد و برای خوانندگان، سودمند و تأثیرگذار می‌شود. زاویه دید کسی که سفرنامه حج می‌نویسد و اندیشه‌ها و معلوماتش از حج، مناسک، معارف، مردم، عملکردها، آداب و سنن، در این زمینه تأثیر عمده دارد. نیز، مهارتش در ترسیم دیده‌ها، شنیده‌ها، رفتارها، حالات و مفاهیم و همچنین زیبایی و جاذبه قلم و توانمندی نویسنده سفرنامه، سهم بسزایی دارد.

چه بسا مشغله‌های کاری یا نبودن فراغت ذهنی نویسنده، سبب شود که در سفر، از جمله سفر حج، نتواند یا حال و مجال نوشتن نداشته باشد. امّا یادداشت‌های طول مسافرت، می‌تواند دستمایه نگارش و پرداخت بعدی باشد و پس از بازگشت، آنها را تنظیم، تدوین و تکمیل کند؛ هرچه آراسته‌تر و شکیل‌تر و موزون‌تر.

اهل قلم، با نوشتن، انس دارند و با همه ناهنجاریها و گرفتاریها، زندگیشان آمیخته به آفرینش ادبی است و نمی‌توانند در چنین سفرهای خاطره‌انگیز، شمشیر قلم را غلاف کنند. در پی هر سوژه‌ای، به خلاقیت و ابداع می‌پردازند، قصه می‌نویسند، شعر می‌سرایند، خاطره می‌نگارند و ... امّا آنان هم که چندان سابقه

ص: ۱۲

و چیرگی در این کار ندارند، نباید به این بهانه که «نوشتن ما به چه کار می‌آید و چه ارزشی دارد؟» از نوشتن کوتاهی کنند. چه بسا نوشته‌های معمولی و حتی کم‌ارزش امروز، در آینده، هم ارزش پیدا کند و هم در تکمیل خلأ در تابلوهای تاریخنگاری آیندگان، مؤثر باشد. در مجموع، شاید بهترین سوغات سفر حج، «سفرنامه» باشد که خاطرات شیرین ایام دیدار از دو حرم را همواره زنده نگاه می‌دارد، هم برای خود زائر، هم برای دیگران.

*** سفرنامه‌ای که می‌خوانید، به حج سال ۱۳۷۴ ش. مربوط می‌شود. نه فقط نقلِ روزانه حوادث و دیدارها و مشاهدات در اماکن است، نه تجزیه و تحلیل مناسک و اسرار و رموز حج، نه گزارشی رسمی از این سفر، بلکه تلفیقی از همه اینهاست. از این رو، قلم گاهی در عمق پیش می‌رود، گاهی در سطح و طول. گاهی روی جزئیات، درنگی بیش از حد معمول دارد، گاهی از قضایایی بسرعت می‌گذرد. می‌کوشد در کنار همه نگرشها و یادها، حج این سال را نیز، تا حدی گزارش دهد. خیلی روشن است که قویترین تیم عکاس، فیلمبردار و خبرنگار هم نمی‌تواند همه حج را به تصویر و گزارش کشد، تا چه رسد به قلم ناتوان یک فرد، با همه محدودیت‌هایش در رفتن و حضور یافتن و دیدن و شنیدن. پس انتظار فوق‌العاده‌ای هم نباید از این سفرنامه داشت.

ص: ۱۳

مدینه، مرقد معشوق

اشاره

* اقتباس از تعبیر امام خمینی «ره»: «عزیمت حجاج محترم ایرانی به سوی معبد عشق و مرقد معشوق...» صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۱۰

ص: ۱۵

از پرواز تا فرود

۷۴ / ۱ / ۳۰

فرودگاه مهرآباد، اولین سکوی پرواز حاجی به سوی خانه خدا نیست.

پیش از آن، زائر از سکوی دل پرواز می‌کند و به «بیت الله» می‌رسد. قدم گذاشتن به «سالن حجاج» نیز، اولین چیزی نیست که احساس معنوی انسان را نسبت به حج برمی‌انگیزد. مسأله ریشه در چندین ماه قبل، بلکه چندین سال قبل دارد. قدیمها اینگونه نبود. ولی در سالهای اخیر، بویژه پس از پیروزی انقلاب، آنقدر شوق دیدار خانه خدا و تعداد متقاضیان این سفر الهی زیاد شد که ناچار شدند ثبت نام و نوبت و انتظار و فیش حج و اولیت‌بندی ثبت نام کرده‌ها را پیش بکشند.

ص: ۱۶

در آستانه این سفر، ذهنم به روزها و ماههای گذشته برمی‌گردد.

بعضی‌ها سالهاست که در انتظار فرا رسیدن نوبتشان به سر برده‌اند. خدا می‌داند که بر دل‌های مشتاق و عاشق آنها چه گذشته است.

هر چه به سال نوبتشان نزدیک‌تر می‌شده‌اند، آن شعله مقدس در دل‌هایشان بیشتر زبانه می‌کشیده است.

نباید امروز را نگاه کرد که این جمع عاشق، در فرودگاه و در سالن انتظار یا پای پلکان هواپیما، بال می‌زنند و جانشان پیش از

جسمشان پرواز کرده است. اولین روزی هم که برای ثبت نام به «حج و زیارت» رفتند، همین احساس مقدس را داشتند. گاهی

ناباورانه از خود می‌پرسیدند: آیا براستی قسمت‌مان شده است که به زیارت خانه خدا برویم؟ نمی‌دانم سالهای انتظار را چگونه به

پایان آورده‌اند، وقتی به آنان خبر دادند که امسال نوبت شماست، چه حالی پیدا کردند؟

به هر حال وقتی در کاروانی ثبت نام کردند، بیشتر باورشان شد که بزودی به این معراج معنویت پر خواهند گشود. وقتی در جلسات

توجیهی و آموزشی احکام و مناسک حج می‌نشستند، وقتی روحانی کاروان، از چگونگی محرم شدن، نیت کردن، طواف و سعی

نمودن می‌گفت و اعمال عرفات و مشعر و منا و رمی جمرات را توضیح می‌داد، دل در سینه‌شان نبود. سراپا گوش بودند و پای تا

سر شوق! معصومانه گوش جان به آموزشهای پیش از سفر می‌سپردند. گر چه در مسجد محله خودشان بودند، امّا آن فضای

معنویت بار، تمثیلی از «مواقف کریمه» و جایگاههای مقدس سرزمین نور جلوه می‌کرد.

ص: ۱۷

خرید حوله احرام و تهیه وسایل سفر و آنچه در این سفر یکماهه مورد نیازشان خواهد بود، تصفیه حساب با مردم، حلالیت خواستنهایی که دل را می‌لرزاند و اشکها در چشمها حلقه می‌زند، التماس دعاهایی که از این و آن می‌شنود و احياناً سفارشها و وصیته‌ها و پاک کردن اموال و ادای وجوهات شرعی همه و همه در هاله‌ای از قداست و معنویت قرار می‌گرفت. گویا به «سفر آخرت» می‌روند.

همینطور هم هست. حج، دنیای دیگری است، با معیارها، برنامه‌ها و حال و هوای دیگری که با زندگی روزمره فاصله‌ها دارد. روزهایی که برنامه‌های «سیمای حج» از تلویزیون پخش می‌شد، زائران سابقه‌دار را گرفتار حسرتی جانگداز می‌کرد. آنها هم که اولین سفرشان بود، با دیدن هر برنامه، شوقشان افزوده می‌شد و جرعه‌ای بر خرمن جانهای با ایمان می‌افتاد.

دیدار می‌نمایی و پرهیز می‌کنی بازار خویش و آتش ما تیز می‌کنی

آنها که برای بدرقه به فرودگاه آمده‌اند، مثل خود مسافران، دلشان دو نیم است: نیمی شوق و نیمی حسرت. این از «التماس دعا» های آمیخته به اشکها معلوم است. آنها هراسی ندارند از اینکه چشم اشک‌آلودشان دیده شود. این گریه شوق است و آرزو. همین چند روز پیش بود که «کنگره عظیم حج» برگزار بود. ترسیمی از «حج ابراهیمی» و باید و شایدهایی که حجاج ایرانی باید به آنها توجه کنند و در این سفر به کار بندند و توشه بگیرند.

به هر حال، حاشیه رفتم. ولی دست خودم نبود. آغاز این سفر با

ص: ۱۸

هر مسافرت دیگر فرق دارد، همچنانکه پایان و فرجامش نیز متفاوت است.

این پنجمین سفر من است. سال گذشته هم قرار بود که بیایم ولی مقدر نشد و در آخرین روز پروازها، ویزای کاروانی که بنا بود با آن بیایم امضا نشد. این بود که امسال گفتم تا قدم به خاک حجاز نگذارم، مطمئن نمی‌شوم که قسمت من، زیارت دوباره خانه خدا و حرم رسول «ص» است. حج بیت الله الحرام، باید «روزی» انسان باشد و خدا «طلب» کند.

هوایما از زمین کنده شد. اما دلها خیلی زودتر از هوایما از باند ایران به سوی «مهبط وحی» پرواز کرده و فرود آمده بود. فرودگاه دلها، «بیت العتیق» بود و مسجد النبی و بقیع مظلوم.

هوا کمی نامساعد بود و هوایما لرزشهای نگران‌کننده‌ای داشت.

اما لرزش دلها بیش از هوایما بود، البته با طوفانی از شور و شوق.

ساعت ۳ صبح در فرودگاه جدّه بودیم. امّا سه ساعت طول کشید تا از ترمینال حجاج و سالن ورودی به محوطه زیر سقفهای بلند

«مدینه الحاج» قدم بگذاریم. باز همان تفتیش‌های همیشگی و معطل کردنهای بی‌مورد و حساسیت نشان دادن نسبت به برخی کتب

دعا و کتابهای مربوط به حج که همراه زائرین بود. نوع رفتار، گاهی هم تحقیر آمیز بود. چاره‌ای جز پذیرش این سختیها نبود. هر

کسی طاووس خواهد جور هندوستان کشد!

تا آماده شدن اتوبوس جهت عزیمت به مدینه، سه چهار ساعتی

ص: ۱۹

فرصت بود که بهصرفصبحانه و کمی گشت و گذار در محوطه و اندکی استراحت سپری شد.

نخستین شب

مسافت ۴۵۰ کیلومتری تا مدینه، شش ساعت طول کشید.

عصر در مقابل هتل از اتوبوس پیاده شدیم. هتلی که همسایه ضلع شمالی بقیع بود. از اتاقمان به بیرون که نگاه می کردیم، محوطه وسیع خاکی و هوای غبارآلود بقیع در چشم اندازمان بود. دسته دسته افراد را در بقیع می دیدیم. بادی هم که می وزید، گرد و خاک می پراکند.

اینصحنه مرا به یاد همه التماس دعاها و سفارشهای هنگام خداحافظی با بستگان و دوستان انداخت. چاره‌ای نبود. می بایست در اولین فرصت برای عرض ادب به ساحت حضرت رسول و ائمه بقیع، به سوی حرم رفت. شستشویی و وضویی و کتاب دعایی در دست و گامها سریع به طرف حرم.

نماز مغرب در مسجدالنبی بودم. قطره‌ای در اقیانوس متلاطم زائران. صدای «حذیفی» بود که حمد و قرائتش به دل می نشست. شنیدن آیات قرآن در مسجد مدینه، با آن لحن و لهجه شیرین و نافذ عربی، در یک لحظه مرا هزار و چهارصد سال به عقب برد، آن زمان که این آیات بر قلب پیامبر نازل می شد و آن حضرت برای مردم در همین مسجد تلاوت می کرد و مردم، سخن خدا را از زبان رسول خدا می شنیدند و کاتبان وحی، آیات الهی را بر لوحها

ص: ۲۰

می‌نگاشتند. آن زمان، آیات قرآن دلها و زندگيها را دگرگون می‌ساخت و اهل قرآن، اهل حق می‌شدند. اما اکنون در مقایسه با اینهمه قرائتها، قاری‌ها، چاپهای متعدّد و میلیونی قرآن، تا چه اندازه دلها «قرآنی» است؟ سران کشورهای اسلامی نیز تا چه پایه پیرو قرآنند و تا چه حدّ، قرآن و قرائت و حرم و نماز و دین را وسیله کسب وجهه برای خویش و توجیه و سرپوشی بر فروختن کیان اسلامی قرار داده‌اند؟! ...

هنوز ذی‌قعه به پایان نرسیده و کاروانها هم یکی پس از دیگری وارد می‌شوند. اما به نظر می‌رسد امسال تعداد حجّاج خیلی زیادتر است. وسعت عظیم بخشهای توسعه یافته حرم نبوی و خیابانهای اطراف، غرق در جمعیت است. ازدحام روزهای قبل از ترویبه در مکه و نیز منا و عرفات چه خواهد بود!

با آنکه شب جمعه بود، اما خستگی راه، مانع از آن بود که بتوان شبی با حال را کنار بقیع گذراند. پس از نماز، سر راه، سلامی به امامان خفته در بقیع خاموش دادم و زیارت را گذاشتم برای فردا صبح، در هوای روشن و با دلی آماده‌تر، آن هم نه از پشت نرده‌ها، بلکه داخل جنّة البقیع، تا کفشها را همان دم در به احترام اولیای معصوم از پای درآورم و دل غمگین و پر درد و چشم پر اشک و بغض گلو را کنار آن قبرهای ساده و آفتاب خورده و غریب بیرم و بی‌روضة بگیریم و نگاهم سخن بگویند و اشکم مرثیه بسراید. و

...

تاصبح، مدّت زیادی نمانده است. بزود یصدای اذان بیدارت

ص: ۲۱

خواهد کرد، یا آنکه مؤذن دل، پیش از اذان حرم، تو را صدا خواهد زد. تا فردا صبح ...

۷۴ / ۲ / ۱

ساعت ۴ صبح خود به خود بیدار شدم. هنوز نمی دانستم دقیقاً وقت اذان و نماز به افق اینجا و با تغییر ساعت، کی است. ولی حدس می‌زدم که یا صبح شده یا چیزی به اذان نمانده است. وضو گرفته به سوی حرم روانه شدم. در راه، عده‌ای هم عازم حرم بودند و چه شتابان. از شتابشان فهمیدم که فرصت کم است. من نیز همچون کاهی به طرف کهربای حرم جذب شدم. محوطه بیرون مسجدالنبی پر از جمعیت بود، هوای دل‌انگیز و فضای روشن از چراغهای پر نور.

ولی برای درک فضیلت بیشتر وارد رواق مسجد شدم. با آنکه حدود بیست دقیقه به اذان مانده بود، با زحمت جایی پیدا کردم و به نافله پرداختم. «اللّٰه اکبر» مؤذن، همه را به ولوله انداخت. وعده دیدار این جمعیت با خدای محمد «ص» در فریضه صبح نزدیک می‌شد. همان احساس دیشبی هنگام قرائت امام جماعت دست داد، البته زلالتر و بیشتر. پس از نماز، خود را به نزدیکی «صیْفَه» رساندم و به خواندن زیارتنامه پرداختم.

در بقیع

پیش از طلوع آفتاب، صورتم رو به مشرق و صورت دلم رو به

ص: ۲۲

آن چهار خورشید خفته در بقیع بود و زیارتنامه می‌خواندم. ناله‌ها و زمزمه‌ها و گریه‌های افراد، نمی‌گذاشت انسان خط سیر «جامعه کبیره» را ادامه دهد. جا به جا در ایستگاه گریه و اشک، پیاده می‌شدم و دلم را به دست این سوز و گدازهای عاشقانه و برخاسته از دل می‌دادم که با دل من هر چه می‌خواهند بکنند. اینان، صمیمی‌تر و بی‌ریاتر و سوزانتر از من با امامان مظلوم بقیع، حرف می‌زنند. دلشان پر است و عقده‌ها در گلو جمع شده است. وقتی بغضهایشان می‌ترکد، ترکش آن مرا هم زخمی می‌کند. چاره‌ای نیست، اینجا جبهه محبت و عشق است و اینان دلدادگانی عاشق. اگر حال و هوای بقیع، آدم را منقلب نکند که باید به آدمیت خود شک کنیم.

باری، مرثیه بقیع را جداگانه و در فرصتی دیگر باید بسرایم و بنویسم ...
وضعیت فعلی بقیع، با دو سال پیش، تفاوت‌هایی کرده است.

محوطه بقیع را از قسمت شرقی و جنوبی توسعه داده‌اند. دیوار قبلی را برداشته، دیواری محکمتر و بلندتر از پیش، البته بصورت نرده‌دار در فاصله میان پایه‌ها، با سنگ کاری نفیس و زیبا آراسته‌اند. در محوطه جلوی در بقیع نیز، سکویی دل‌باز و سنگفرش که از دو طرف به خیابان وصل می‌شود ساخته شده است، وسیعتر و بلندتر از آنچه قبلاً بود. دو سال پیش هنگام زیارت، تا دو سه متری قبور مطهر می‌شد جلو رفت و نیم دایره انبوه زوار در همانجا تشکیل می‌شد. اما اینک فاصله را زیاده‌تر کرده‌اند. نوعی گود برداری و سکو سازی در

ص: ۲۳

داخل بقیع است که از سمت حرم، جلوتر نمی‌توان رفت و در قسمت شمالی قبور مطهر نیز در فاصله‌ای دور، شرطه‌ها مانع پیشروی‌اند.

نشان دادن تک‌تک قبرها از این فاصله دور، به آنان که می‌پرسند، دشوارتر شده است. شرطه‌ها گاهی از این هم جلوگیری می‌کنند. در بخشی از زیر سکو و دیوار گوشه بقیع که به طرف حرم است، مغازه‌هایی ساخته‌اند که در اختیار کسبه است، و اتاقی مخصوص دفتر امر به معروف و نهی از منکر! امسال بوضوح احساس می‌شود حضور حجاج غیر ایرانی و غیر شیعه (از ترکیه، پاکستان، اندونزی، آفریقا و ...) بیش از گذشته است. باید بگونه‌ای رفتار شود که بهانه‌ای برای بستن دوباره دربهای بقیع به روی زائران، به دست آنان داده نشود. در این چند ساله اخیر، گشودن در بقیع و توفیق زیارت مدفونین در این تربت مقدس، واقعاً مغتنم است. البته زنها همچنین از ورود به داخل محرومند و اشک و آه و ناله و سلامشان را از پشت نرده‌ها نثار چهار امام معصوم و مدفونین دیگر بقیع می‌کنند.

داخل بقیع، باز همان سلطه شرطه‌ها باقی است که از هر نوع نزدیک شدن به هر قبری و دست زدن و بوسیدن بشدت منع می‌کنند و حتی اهل سنت که از آنان می‌پرسند «قبر عثمان کجاست؟» با همان جواب «اللّٰه اعلم» یا «غیر معلوم»، برخورد می‌کنند.

تبلیغات

به هتل برگشتم. روزنامه‌های امروز، خبر انفجار بزرگ در مرکز

ص: ۲۴

تجاری دولتی شهر «اوکلاهما» ی آمریکا را با عکس و تفصیلات و آمار تلفات و خسارات آورده‌اند. حادثه‌ای که برای آمریکا بسیار سنگین است و امنیت مرکزی ترین نقطه سلطه شیطان بزرگ را به خطر انداخته و زیر سؤال برده است. صفحات داخلی را که ورق می‌زنم، گفتار وزیر حج سعودی است که هر نوع تبلیغ و فعالیت‌های سیاسی، تجمع و راهپیمایی را که منافی با قداست حرمین و انجام عبادات است، ممنوع اعلام کرده، تا ذهن حجاج، از عبادت به مسایل دیگر اجتماعی مسلمین مشغول نشود!! جهتگیری حرفها روشن است که به سمت ایران و موضوع «برائت از مشرکین» است.

همچنین گزارشها و مصاحبه‌ها و آمار و ارقام در مورد خدمات بهداشتی و رفاهی حکومت و گروهها و اکیپهای مجهز برای سرویس‌دهی و کنترل ایاب و ذهاب در مراسم حج، بخصوص ایام منا و عرفات و رمی جمرات. خنده‌ام می‌گیرد. این حرفها را همه ساله از رسانه‌هایشان می‌شنویم و در مطبوعات می‌خوانیم، ولی گره کور ترافیک در عرفات و هنگام کوچ به مشعر، سردرگمی حجاج در «مزدلفه» و عدم امکانات بهداشتی و آب و دستشویی، و نیز ازدحام مسیر رمی جمرات ناگشوده می‌ماند و همواره تلفات دارد. من از همین روز اول ورود، به فکر رمی جمرات و آن ازدحام نفسگیر و کشنده و آمیختگی آدم و آهن و زوار و اتوبوسها و خفگی مردم و تماشای سرد مأموران انتظامی و راهنمایی‌ام، ولی رسانه‌ها همچنان به تبلیغ خدمات مشغولند!

ص: ۲۵

نماز جمعه

ظهر برای نماز جمعه به مسجدالنبی رفتیم، دریایی از انسانها در حرم پیامبر موج می‌زد. فریضه سیاسی - عبادی نماز جمعه، آن هم در کنار قبر رسول خدا «ص» که این عزت و وحدت را به مسلمین بخشیده، مغناطیسی نیرومند بود که این همه دل و گوش را آماده نگهداشته تا در «خطبه»، جانهایشان سیراب و عقلهایشان اشباع گردد. اما دریغ که در روضه نبوی و در محلی که خطبه‌های بیدارگر پیامبر ایراد می‌شد، تشنگی مسلمانان برطرف نمی‌شود و نماز جمعه‌ای برگزار می‌گردد که شکوه ظاهری آن چشمگیر، اما محتوای آن بسیار ناچیز است.

از این تریبون بین المللی اسلام، چه چیزی گفته شد؟ خطبه‌های تکراری و متن از پیش نوشته شده، با گوشه‌ها و تعریضهایی به اعمال مشرکانه! برخی از مردم که حج و اسلام را به چیزهای دیگر می‌آیند که اشاره به اندیشه‌ها و برنامه‌های ایرانیان و شیعیان است که در چهارچوب محدود «اسلام ناب آمریکایی» آنان نمی‌گنجد.

دلم به حال مسلمانان می‌سوزد که از اقصی نقاط جهان به این «مدینه الرسول» آمده‌اند و چهارتا کلمه حسابی نیست که بشنوند.

حج و زیارتشان شکلی کم محتوا دارد.

وقتی توسعه در ساختمان به تضییق در اندیشه‌ها بیانجامد، ارزشهای مقدس فدا می‌شود. راستی، رسول الله «ص» چه قدر مظلوم است!

..

کتابخانه مسجدالنبی

عصر جمعه گشتی در بازار و مغازه‌ها و دید زدن روی اجناس و قیمت‌ها و فروشندگان و خریداران زدم. نوع کالاهایی که زائرین مختلف از کشورهای گوناگون می‌خرند، قابل توجه است. غروب شد.

جمعیت، سیل آسا به سوی حرم نبوی و شرکت در نماز جماعت روان بود. من هم قطره‌ای از این سیل شدم و وارد مسجدالنبی گشتم.

نماز مغرب خوانده شد. در پی کتابخانه حرم پیامبر بودم که قبلاً در داخل شبستان مسجدالنبی بود. البته خیلی پیشترها در بیرون مسجد بود. ولی در توسعه‌های پیشین، به داخل مسجد آوردند. خود را در نزدیکی کتابخانه مسجدالنبی یافتیم. فاصله نماز مغرب و عشا را که بیش از یک ساعت می‌شود، به ذهنم آمد به کتابخانه بروم. سالهای قبل هم از کتابخانه دیدن کرده بودم. این بار، در طبقه هم کف، تابلوی کوچکی که روی آن عبارت «قاعةالمطالعه» دیده می‌شد دیدم، بصورت قفسه باز در اطراف و میز و صندلی مطالعه در وسط و جوانانی مشغول مطالعه و تحقیق یا رساله‌نویسی. دوری زدم و کتابها را نگاه کردم. اغلب آنها فقه، حدیث، تفسیر، علوم قرآنی، کتابهای فهرست و راهنما بود. و دریغ از یک کتاب از تألیفات شیعه! کتابخانه‌های ما مملوّ است از آثار مؤلفان اهل سنت در همه زمینه‌ها، اما اینان چنان بسته می‌اندیشند و آنگونه تعصب دارند که هیچ کتاب شیعه را به قفسه‌های کتابخانه‌شان راه نمی‌دهند. البته کتابهایی در ردّ شیعه و مثلاً بدعت‌های صاحبان فرق هم بود.

ص: ۲۷

اینها خیلی مستبدانه، عقاید خود را بر میلیونها مسلمان تحمیل می‌کنند و به دلخواه، هر که را خواستند موحد و هر که را خواستند مشرک می‌نامند.

آنان هم که در دامن چنین فرهنگی تربیت می‌شوند، بر اساس همین باورها و برداشتهای موهوم و خشک، با مسلمانان دیگر تحقیرآمیز برخورد می‌کنند. تنها شیعه نیست که آماج اندیشه‌ها و رفتارهای اهانت‌آمیز اینان است. در نظر اینان، هر که وهابی نباشد و وهابی نیندیشد، باید بایکوت شود.

اگر داد گاهصالحی باشد و رسیدگی کند، می‌توان شکایت جدی به محکمه بُرد، که اینان با چه حقی عقاید خود را بر میلیونها امت محمدی، تحمیل می‌کنند؟ کتابفروشیهای مدینه، پر بود از کتابهای «ابن تیمیه» و دیگر نویسندگان ضد شیعه قدیم و جدید، که گویا مأموریتی جز شبهه‌آفرینی و بدبین ساختن مسلمین نسبت به طرفداران علی و آل علی ندارند.

یکی دو کتاب را برداشتم و مقداری مطالعه کردم. روحم کسل شد. زدم بیرون. نماز عشا را هم در یکی از مساجد محله‌های شمال مسجد پیامبر خواندم و پیاده از برخی از خیابانها و مناطق می‌گذشتم تا به تغییرات شهر آشنا شوم. ساعت از ده شب گذشته بود که خسته به محل اقامت برگشتم. جمعه هم اینگونه سپری شد.

هنوز در اوایل سفریم و درباره مدینه، حرفها خواهیم داشت. اما نگاهی به پیشینه مدینه می‌کنیم تا با ذهنت بازتری با آنچه امروز

ص: ۲۸

می‌بینیم، رو به رو شویم.

مدینه قدیم

روزی که پیامبر به مدینه هجرت کرد، چون از قبا به طرف «ثیة‌الوداع» و یثرب آمد، یثربیان به استقبال آمدند. آن حضرت در زمینی که متعلق به دو یتیم از «بنی نجار» بود فرود آمد. زمین خریداری شد تا مسجد ساخته شود. تا ساخته شدن مسجد و خانه برای پیامبر، آن حضرت مدتی در خانه ابویوب انصاری ساکن شد.

در مساحتی به اندازه ۶۰*۷۰ ذراع، با کمک مهاجرین و انصار و مشارکت رسول خدا و امیرالمؤمنین و ... مسجدی ساده و بی‌پیرایه ساخته شد. مسجدی که سرنوشت جهان و بشریت را تغییر داد و پایگاه عظیمترین تحوّل بشری گردید. مسجد که تمام شد، چند اتاق اطراف آن، سپس خانه‌هایی متصل به مسجد ساختند که اصحاب مهاجر در آنها ساکن شدند. از خانه‌ها دری به مسجد باز می‌شد که بعدها آن درها بسته شد، جز در خانه علی و فاطمه. خانه فاطمه نزدیک باب جبرئیل بود که اکنون داخل محدوده مرقد پیامبر قرار دارد. در گوشه‌ای از مسجد، صّفه و سکویی ساخته شد. برخی مهاجران بی‌خانه، همچون سلمان، ابوذر، عمار یاسر، مقداد و ... شبها آنجا به سر می‌بردند. تعداد اصحابصّفه را تا ۷۰ نفر هم نوشته‌اند.

بلال، اذان‌گوی پیامبر خدا بود. روزی چند وعده مسلمانان در همین مسجد، پای سخن پیامبر می‌نشستند یا با وی به جماعت

ص: ۲۹

می‌ایستادند. رسول خدا که به مدینه آمد، نزاع دیرینه اوس و خزرج به دوستی تبدیل شد. آن حضرت پیمان اخوت میان مهاجران و انصار بست. حکومت الهی رسول خدا مدینه را جلوه گاه وحی و مدیت قرآن ساخته بود. جهادها از این شهر و با شمشیر مسلمانان مجاهد شکل می‌گرفت. جنگ بدر، احد، احزاب، خیبر، تبوک، فتح مکه و .. در همین جا سازماندهی می‌شد. مدینه، عظمتش را مدیون عظمت پیامبر و دین بود. زندگیها ساده و خانه‌ها معمولی بود. مدینه‌صورت یک روستای آباد را داشت، اما مهد مدیت معنوی بود.

پیامبر خدا از دنیا رفت و در خانه‌اش (کنار مسجد، که اکنون داخل مسجد است) به خاک سپرده شد. بعدها بارها مسجد پیامبر بنا به نیاز، توسعه یافت.

بقیع، آن روز گورستانی در حاشیه مدینه بود که اینک در قلب شهر قرار دارد، ولی همچنان ویرانه و بی‌سایه‌بان. اطراف مدینه، نخلستان بود. در بخشهای پراکنده‌ای در اطراف، قبیله‌ها و خاندانهای کوچک و بزرگی زندگی می‌کردند. اهل بیت، این شهر را که مدفن جدشان و مولد خودشان بود، دوست می‌داشتند و جز به دلیل خاص یا به اجبار، مدینه را ترک نکردند. کوچه و محله بنی‌هاشم در قسمت شرقی مسجدالنبی بود، خانه ابویوب انصاری، خانه امام‌صادق «ع» و بسیاری از جاهای خاطره‌انگیز دیگر در همین بخش بود، تا به بقیع می‌رسید، که اینک همه تخریب شده و آثاری از

ص: ۳۰

آنها نیست.

در قسمت‌های جنوبی مدینه، نخلستانی به دست سلمان فارسی احداث شد. علی «ع» هم باغهای خرما در اطراف مدینه پدید آورده بود. سیر حکومت، پس از رسول خدا عمدتاً دست امویان و عباسیان افتاد. ائمه مظلوم واقع شدند و فرهنگ اهل بیت، که نابترین و نزدیکترین فرهنگ به تعالیم پیامبر، بلکه ادامه همان خط و برنامه بود، در انزوا قرار گرفت. در غوغای حاکم بر تاریخ اسلام و مدینه، همواره وفاداران به خط اهل بیت در این شهر بوده‌اند، امّا در اقلیت و محرومیت. از آن زمان که خانه کوچک فاطمه «ع» پایگاه معترضین به «سقیفه» بود تا این زمان که نخاوله جنوب مدینه، سرسختانه خط ولای اهل بیت را با همه دشواریهایش زنده نگهداشته‌اند، این جریان اصیل و سرچشمه گرفته از تعالیم عترت پیامبر، تداوم داشته و دارد.

اگر امروز، شیعه در مدینه نه منبری دارد، نه مسجدی و نه آزادی، آن روز هم ائمه در سخت‌ترین شرایط به سر می‌بردند و حتی در دوران امام‌صادق «ع» که اوج گشایش فضا برای اهل بیت بود، گاهی پرسیدن مسأله شرعی از امام و ارتباط برقرار کردن با آن حضرت، با پوشش و محمل انجام می‌گرفت. حکومت خلفا که با انتساب خود به پیامبر و خلافت وی، برای خویش امنیت و همه چیز ساخته بودند، خاندان پیامبر بخاطر اینکه ذریه آن رسول پاکند، در فشار و ناامنی به سر می‌بردند. این، مضمون کلامی از امام سجّاد «ع» در یکی از خطبه‌هایش پس از عاشورا است.

ص: ۳۱

مرثیه بقیع

مدینه، همیشه میدان نبردی بی سروصدا میان حق و باطل بوده است و شیعه کوشیده تا فروغ اهل بیت و ولایت را در هر شرایطی، روشن نگهدارد، هر چند با گریه بر غربت بقیع و تربت ائمه مدفون در آن و پنهانی قبر زهرا «ع».

نمی‌خواستم مرثیه بقیع را به این زودی بسرایم. امّا نه دل اجازه می‌دهد و نه قلم شکیبایی دارد. بهتر که در همین جا قلم را آزاد بگذارم تا عقده مانده در گلو را بگشاید:

«بقیع»، مزرعه غم و کشتزار اندوه است.

درختی که در این غریب‌آباد می‌روید، ریشه در مظلومیتی هزار و چهارصد ساله دارد.

اینجا دیگر باید عنان را به دست «دل» سپرد و دل را در چشمه «اشک» شستشو داد. دل در سایه اشک است که نرم می‌شود و آرام می‌گیرد.

عقده‌های دل، تنها با سرانگشت اشک باز می‌شود. تنها اشک دیده، زخم دل را تسکین می‌دهد.

بگذار باران این چشم،
بگذار بریزد این اشک.

«مدینه» همچنان مظلوم است و ... «بقیع»، مظلوم‌تر!

«اهل بیت» همچنان غریب‌اند و پیروانشان غریب‌تر!

این سند، سالهاست که به گواهی ایستاده است و روشنتر از هر

ص: ۳۲

استدلال و گویاتر از هر کتاب و دلیل، برهانِ مظلومیتهای جبهه حق است.

هنگام ورود به خاک بقیع، کفشها را که درمی آوری و پایت، خاک این مزار را لمس می‌کند، دلت هم می‌شکند.

قبور بی‌سایبان مانده در برابر آفتاب را که می‌بینی، داغ تازه می‌شود و بر غمی کهن و دیرین، اشک می‌ریزی و بغض مانده در گلو را در هوای بقیع، رها می‌کنی.

رنجنامه نانوشته محبتین اهل بیت، بر خاک و سنگ این مزار، گویاتر از هر زمان است. یک طرف، جمعی به دعای توسل مشغولند و زمزمه کنان. طرف دیگری، دلهایی با آهنگ نوحه و مرثیه، به عمق مظلومیت اهل بیت راه می‌یابند و می‌گیرند.

یک سو جمعی بر سر قبر «امّ البنین» به یاد سقّای کربلا و دستهای قلم شده‌اش اشک می‌ریزند.

در سویی جانبازان، با «ویلچر» هایشان جمع زائران را می‌شکافند و در امتداد نور، راهی به کانون روشنی و خطی به منبع فیض می‌گشایند و به خاکبوسی این چهار امام معصوم «علیهم‌السلام» می‌آیند.

عده‌ای در پی یافتن قبر گمشده زهرایند، و در کناری هم کسی آرام آرام اشک می‌ریزد و «زیارت جامعه» می‌خواند و ... هوا، هوای عطرانگیز و روحانی «حال» است.

اینجا اشک است که سخن می‌گوید و «حال»، گویاتر از «قال» است.

ص: ۳۳

سکوت زبان را هم زلال اشک جبران می‌کند، چشمهای اشکبار، ترجمان دل‌های داغدار و بیقرار است. حرفی هم که نرنی، کلامی و سلامی هم که نگویی (یا از فرط اندوه و بغض گلوگیر، نتوانی بگویی) چشمها و قطرات جاری اشک، هم روضه‌خوان مجلس است و هم گریه‌کنِ محفل. لازم نیست کسی مرثیه بخواند؛ بقیع، خودش مرثیه مجسم است. درب بقیع، همچون گذشته به روی زنان بسته است. بانوان از پشت نرده‌های آهنین دیوارِ بقیع، با زهرا و فاطمه بنت اسد و ام‌البینین و دختران و همسران پیامبر و ... دردِ دل می‌کنند. بگذار درها را ببندند، پنجره‌های دل که گشوده به این کانونهای روشنایی است! بگذار حائل ایجاد کنند و مانع بگذارند، دریچه‌های قلب زائر، از این خورشیدهای خفته بر خاک، از پشت در و دیوار هم نور می‌گیرد. ساعتی که در بقیع گشوده می‌شود، گویا در بهشت است که به روی زائران عاشق باز می‌شود. دل‌های سوخته‌شان را برمی‌دارند و با شتاب، خود را به حضور امام مجتبی، امام سجاد، امام باقر و امام‌صادق «علیهم‌السلام» می‌رسانند و زیارتنامه را با باران اشک می‌شویند و سلامها را با چشمهای بارانی‌شان بدرقه می‌کنند. زنان از پشت نرده‌ها، از دور، چرخش زائران پروانه‌صفت را بر گرد این خورشیدها با حسرت تماشا می‌کنند، سر بر دیوار بقیع می‌گذارند و گوشه مقنعه‌هایشان را از اشک دیدگان‌شان متبرک می‌کنند.

ص: ۳۴

بقیع، همان بقیع زمان امام مجتبی «ع» است؛ یادآور تیرباران کردن جنازه و تابوت مطهر آن امام! ..
 واما شب بقیع! .. همچنان خاموش و تاریک!

مدینه گر چه غرق نور است، و خیابانها گرچه از نورافکن‌ها و تابلوهای نئون و لامپهای قوی چراغهای برق، روشن است، اما در کنار اینها، وادی بقیع را ظلمتی دردآور و غربتی غم‌انگیز فراگرفته است؛ گویا اصلاً خورشیدی بر این خاک نخفته است! بقیع، بقعه‌ای خاموش و تاریک است، اما روشن از نور امامت.

بقیع، آشنایی غریب است، همدم غربت در جمع آشنایان.

دل را کجا می‌توان برد، جز کنار قبور بقیع، که اینگونه بی‌تاب شود، بسوزد، برفروزد، کباب شود، و زائر، بیدل گردد و در دریای غم دستش جز به دامن اشک نرسد، و در کویر غربت دل، جز نهال آشنایی و معرفت و محبت نروید؟! تا کئی بقیع باید چنین باشد؟! یا رسول الله! ..

نمی‌دانیم اشک شوق بریزیم، از این دیدار،

یا سرشک غم بیاریم، از این غربت؟

آیا با تو هم اینگونه رفتار می‌کردند؟ آیا فرزندان و اهل بیت تو، آن زمان هم چنین در انزوا بودند؟

چرا «حق» باید اینهمه تاوان پردازد؟

راستی ... گناه ما جز «عشق»، چیست؟

ص: ۳۵

آیا سال آینده و سالهای دیگر هم باید بر مظلومیت «ائمه بقیع» بگرییم؟
اللهم عجل لولیک الفرج ...

موجی در مراکش

شنبه ۲ / ۲ / ۷۴

عصر، در مسجدالنبی «ص»، پس از خواندن نماز عصر، بقصد زیارت بقیع می‌خواستم از مسجد خارج شوم که جوانی از مراکش جلویم را گرفت و خواست که اگر وقت دارم، چند دقیقه‌ای با من صحبت کند. نشستیم، رو به قبله که چندان حساسیتی برنیا نگیزد. خود او هم مراقب بود و وضع شرطه را می‌دانست. ابتدا گله کرد که دیروز با دو جوان ایرانی خواست صحبت کند، چون اسم کشور «مغرب» را شنیدند، چهره درهم کشیده و بی میلی نشان دادند. برایم توضیح می‌داد که همه مغربی‌ها وابسته به حکومت نیستند و ما به ایران و مسائل آن علاقه داریم و پیگیر جریان‌ات انقلاب شما بوده‌ایم و ... که گفتم: حرف آن دو نفر را به دل مگیر. ملت ایران بین حکومت مراکش و مسلمانان آن فرق قائل است و برای هر کدام حسابی جداگانه باز می‌کند. خوشحال شد. سفره دلش را باز کرد و از گروه گسترده‌ای در مراکش (مغرب) یاد کرد که گرایشهای مذهبی شدیدی دارند و مرشد و رهبر فکری آنان «عبدالسلام یاسین» است. این نام را قبلاً نشنیده بودم. می‌گفت: او سال ۱۹۷۵ م. نامه‌ای

ص: ۳۶

صد و یکصفحه‌ای به حکومت نوشت و ضمن نصیحت، خواستار اجرای قوانین قرآن شد. به دنبال آن دستگیر شد. دو سال زندان بود و آزاد که شد کتاب دیگری با عنوان «الاسلام غداً» [اسلام فردا] نوشت و نیز کتاب مفصلتری که اسلام را بعنوان روش تربیت، حکومت و جهاد معرفی کرد و باز هم بازداشت و سه سال زندانی شد.

وضع فعلی عبدالسلام را پرسیدم، گفت: در خانه‌اش تحت نظر است و حتی نزدیکترین بستگانش هم نمی‌توانند به دیدار او بروند. ولی با همه سختگیریه‌ها، افکار او به مردم می‌رسد و صحبتها و پیامهایش بصورت نوار کاست و نشریه در سراسر مغرب منتشر می‌شود و هواداران زیادی دارد.

این گفتگوی نیمساعته با اظهار امیدواری برای آگاهی هر چه بیشتر ملت‌های مسلمان و وحدت آنان در فکر و عمل پایان یافت. علاقه زیادی نشان می‌داد که اوضاع داخلی ایران را بداند و از تبلیغات سوء رسانه‌های خارجی نسبت به ایران ناراحت و نگران بود. حتی مسأله اغتشاش «اسلام شهر» را شنیده بود و از اینگونه حرکتها نگرانی داشت.

نقش زبان

دیگر فرصت بقیع رفتن نبود. مردم دسته دسته به داخل حرم می‌آمدند تا برای نماز مغرب آماده باشند. در محوطه باز طرف قبله گشتی زدم و دوباره از طرف یکی از درهای شرقی وارد رواق شدم

ص: ۳۷

و نشستم تا اذان شود. کنارم کامل مردی از پاکستان نشسته بود.

می‌گفت: کارمند است و در کراچی. درباره نماز جماعت با برادران اهل سنت از من سؤال می‌کرد. من بزحمت با اندکی انگلیسی که می‌دانستم سؤالش را جواب دادم و برخی سؤال و جوابهای دیگر رد و بدل شد. باز برای صدمین بار بود که احساس کردم دانستن زبان خارجی تا چه حد ضروری است و ناآشنایی به زبان، رابطه انسان را با میلیونها مسلمان قطع می‌کند.

سؤال دیگری که با آن مواجه شدم و یک عرب زبان پرسید (نپرسیدم از کجاست) این بود که با اشاره به عمامه سفید من پرسید: چرا برخی از شما عمامه‌تان سفید است و برخی سیاه؟ توضیح می‌دادم که این لباس، لباس رسمی علمای دینی است. اما آنان که عمامه مشکی دارند از نسل پیامبر اکرم و اولاد اویند و به تعبیر خودشان از «شُرَفَاء» اند. و تعجب می‌کرد و از این توضیح، خرسند می‌شد.

اینجا بود که به ارزش «آشنایی با زبان» پی بردم که چراغ رابطه و کلید تفاهم است و بی آن، ارتباط قطع است. شاید هیچ جا و هیچ وقت، مانند سفر به یک کشور خارجی، انسان را به ضرورت آشنایی با زبانهای دیگر آگاه نمی‌کند. تا انسان در شهر و کشور خویش است، چون با «ناهمزبانان» ارتباط و برخوردی ندارد، نیازی هم به فراگیری «زبان خارجی» نمی‌بیند. سفر حج و حضور در یک کشور «عرب‌زبان» و کانونی که مسلمانان دیگری از ملیتها و کشورهای مختلف حضور دارند و به زبانهای ترکی، اردو، سواحلی، پشتو، عربی، مالزیایی،

ص: ۳۸

انگلیسی و فرانسه و ... تکلم می‌کنند، این احساس را زنده‌تر می‌کند.

بعلاوه، زبان عربی زبان قرآن و وحی و زبان بین‌المللی مسلمانان است و انبوه عظیمی از پیروان قبله به آن گفتگو می‌کنند. پس باید بیش از زبانهای دیگر مورد توجه باشد، تا زائران خانه خدا بهتر بتوانند تبادل فکری و تفاهم داشته باشند.

البته ایرانیان، کلماتی را در مکالمات روزمره، اغلب در همین روزهای نخست ورود یاد می‌گیرند، آن هم در ارتباط با کسبه و فروشندگان و بندرت با مسلمان زائر و گفتگوهای اجتماعی سیاسی.

گاهی هم به نحوی عربی فارسی را قاطی می‌کنند و به کمک اشاره و حرکات دست، مقصود را به طرف می‌فهمانند که بسیار لطیف و خنده‌دار است.

اما ... رسالت زائران ایرانی که علم بر دوشان انقلاب اسلامی و سفیران خون شهدا و وارثان خط اماماند، ایجاب می‌کند که از طریق ارتباط زبانی، پیام انقلاب را به هزاران شیفته و مشتاق که می‌خواهند از ایران و انقلابمان چیزی بدانند، برسانند. اگر آشنایی به زبان نباشد، ضعف تبلیغی ما نیز در پی آن است. وظیفه تبلیغ اهداف و آرمانها، تنها در انحصار کاروان «زبان‌دان» و «مبلغ» نیست. هر مسلمان ایرانی باید بتواند با برادران و خواهران مسلمان خود که از کشورهای گوناگون آمده‌اند، تبادل فکری داشته باشد.

این کمبود، تنها در سطح تبلیغات خارجی و پیام‌رسانی انقلاب نیست. حتی زائر ایرانی وقتی می‌خواهد با تاکسی یا اتوبوس به جایی

ص: ۳۹

برود، راهنمایی بخواهد، چیزی بخرد، اگر گمشده است راهنمایی بخواهد و نشانی خود را بگوید، اگر نیازی دارد مطرح کند، در بازگویی نیازهای اولیه و ساده‌ترین جملات هم درمی‌ماند و به زبانِ بین‌المللی «اشاره»! پناه می‌برد.

غربت بقیع

در بازگشت به محلّ اقامت، از کنار بقیع گذشتم و نگاهی به این وادی خاموش کردم. مظلومیت جاودانه اهل بیت «ع» در نظرم تجدید شد. پیش خود گفتم که این غربت را باید بسرایم. قبلاً نیز در سالهای گذشته دو شعر در این باره با نام «مدینه» و «اهل بیت آفتاب» گفته بودم؛ ولی دردی نیست که پایان پذیرد. در همین دو سه روزی که آمده‌ایم، حال و هوای مدینه و غربت ائمه بقیع، در ذهنم بوده است. بقیع، به وضع فعلی‌اش، یک معرکه بزرگ است. صحنه‌ای از درگیری سنت و بدعت است.

اینان، ساختن مرقد و بوسیدن قبر و احترام به مزار شهید را بدعت می‌دانند و خود را پیرو سنت می‌شمارند. اما ... مگر رسول خدا «ص» مقدّسات را نمی‌بوسید؟ مگر به زیارت امر نمی‌کرد؟ مگر قرآن به «مودّت ذی‌القربی» فرمان نداده است؟ و مگر پیامبر، آن همه سفارش به گرامیداشت عترت نداشته است؟ حال، آنکه به سفارش پیامبر عمل کرده، به زیارتِ قبور «ذی‌القربی» می‌آید و بر تربت هزاران شهید خفته در بقیع، احترام می‌کند و در و دیوار

ص: ۴۰

و ضریح محبوب دلش را می‌بوسد، اهل سنت واقعی و پیرو رسول الله است، یا کسی که نسبت به «اهل بیت» و آثارشان و دوستداران و عاشقانشان بی‌مهری نشان می‌دهد و بذر دشمنی در دلها می‌پراکند؟

آیا مخالفت با سنت پیامبر، بدعت نیست؟!

نتیجه آن احساس و تأملات، سرودن این قطعه شد:

(غربت مدینه)

ماییم و نوای عاشقانه ماییم و دل پر از بهانه

ماییم و دل و بهانه یار ماییم و صفای خانه یار

ماییم و شرار و سوز سینه تنهایی و غربت مدینه

ماییم و دلی که پر ز داغ است شبهای بقیع، بی‌چراغ است

ماییم و همان دل شکسته چشمان پر اشک و جان خسته

در شهر نبی که پر فریب است ذریه مصطفی غریب است

از بام و در مدینه پیداست مظلومه اهل بیت، زهراست

طوفان غم و بلا که خیزد دل سوزد و دیده اشک ریزد

ای فاطمه! ای که بهترینی بر خاتم انبیا، نگینی

از عشق تو گشته عالمی مست بی عشق تو، هر چه راه، بن بست

ای روشنی وجود، زهرا بازو و زُخت کبود، زهرا

ای خورده کتک ز دست بیداد ای بُرده تو را مدینه از یاد

شهر تو چرا چنین غم آلود؟ یاد آور ظلم و آتش و دود

سوغات مدینه اشک و آه است پنهانی قبر تو گواه است

هر چند که قبر تو نهان است نام تو فراتر از جهان است

ص: ۴۱

در موجِ بلا تو نوحِ مایی جسمیم همه، تو روح مایی
 ای مادر یازده ستاره ای دل ز غم تو پاره پاره
 ما مهر تو را به سینه داریم عمریست غم مدینه داریم
 تا کی سر ما به زانوی غم؟ تا چند بقیع و بوی ماتم؟
 ما چشم به راه آفتابیم مدیون دعای مستجابیم
 خورشید حضور، چون برآید فصل غم و غربت سرآید
 «(۱)»

نگاه اقتصادی

یکشنبه ۷۴ / ۲ / ۳

گفتم امروز قسمتهای جنوبی مسجدالنبی را گشت بزنم، آن سوتر از پل هوایی، حوالی مسجد بلال و غمامه، خیابان علی بن ابی طالب و قربان و مغازه‌ها و بازارهای آن طرف. نه قصد خرید داشتم، نه پول آن را. فقط می‌خواستم شناخت بیشتری از بافت شهر و محله‌های آن پیدا کنم. مراکز مختلف را فقط دیدم می‌زدم و نگاه می‌کردم. کمتر با کسی حرف می‌زدم و بیشتر تماشا می‌کردم و حرفها را می‌شنیدم.

در بازار لوکس زیر مسجد بلال هم مشتری زیاد بود و اغلب ایرانی.

یکی از دوستان می‌گفت: اینکه اینها بالای پاساژ را مسجد قرار داده‌اند، می‌خواهند بگویند که «بازار» و «اقتصاد» زیر بناست و مسجد و نیایش و دین، روبنا!

۱- - تاریخ ۷۴ / ۲ / ۲ ذی‌قعدة ۱۴۱۵

ص: ۴۲

البته عملشان هم این را نشان می‌داد. امام حسین «ع» مگر نفرمود: مردم بنده دنیا بند و دین، لقلقه زبانشان است و تا دنیایشان به وسیله دین بچرخد، از آن دم می‌زنند و اگر صحنه آزمون پیش آید، دینداران کم می‌شوند: «الناس عبید الدنیا...». درود بر حسین «ع» که چه خوب مردم دنیا پرست را می‌شناخت!

یک خیابان آن طرف‌تر، بازار میوه و سبزی و نان بود. و کمی آن سوتر، بازار مرکزی خرما. به یاد «میثم تمار» و بازار خرما فروشان کوفه در زمان امیرالمؤمنین «ع» افتادم. محصول نخلستانهای مدینه و اطراف آن در آنجا عرضه می‌شد، فروش عمده و جزئی. خرما طبیعی‌ترین محصول داخلی است که شرکتهای خارجی و کارخانجات غربی در تولید آن هیچ نقشی ندارند. عرضه آن هم ساده، مثل زمان حضرت رسول است. مواد خام آن هم از خارج وارد نمی‌شود و نخل کاری هرگز وابستگی اقتصادی نمی‌آورد. غروب نزدیک می‌شد که از جلوی مسجد غمامه گذشتم و در غرب مسجدالنبی سری به کتابخانه «ملک عبدالعزیز» زدم. نه برای مطالعه، بلکه برای کسب اطلاع از ساعات کار، که گفتند تا ساعت ۱۰ شب باز است. روزهای هفته هم بین مراجعه کنندگان مرد و زن تقسیم شده بود. به کتابدار گفتم که در محوطه هم کف، گشتی بزنم و به مجلات موجود روی میزها نگاهی کنم، که گفت اسمم را در دفترچه یادبود بازدید کنندگان بنویسم. نام و ملیت و محل سکونت، سه ستونی بود که افراد پیش از من مشخصات خود را نوشته بودند.

ص: ۴۳

من هم نوشتم و به تماشای محوطه آن پرداختم. نماز مغرب را در مسجد پیامبر خواندم و در بازگشت به هتل، چند قلم و سائل جزئی بعنوان سوغات خریدم، تا مجبور نشوم برای «خرید» وقت مستقل اختصاص دهم و از حرم و زیارت باز بمانم.

ورود سرپرست حجاج به مدینه

دوشنبه ۷۴/۲/۴

از جلوی بعثه مقام معظم رهبری که می‌گذشتی. بر سردر آن پلاکارتی ورود سرپرست حجاج ایرانی، حجة الاسلام و المسلمین ری شهری را به مدینه خیر مقدم می‌گفت. ظهر امروز آمده بود و عصر، با زائرین تعدادی از کاروانها در سالن اجتماعات بعثه دیدار عمومی داشت. سری به آنجا زدم. مداح از غربت مدینه و مظلومیت ائمه بقیع خواند و دلها شکست. یکی از روحانیون هم پیرامون فلسفه حج، سخنرانی کرد. پس از پذیرایی، افراد برای نماز، عازم حرم شدند. بعد از نماز مغرب، با جوانی شیعه از بحرین، نیم ساعتی صحبت کردم. بسیار علاقه داشت به حوزه علمیه قم بیاید و از شرایط ورود به حوزه می‌پرسید. اوضاع داخلی بحرین، از محورهای دیگر صحبت‌مان بود. ای کاش دور از چشم شرطه‌ها و در کنار حرم پیامبر، بی‌واهمه از پیگیریها و اذیتها، می‌شد مسلمانان از کشورهای مختلف باهم رابطه برقرار کنند، حرف بزنند، از حال هم باخبر شوند و به هم کمک کنند. در موارد بسیاری تماس یک غیر ایرانی با

ص: ۴۴

ایرانیان، عواقبی همچون تعقیب و مؤاخذه از سوی حکومت را در پی دارد. و اگر گاهی کتابی، جزوه‌ای، رساله‌ای توسط یک ایرانی به یک مسلمان داده می‌شود، اگر مأموران ببینند، دنبال می‌کنند و از او می‌گیرند و اگر بتوانند برای خودش هم درد سر درست می‌کنند.

خانه فاطمه «ع»

به قصد سلام و ادب، تا نزدیک مرقد مطهر پیامبر رفتم. پس از زیارت، به قسمتی که به در خانه حضرت زهرا «ع» معروف است رفتم. خانه‌ای که به اندازه همه دنیا بزرگ است. نگاه به آن در بسته و قفل‌های بزرگ روی آن، حوادث پس از رحلت رسول خدا «ص» را در خانه علی و پشت در به یادم آورد. دست خودم نبود. این در بسته یادآور آن در سوخته بود. آن وقت هم نمی‌خواستند که در خانه فاطمه باز باشد. خیره خیره مدتی به در نگاه کردم. روی قفل فولادی در، با خط نسخ زیبا، این بیت در مدح حضرت رسول نوشته بود:

هو الحیب الذی یُرْجى شفاعته لِكُلِّ هَوْلٍ مِنَ الْأَهْوالِ مَفْتاحاً

نگاه چپ چپ مأمورانِ نهی از معروف! سعودی، می‌گفت که حق نداری نوشته روی قفل را بخوانی.

کسبه افغانی

برای دومین شب متوالی، پسر بچه یکی از کسبه افغانی اطراف حرف را دیدم که علاقه‌مند بود با من حرف بزند، دیشب هم آمده

ص: ۴۵

کنار من نشست. من هم گرم گرفتم. شاید ده سالش می‌شد. در نهایت دیدم که از من می‌پرسد: «دلار داری؟» شگفتا که بچه کاسب، در مسجد و بین دو نماز هم به فکر کسب و درآمد است. خودکاری را که در جیبم داشتم و با آن خاطرات یادداشت می‌کردم می‌خواست به یک ریال بخرد که گفتم لازمش دارم.

و به فکر رفتم که افغانیها در این کشور چه جایگاهی دارند؟ چرا در میان کسبه اطراف حرم، این همه افغانی است؟ حتی در برخی ادارات و بویژه مراکز تبلیغی و ارشادی و حرمین شریفین (و در مدینه بیشتر) افغانیهای مقیم این کشور فراوانند. برخی‌شان هم خود را به دولت واهدافش فروخته‌اند و دربست، مجری حرفها و خواسته‌هایند.

از این رو در حساسترین مراکز دینی هم حضورشان را می‌یابی.

در بافت اجتماعی عربستان، غیر عربها هم فراوانند. و بیش از همه فیلیپینی‌ها که در مشاغل مختلف و کارهای خدماتی و مباشر و خدمتکار و راننده بودن و حتی بچه‌داری و نگهداری از خانه‌ها و ...

به وفور از وجودشان استفاده می‌شود. چون آدمهای مورد اعتمادی هستند، در جایگاه خانوادگی عربها هم حسابی «جا» باز کرده‌اند. باز هم شب و بازگشت به هتل و شام و استراحت.

دیدار از اماکن

چهارشنبه ۶ / ۲ / ۷۴

با جمعی از دوستان ماشین گرفتیم و پیش از طلوع آفتاب، به

ص: ۴۶

قصده دیدار اماکن حرکت کردیم. راهنمایی که همراهمان بود توضیحاتی هم نسبت به تاریخچه اماکن می‌داد و به برخی جاها هم رفتیم که زائران ایرانی اغلب به آنجاها نمی‌روند و تنها مساجد سبعه را می‌شناسند.

سر راهمان از کنار «مسجد الاجابه» گذشتیم. به مسجد مباحله هم معروف است، داستان مباحله پیامبر اسلام با مسیحیان نجران و نزول آیه «قل تعالوا ندع ابناءنا...» معروف است. اولین جایی که رفتیم، «عریض» بود.

عریض، دهی بیرون مدینه در سمت شرق (در مسیر فرودگاه، شارع المطار) است و از حرم پیامبر چند کیلومتری بیشتر فاصله ندارد. در آن محل، خانه و قبر علی بن جعفر، فرزند امام‌صادق و برادر امام کاظم «ع» قرار داشته است. در گذشته خانه، قبر و مدرسه علمیه بوده که اکنون رو به ویرانی است. ساختمان سنگی قدیمی آن، با دیوارهای بلندش شبیه یک قلعه است. دو دری هم که برای ورود به مقبره یا داخل آن مدرسه بوده، توسط سعودیها با سیمان بسته شده و راهی برای نفوذ به داخل نیست.

پس از آنجا به داخل شهر برگشته و مسیر شمال مدینه را پیش گرفتیم تا به «احد» برسیم. قبر حضرت حمزه سیدالشهدا، عموی پیامبر و مصعب بن عمیر کنار هم و قبر بقیه شهدای احد به فاصله‌ای دورتر، و همه اینها داخل یک چهار دیواری بزرگ است که دری بسته و نرده‌هایی آهنین در قسمتی دارد و زائران پشت نرده‌ها و در

ص: ۴۷

بسته زیارتنامه شهدای احد را می‌خوانند. عده‌ای هم بالای تپه «جبل الرّماء» می‌روند که محلّ استقرار تیراندازان سپاه اسلام در جنگ احد بوده است و آنان به امر پیامبر مأمور کنترل تنگه کنار آن بودند.

از آنجا به مسجد ذوقبلتین رفتیم، جایی که هنگام نماز، آیاتِ تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه بر پیامبر خدا نازل شد و آن حضرت، روی به سوی مسجدالحرام کردند. مسجدی است که در آن به دو قبله نماز خوانده شده است.

سپس به دیدار مساجد سبعه رفتیم که در منطقه جنگ خندق قرار دارد. بر دامنه کوه سلع رو به مغرب، ۶ مسجد است که به نامهای فتح، علی بن ابی طالب، فاطمه زهرا، سلمان فارسی، ابوبکر و عمر است. قسمت چپ آنها در زمان آن جنگ، بصورت یک ربع دایره خندق حفر شده بود تا سپاه شرک نتواند وارد مدینه شود. در مسجد فتح هم پیامبر برای پیروزی نیروهای اسلام دعا کرد.

از آنجا به سمت مسجد قبا می‌رفتیم که از کنار مسجد غمامه، مسجد علی بن ابی طالب، مسجد ابوبکر و مسجد ذوالنورین در جنوب غربی مسجدالنبی گذشتیم و از خیابان قبا به سمت این مسجد مقدس رفتیم. نخستین مسجدی که هنگام هجرت رسول خدا «ص» از مکه به مدینه در این مکان ساخته شد و آن حضرت در آنجا نماز خواند. آیه «لَمَسْجِدٍ اسَّسَ عَلَي التَّقْوَى ...» نیز در فضیلت آن نازل شده است. اکنون هم مسجد را بسیار توسعه داده و با امکانات و تجهیزات، بازسازی کرده‌اند و هم به لحاظ گسترش مدینه، آنجا وصل به شهر

ص: ۴۸

شده است.

سپس به «مسجد فضیخ» رفتیم. در منطقه شیعه نشین عوالی در جنوب شرقی مدینه، میان نخلستانها که حال و هوای صدر اسلام را تداعی می‌کرد. در محل آن پیش از نزول آیات قرآن در تحریم شراب، شراب خرما یا انگور ساخته و نگهداری می‌شده است، که بعد از آیه، تبدیل به مسجد می‌شود. تعدادی بچه‌های سیاه سوخته دور ما را گرفته و چیز می‌خواستند. چندتا سیب و پرتقال در ماشین بود که به آنان دادیم و خوشحال شدند.

در بازگشت، به «مشربه امّ ابراهیم» سر زدیم. ام ابراهیم همان ماریه قبطیه یکی از همسران پیامبر خداست که ابراهیم، پسر متوفای رسول خدا از او بود. وی در این منطقه می‌زیسته است. علت آن که وی به این محل آمد، آن بود که چون «ابراهیم» را به دنیا آورد، مورد آزار و بدرفتاری از سوی عایشه (همسر دیگر پیامبر) قرار گرفت و حتی عایشه موی سر او را کند و او را زد. امان از حسادت زنانه! این بود که رسول خدا خانه‌ای برای او در این منطقه در نظر گرفت، نزدیک خانه برخی از انصار و ماریه به اینجا منتقل شد. آنچه دیدیم، یک چهار دیواری محقر، حدود ده متر در ده متر و به ارتفاع ۱/۵ متر دیوار و در حال ویرانی بود. کنارش هم قبرستانی بود و دورش دیوار، که قبر نجمه، مادر امام رضا هم آنجاست.

متأسفانه اینگونه جاها که گویای بخشی از تاریخ خاطره‌آمیز

ص: ۴۹

صدر اسلام است، مورد بی‌اعتنایی سعودیها قرار دارد و بتدریج آنها را از بین می‌برند.

اربعین یادگار امام

عصر، یادبود چهلمین روز درگذشت مرحوم حجه‌الاسلام و المسلمین حاج سید احمد خمینی، یادگار امام راحل بود که در «بعثه مقام معظم رهبری» برگزار بود. مجلس با شکوهی بود، زائران از کاروانها آمده بودند، جمعی از شخصیت‌های مهمان بعثه و همچنین اعضای بعثه برخی مراجع دیگر و نیز روحانیون کاروانها حضور داشتند. پس از تلاوت قرآن و مرثیه خوانی، حاج آقای توسلی (از دفتر حضرت امام) از خصوصیات اخلاقی و روحی حاج احمد آقا و نیز از دو مسأله مهم، یکی تلاش وی برای حفظ شوون امام در حدّ اعلا و هم اعتماد کامل امام امت در امور مختلف به فرزندشان صحبت کردند و خاطرات جالبی بیان کردند که مجلس غرق گریه شد. یاد امام راحل و یادگار عزیزش در کنار حرم پیامبر در همسایگی بقیع مظلوم، دلها را شکست و اشکها را جاری ساخت. آقا یاسر، فرزند حاج احمد آقا هم دم در ایستاده بود و به افراد، خوش آمد می‌گفت. در سالهای قبل، در خرداد ماه، سالگرد ارتحال امام امت را مجلس می‌گرفتند. امسال اردیبهشت ماه بود و اربعین فرزند امام، باز هم زمینه خوبی برای یادکرد از بینانگذار جمهوری اسلامی و حجّ ابراهیمی فراهم بود. روح آن پسر و پدر، غریق رحمت باد.

ص: ۵۰

شب، باز هم حرم و نماز و گفتگو با چند نفر غیر ایرانی از سودان و آفریقای جنوبی و ... سپس بازگشت به هتل.

دعای کمیل مدینه

امشب، قرار حجاج ایرانی، کنار بقیع است و دعای کمیل. در کاروانها اعلام کرده‌اند که لازم است امشب حضور شکوهمندی داشته باشیم. این نوعی اعلام حضور در حرم پیامبر و اعلام عشق و امید، نسبت به خدا و رسول و اهل بیت اوست.

بی‌تاب بودیم تا هر چه زودتر، در این آیین معنوی شرکت کنیم.

مدینه است و یک دعای کمیل باصفای ایرانیها.

خیلیها تنها تجمع پرشکوه و منظم حجاج را می‌بینند، اما یک دنیا فکر و برنامه و همکاری و عشق، در ورای این تجمع نهفته است.

«تو مو می‌بینی و من پیچش مو، تو ابرو من اشارتهای ابرو».

برگزاری دعای کمیل، با برنامه و منظم است. تعیین جا، زمان شروع و پایان، محل نشستن خواهران و جانبازان و مهمانان و

روحانیون مهمان جزء این برنامه است غیر از برنامه منظم برای دعا و مرثیه و دعاخوان و مداح و فیلمبرداری، کسانی عهده‌دار صوت

و بلندگوها و طناب کشی منطقه تجمع، رساندن آب و سقایت حجاج تشنه، استفاده از پلاکارت و انتظامات مراسم و ... اند و

برادرانی هوشیار، عاشق، صبور و متین و مؤدب می‌کوشند تا بهترین بهره‌برداری از این مراسم انجام گیرد.

ص: ۵۱

سالهای قبل نیز چنین بود. این بود که حجاج ما مشتاقانه چشم به راه آن شب جمعه بودند و اگر برنامه سفر چنان بود که فیض دعای کمیل مدینه را درک نمی‌کردند، کَلّی غصه و اندوه داشتند.

بعضیها طبق زمان‌بندی پروازها، این روزها یک‌راست به مکه می‌روند. دعای کمیل آنان در نوبت دوم حضور حجاج در مدینه برگزار می‌شود. اصطلاح «مدینه قبل» و «مدینه بعد» جا افتاده است.

هر کدام هم مزایایی دارد. نمی‌توان بطور کلی یکی را ترجیح داد.

همین شور و حال برگزاری مراسم دعا، یک بار دیگر، پس از اعمال حج که نیمی از زائران به مدینه می‌آیند، تکرار می‌شود. کار آنان، با روایاتی که می‌فرماید: اعمال حج را که انجام دادید، به زیارت ما بیایید و حج را با دیدار ما کامل کنید، سازگارتر است، یا احادیثی که تأکید دارد بر «لقاء امام» و عرضه کردن نصرت و یاری بر ولیّ و حجت خدا، این نوعی دیگر از جنبه سیاسی و ولایی حج است و حاجی باید ولایت و همبستگی خویش را با رهبری الهی، اعلام کند و نشان دهد.

دسته دسته ایرانیان از هر سو به جوار حرم پیامبر و کنار بقیع آمدند. باز هم بقیع، پذیرای دل‌های مشتاق و اشک‌های گرم نجواگران دلسوخته شد. مدینه، راوی غم‌های بزرگ و اندوه‌های دیرین است.

هرگاه گوش درد آشنا بیابد، با زبان بی‌زبانی، قصه رنج و غربت سر می‌دهد. این شب جمعه نیز یکی از آن فرصتها بود.

مدینه، بار غم بر زمین نهاد، خسته از مظلومیت دیرین. زائران

ص: ۵۲

ایرانی، دوش به زیر این غم سنگین دادند و گوش به این روایت غم آجین دردها سپردند، مشتاق شنیدن این رنجامه بلند، در کنار قبر حضرت رسول «ص».

جذبه «دعای کمیل»، همچون کهربایی هزاران زائر را از زن و مرد و پیر و جوان و عالم و عامی، به سوی «بقیع» کشید. خیابان بقیع و بخشی از اطراف آن، سرشار از دلهایی بود که به عشق محمد و آل او، و به شوق گوش سپردن و زمزمه کردن با مناجات عاشقانه علی «ع» گرد آمده بودند. گویی فرشتگان بال گشوده و زیر پای این شیفتگان «اهل بیت» گسترده بودند و عطر نیایش و نسیم خلوص و صدای شکستن دلها در فضا پیچیده بود.

یک سو، مرقد مطهر و منور پیامبر بود، غرق در نور و روشنایی.

و در سوی دیگر، بقیع خسته و خاموش!

و در این میان، حد فاصل حرم پیغمبر تا درب بسته بقیع را، زائران با حضور خویش پر کرده بودند.

یک سو «محمد» بود، یک سوی، «آل محمد» ...

و پیروان «اهل بیت»، نشسته در محوطه میان قبر پیامبر و قبور ائمه بقیع، پیوند خود را با «رسول و آل رسول» ثابت می کردند. این فاصله نباید خالی می ماند. میان آن خورشید و این ماههای تابان، فاصله‌ای نبوده و نیست. چه چیزی فضای میان مسجدالنبی و بقیع را پر کرده و در آن طنین افکن است؟ دعای کمیل علی! علی «ع» حلقه واسطه میان «محمد» و «آل محمد» است. «عترت»، از نسل علی

ص: ۵۳

و فاطمه است. اینجا همصدا و دعای علی است که «امت» را در محیط و مساحتِ مرقد رسول و قبور بقیع، جذب کرده و گرد آورده است.

دعای کمیل شروع شد. بنا بر این بود که خیلی طول نکشد و متن دعا نیز به عربی خوانده شود و کمتر به نوحه و روضه فارسی آمیخته گردد، تا برای عرب‌زبانان که گوش می‌دهند، رشته دعا گسسته نشود. در اینگونه مناسبتها و جاها، اگر دعا توسط شخص عرب‌زبان و با لهجه عربی خوانده شود مؤثرتر است تا سبکِ دعای کمیل‌های ایران.

چه شب است یا رب امشب، که شکسته قلب یاران چه شبی که فیض و رحمت، رسد از خدا چو باران

چه شبی که تا سحرگاه، ز فرشتگانِ «الله» برکاتِ آسمانی، برسد به جان نثاران

شب انس و آشنایی است، شب عاشقان مهدی است شبِ گریه و مناجات، شب اشکِ رازداران

مدینه، گوش به «یارب یارب» زائران سپرده بود. نغمه سوزناکِ «یا غیاث المستغیثین»، فضای شهر را پوشانده بود و از گلدسته‌های

نورانی حرم پیامبر، بالاتر می‌رفت، تا فرشتگان و تا خدا می‌رسید و همچون سایه‌ای از رحمت و لطف، بر فراز بقیع گسترده می‌شد.

سعودیها بدشان نمی‌آمد که در مراسم ما خلل وارد کنند.

نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند به هم بزنند. ولی چراغهای منطقه را

ص: ۵۴

یکی پس از دیگری خاموش کردند. غافل از اینکه روشنایی دلها، فراتر از این حرفهاست. این قلبهای نورانی در دل ظلمت هم اگر به زمزمه بنشینند و ناله سر دهند، فروغ آن تا ملکوت بالا می‌رود.

نیازی به نورافکنهای خیابان نیست. اما پس از مدتی، بتدریج باز چراغها روشن شد. دلهای عاشق بی‌تاب بود. بی‌قراری این دلها را، یاد حسین و مهدی آرام می‌کرد. غمهای زهرای مرضیه، دلها را می‌فشرد، بغضهای مانده در گلو می‌ترکید و اشکها از دیده‌ها به‌صورتها جاری می‌شد.

دعا کم کم به پایان می‌رسید. در اطراف، غیر ایرانیها نیز گوش جان به این زمزمه‌ها سپرده بودند. شیعیان لبنانی و کویتی هم در گوشه و کنار دیده می‌شدند. در پایان دعای کمیل، گویا آقای تسخیری بود که دعاهای مفصل و جهت دار، به زبان عربی بر زبان آورد و با «آمین» های مردم همراه گشت. ایرانیها هرگز لذت این شب جمعه را از یاد نخواهند برد و خاطره‌اش را عزیز خواهند داشت. بخصوص که اعلام کردند نوار دعای کمیل (کاست و ویدئو) در سمعی بصری بعثه در اختیار علاقه‌مندان گذاشته می‌شود. مهر و محبت دودمان پیامبر نیز، چیزی نیست که از یاد شیعه و زائران برود.

خداوندا به این دلهای پر درد به اشک گرم و سوزان زن و مرد

به این شب ناله‌های عاشقانه که در این شهر، طوفانی به پا کرد

خدایا ... داغ این محبت را سوزانتر و رشته این پیوند را

ص: ۵۵

استوارتر بگردان.

خدایا ... آسمان چشمان ما را همیشه به یاد خودت و یاد «محمد و آل محمد» بارانی بگردان!

برای اینکه تجمع دعای کمیل پر شکوهرتر باشد و نیز در پاسخ به درخواست شدید و اکید حجاجی که برای درک یک شب جمعه دیگر در کنار حرم رسول خدا «ص» و خواندن دعای کمیل در جوار بقیع، حرکت مقداری از کاروانها به مکه یکی دو روز عقب افتاده بود.

اما همین امر جزئی، مشکلات بسیاری را از نظر تغذیه، مسکن، حمل و نقل، ترافیک در جاده‌ها و احرام در مسجد شجره و ازدحام در پارکینگ آنجا و ورود یکباره حجاج ایرانی به مکه پیش آورده بود، که حتی مسئولین سعودی هم ایراد گرفتند. ولی پاسخ به عشق زائران، این تاوانها را هم در پی دارد.

جمعه ۸/۲/۷۲ (۲۸ ذی‌قعدة ۱۴۱۵)

باز هم رسول خدا «ص» از مهمانش پذیرایی کرد و مثل جمعه گذشته ساعتی قبل از اذان صبح بیدار شدم و راه حرم را پیش گرفتم. شگفتا از زائران کشورهای دیگر، بخصوص آفریقایی‌ها و ... هنوز یک ساعت به اذان مانده، چنان سیل آسا و با عجله روان بودند که گویی پیش‌نماز به نماز ایستاده و اینها می‌خواهند خود را به قرائت امام برسانند. سر راه، از سکوی ضلع شمالی بقیع گذر کردم و هر چه به طرف

ص: ۵۶

در بقیع نزدیکتر می‌شدم، بقایای دعای کمیل دیشب نیز بیشتر به چشم می‌خورد. شوریده دلانی اشک ریز، در دسته‌های کوچک و گوشه و کنار زمزمه و گریه می‌کردند. برخی هم از فرط خستگی و بیخوابی دیشب، در این نزدیکی‌ها صبح بر روی همان سنگفرش مقابل بقیع، خوابشان برده است.

به در بسته بقیع رسیدم. چند لبنانی از دور، قبرهای ائمه را به هم نشان و توضیح می‌دادند. بی‌اختیار سر بر نرده‌های آهنی گذاشتم و بغض گلو را در فضای خاموش بقیع رها کردم. سپس حرم و نماز و زیارت و بقیع پیش از طلوع آفتاب و بازگشت به هتل.

شیعیان مدینه

عصر به ذهنم خطور کرد که نماز مغرب را به منطقه شیعه‌نشین مدینه و به حسینیته آقای عمری بروم. یک ساعت به مغرب مانده، خیابان علی بن ابی‌طالب را به سمت جنوب در پیش گرفتم و قدم زنان رفتم. به «مستشفى الزهراء» که رسیدم، از یک خیابان فرعی سمت چپ به سوی نخلستان که از دور دیده می‌شد روان شدم.

حس کردم به مدینه زمان پیامبر روی آورده‌ام. بافت قدیمی، فضای نخلستان، صدای پت پت موتور آب که از دور به گوش می‌رسید و شوق حضور در حسینه شیعیان مدینه، حالت خاصی می‌داد.

آنچه امروز به نام «نخاوله» مدینه شناخته می‌شود، همان نخل کاران و خرما دارانی‌اند که در منطقه نخلستانی جنوب مدینه

ص: ۵۷

ساکنند. قدیمترین گروه مستضعف و بقایای وفاداران به محبت اهل بیت «ع» که بر «حب آل محمد» ثبات ورزیده‌اند و از دورانی که امام سجاد «ع» می‌فرمود: به خدا قسم در مدینه بیست خانوار وجود ندارد که دوستدار حقیقی ما باشند «والله لیس فی المدینه عشرون بیتاً یحبنا اهل البیت» و این در روزگاری بود که امام سجاد «ع» به حدود صد خانوار فقیر و نیازمند، کمک می‌رساند و زندگیشان را اداره می‌کرد، اما وفاداران واقعی به بیست خانواده نمی‌رسیدند. چه مظلومیتی بالاتر از این؟!!

در این منطقه عوالی حدود ۳۰ قریه بوده که در گذشته، شیعه بودند. در اثر فشار و هایشها پراکنده شدند و عده‌ای کوچ کرده و بادیه‌نشینی را برگزیدند. شیعیان موجود در مدینه و در منطقه عوالی، از بقایای همانها هستند و جمعیتشان در حال حاضر به پانزده هزار نفر می‌رسد.

سمت چپ دری بود به محوطه‌ای باز می‌شد که درونش کنار موتور آب و نهر روان و زیر درختان، عربهای شیعه دیده می‌شدند. بخشی از این منطقه را که دیوار هم دارد و حسینیه درون آنست، آقای عمری از سالها پیش احداث و آباد کرده است. غروب جمعه بود و اذان نزدیک می‌شد و برای اینکه جا گیر بیاورم، زوتر وارد حسینیه (که نمازخانه بود) شدم. صفا و صمیمیت و خودمانی بودن در جمع شیعیان حاضر موج می‌زد.

پیشنماز آنجا آقای شیخ محمد علی العمری ۸۳ ساله است، دو

ص: ۵۸

پسر طلبه هم دارد که یکی‌شان مدّتی در قم درس خوانده است.

آقای عمری، سادات و فقرای شیعه در مدینه را هم از نظر دور نمی‌دارد، هر چند خودش چندان از امکانات برخوردار نیست، ولی علاقه‌مندانی هستند که مساعدتهایی می‌رسانند. خودش در زمان مرحوم آیه‌الله بروجردی هم مدّتی در قم بوده است. از این رو و به خاطر ارتباط با ایرانیها، فارسی هم تا حدّ زیادی می‌داند و می‌تواند به فارسی حرف بزند.

احساس کردم در ایران هستم. اذان به سبک شیعه گفته شد، یعنی با شهادت بر ولایت امیر مؤمنان و فرزندانش. هنگام نماز، مهر گذاشتیم، صلواتها به سبک شیعه، مغرب و عشاء را هم باهم خواندیم.

حسیّته پر بود از ایرانی، پاکستانی، بحرینی، عربهای محلی و ... در حدود ۱۰۰۰ نفر می‌شدند که در خود آن محلّ و چند اتاق وصل به حسیّته، به نماز ایستادیم. بر دیوار آن چند تابلو و قالیچه با نوشته «یا قائم آل محمّد» دیده می‌شد.

همیشه تعدادی از کاروانهای ایرانی در نزدیکی این منطقه اسکان می‌یابند و آنان که آشنایند، در نماز آنجا شرکت می‌کنند تا شیعه از غربت درآید، در سالهای قبل، همیشه وقتی رفت و آمد و حضور حجاج ایرانی به این منطقه زیاد می‌شد و گاهی خودش در حسیّته و پسرش در محوطه باز زیر درختان و ... نماز می‌خواندند، از طرف سعودیها برای آقای عمری محدودیتهای و فشارهایی اعمال می‌شد و به همین خاطر گاهی ایرانیان ملاحظه می‌کردند تا خیلی

ص: ۵۹

شلوغ نشود و گاهی خودش یادآور می‌شد که ایرانیها کمتر بیایند، چون این تجمّع، موجب سختگیریهای بعدی می‌شود. در گذشته، گاهی تا مرز دستگیری هم پیش رفته‌اند.

شب شهادت امام جواد «ع» بود و آقای سید مرتضی القزوینی از خطبای عراقی (که اکنون در آمریکا مشغول خدمات و تبلیغات است) منبر رفت و موعظه و سخنرانی کرد. شعرهایی که از «ابوفراس همدانی» و «مهیار دیلمی» و «دعبل» خواند و توضیحی که پیرامون آیه «قل لا- أسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربی» داد، نوعی ادعانه شیعه مظلوم، علیه بنی عباس و وهابیان طرفدار آنها بود. از رمز پنهان ماندن قبر زهرا «ع» و انگیزه دشمنی اینان در طول تاریخ با حضرت فاطمه و نقش ائمه شیعه بخصوص حضرت جواد «ع» سخنها گفت و پیرامون محاسبه خداوند نسبت به نعمتها، حسنات و سیئات هم بحثی اخلاقی داشت، سپس روضه و دعا که همه به زبان عربی و به سبک محلی بود و پس از منبر هم، از عموم خواسته شد که از شام متبرک میل کنند.

نشستیم و سفره گسترده شد و مجموعه‌های بزرگ برنج و گوشت به میان آمد و با دستها مشغول غذا خوردن شدیم، به همان سبک عشایری و قدیمی. برخی از فضلا هم از طرف برخی بعثه‌های علما آمده بودند.

دفترم را درآوردم و پیش شیخ عمری رفتم و از او خواستم که یادگاری حدیثی برایم بنویسد. او هم با دست لرزانش در آن ۸۳

ص: ۶۰

سالگی چند سطری روایت برایم نوشت. ساعتی آنجا ماندیم و برگشتیم ولی حضورِ مظلومانه و غریبانه شیعیان مدینه در بین اِغلبیتِ غیر شیعه حاکم بر امور، از یاد نمی‌رود و همواره دوران ائمه شیعه را یادآور است که در شرایط دشواری دوران اموی و عباسی را سپری می‌کردند و خون دل می‌خوردند و مشعل حق را در برابر طوفانهای باطل، فروزان نگه می‌داشتند. مدینه امروز هم تکرار همان عصر است.

مال باختگان

روز شیرینی بود. اما آخر شب، شنیدن خبرهایی درباره برخی حجاج که پول خود را گم کرده‌اند، تأسف آور بود. روزهای گذشته هم می‌شنیدم که مال باختگانی که دلار و ریال خود را گم کرده بودند، خود را به آب و آتش می‌زدند تا پول گمشده خود را بازیابند، ولی دستشان به جایی بند نمی‌شد. اینگونه مال‌باختن در چند سال اخیر، به شدت افزایش یافته است. البته زائران ما هم بی‌تقصیر نیستند. با آن همه توصیه و هشدار، که پولهای غیر لازم را هنگام زیارت رفتن و بازدید از اماکن یا در مکه هنگام طواف و ... با خود نبرید، گوش نمی‌کنند و رقمهای درشت گاهی چند هزار دلار آمریکایی، ریال سعودی و تومان ایرانی را راحت گم می‌کنند و پریشان برمی‌گردند.

متأسفانه نمونه‌هایی می‌شنیدیم که یک مال باخته، در مقابل کاروان تکدی می‌کرده یا پتو و ساک و ... را فروخته است تا ریالاتی به دست

ص: ۶۱

آورد، جهت خرید سوغات و امثال آن! در این «شرکت سهامی سرقت» هم مهارت و تردستی طزاران و جیب برها و تیغ زنها دخیل است، هم سستی و اهمال پلیس سعودی، هم سادگی و بی‌توجهی و غرور زائر ایرانی. بیشتر این سرقتها و جیب‌بریها هنگام زیارت و در ازدحام جمعیت است. شلوغی مکه و حالت طواف نیز صحنه دیگری برای تکرار این طزاری است. البته هوشیاری و انضباط و توجه به توصیه‌ها و هشدارها می‌تواند تا حد بسیاری رقم این ضایعه را بکاهد. آنکه نتواند پول خود را نگهداری کند، چندان شگفت نیست که خودش هم گم شود، راه را گم کند و نه تنها اموالش را، بلکه افکارش و ایمانش را هم بدزدند.

مدینه امروز

یکشنبه ۱۰/۲/۷۴

حال که از این شهر می‌خواهیم برویم، بد نیست نمایی کلی از آن ارائه کنم. به بالای بام ساختمان ۱۰ طبقه می‌روم. ابتدا سلامی به حضرت رسول «ص» و ائمه بقیع «ع» که در چشم‌اندازم قرار دارند. به شمال مدینه می‌نگرم، رشته کوه احد خود را نشان می‌دهد. در سمت شمال، باز هم کوه سلع دیده می‌شود. در سمت جنوب، کوه غیر به چشم می‌خورد. در قسمت مغرب، کوه‌های کوچکی در منطقه مساجد سبعة دیده می‌شود که اینک در متن شهر واقع است.

ص: ۶۲

نقشه و نما و طراحی شهر، مدرن شده است، خیابان‌کشی‌های اطراف، چندین پل هوایی، جاده کمربندی و بلوار، قسمت‌های مختلف شهر را به هم وصل می‌کند. مسیر زیر گذر در محوطه اطراف حرم نیز احداث شده که فعلاً بهره‌برداری از آن نمی‌شود. دو رشته جاده کمربندی تقریباً بصورت دایره، مدینه را دربر گرفته است. از خیابانهای مهم آن می‌توان اینها را نام برد: قربان، قبا، علی بن ابی طالب، اباذر، عبدالعزیز، ستین، باب السلام، سید الشهداء (حمزه) و ...

در قسمت‌های مرکزی شهر، بویژه نزدیکیهای حرم، ساختمانهای بلند و هتل‌های ده-دوازده طبقه زیاد به چشم می‌خورد که بیشتر در ایام حج و عمره کاربرد دارد.

طرح توسعه حرم بسیار گسترده است. تقریباً می‌توان گفت به پایان رسیده است. افزودنِ رواق‌های وسیع در سه قسمت شرقی، غربی و شمالی حرم، همچنین محوطه بزرگ چهار طرف مسجدالنبی برای نشستن و نماز خواندن به قیمت تخریب منطقه وسیعی از بافت قدیمی شهر و خانه‌ها و مغازه‌های اطراف حرم انجام گرفته است.

آنچه روزی به نام «محلّه بنی‌هاشم» و کوچه بنی‌هاشم معروف بود و حدّ فاصل مسجد تا بقیع را تشکیل می‌داد و یک دنیا خاطره در خود داشت و احساسها را بر می‌انگیخت، اینک وجود خارجی ندارد و همه جزء مسجد شده است. اول و آخر مسجد از نظر وسعت پیدا نیست.

به نوشته جزوات خود سعودیها که اطلاعات مربوط به توسعه حرمین شریفین را دارد: «در حال حاضر وسعت مسجد پیامبر برابر

ص: ۶۳

با تمام وسعتِ مدینه در زمان حیات پیامبر «ص» است. با وسعتی به اندازه ۳۶۱ هزار متر مربع که در ایام حج، گنجایش بیش از یک میلیون زائر را دارد، با ۱۰ مناره، به ارتفاع ۱۰۵ متر. سقف مسجدالنبی هم بعنوان طبقه دوم قابل استفاده نمازگزاران است که از طریق ۱۸ پله عادی و ۶ پله برقی می‌توان به آن راه یافت.

در کنار بازارهای شیک و مدرن با وسایل لوکس و قیمت‌های گران، قسمتی از بافتِ بازار گذشته هم باقی است، که اغلب، زائران از این قسمت‌ها خرید می‌کنند. محله‌های قدیمی و مستضعف‌نشین هم در عمق شهر و در ورای آسمان‌خراشها کم نیست و برخی که در دخمه‌ها زندگی می‌کنند.

«تهاجم فرهنگی» در اینجاها نیز دیده می‌شود. گرچه مفتیهای سعودی به تحریم استفاده از آنتنهای دریافت از ماهواره (دیش) فتوا داده‌اند، ولی وفور این بشقابهای گیرنده تصویر بر فراز ساختمانها نشان می‌دهد که فرهنگ غربی، در عمق خانه‌های مردم هم رخنه کرده است. مغازه‌های متعدد «ویدئو کلپ» و کرایه دادن فیلمهای سینمایی بصورت نوار ویدئو و مراجعه فراوان جوانان به این مغازه‌ها نشانه دیگری از مسخ فرهنگ اسلامی در سرزمین وحی است.

نوارهای ترانه هم که از اغلب ماشین‌های سواری که نوجوانانی پشت فرمان آنها نشسته‌اند، به گوش می‌رسد.

مصرف گرایی شدید، جلوه دیگری از این فرهنگ اروپایی است.

تلویزیون به پخش آگهیهای دراز مدت تجارتي در مورد لباسها،

ص: ۶۴

غذاها، لوازم آرایشی، وسائل برقی، دکوراسیون خانه و ... دهها از اینگونه مظاهر تجمل گرایی و راحت طلبی، از سوی دیگر مردم را بمباران تبلیغاتی می‌کند. وارد کردن اجناس خارجی و پر کردن بازار مسلمین از اینگونه وسایل، نمود دیگری از این هجوم پذیری است، لیکن در بعد اقتصادی آن. ماشینهای خارجی مدل بالا، نمود دیگری از این غربزدگی است.

بگذریم. کمی از نمای شهر دور شدم. در گذشته مسجد غمامه، مسجد علی بن ابی طالب، ذوالنورین، عمر بن خطاب، ابوبکر و ... در وسط یک منطقه مسکونی و تجاری بود و می‌بایست از کوچه‌ها و خیابانها گذشت تا به آنجا رسید. اما اینک در توسعه اطراف حرم، در محوطه جنوب غربی مسجدالنبی قرار گرفته است. داخل قبرستان بقیع نیز به همانصورت قبلی، خاکی است. دیوارهای سنگ کاری شده و سکوهای اطرافش هیچ به داخل سرایت نکرده است. از قدیم، مدینه را شهری سبز و با نخلستانهایش می‌شناختیم. اینک در قسمتهای جنوبی مدینه، کم و بیش باغها و نخلستانها و سبزی کاریهایی به چشم می‌خورد. شهر سنگی و سیمانی مدینه، فضا را بر نخلها و خرماها تنگ کرده است.

برخی از مساجد معروف و دیدنی، مثل مسجد قبا، ذوقبلتین و شجره، مشمول نوسازی و توسعه و فضای سبز در اطراف و تجهیز آنها به امکانات جدید شده است، ولی برخی دیگر بهصورت سالهای قبل است، مانند مسجد غمامه، فضیخ، مساجد سبعه، مسجد اجابه و

...

ص: ۶۵

اگر روزگاری احد و قبا دو منطقه بیرون شهر بود که در یکی مزار شهدای احد و در دیگری مسجد قبا و نخستین توقفگاه حضرت رسول «ص» در آغاز هجرت بود، اینک وسعت یافتن دامنه شهر، مدینه را به قبا و احد و مسجد شجره وصل کرده است. شبها، روضه منوره حضرت رسول، به دریای نوری می‌ماند که شعاعش و امواجش به هر سو فروغ گستر می‌شود. تا محوطه وسیعی در غرب و جنوب حرم، ساختمان وجود ندارد و این به انسان امکان آن را می‌دهد که از مناطق دورتری مجموعه نورانی مسجدالنبی و قبه خضراء حضرت رسالت را ببیند.

از بازار، کوتاه گفتم. در همینجا اشاره دیگری داشته باشم. مدینه (و همچنین مکه) شهر زیارتی است. تعدادی از کسبه اینجا یک سال انتظار می‌کشند تا موسم حج فرا رسد و صدها هزار زائر (و البته مشتری) شهر را از حضور خود بیاکنند و کالاهایشان به فروش رسد و انبارها خالی شود و گشایشی در زندگیشان فراهم آید. البته ایام عمره هم همین بساط است، ولی موسم حج چیز دیگری است و بازار، واقعاً داغ است. از کجا که یکی از مصادیق «لشهدوا منافع لهم» هم این نباشد؟! در روایات مربوط به حج هم نسبت به نقل اجناس و فروش کالا و مبادله جنسها و تولیدات و ... مطالبی آمده است. فرهنگ سوغات خریدن در میان مسلمانان رایج است و در ایرانیان بیشتر.

چه بسا بعضی از این اجناس در وطن هم بهتر و هم ارزانتر باشد، ولی دست خالی که نمی‌توان برگشت. بعضی هم که راه افراط می‌پیمایند

ص: ۶۶

و گویی آمده‌اند برای خرید! باز هم حاشیه رفتم.

مغازه‌های قماش فروشی، پوشاک و لباسهای دوخته، لوازم برقی منزل، جواهر فروشی، اسباب بازی، وسایل صوتی و تلویزیونی، صرّافی، کفش، ساعت، نوار ترتیل و کتابفروشی، مطبوعات و لوازم التحریر و ... مشتریهای فراوانی را به خود جلب می‌کند.

در این میان، کم نیست مغازه‌هایی که اجناسی را با نرخ ثابت می‌فروشند. بر سر در این دکانها نوشته است «کل شیء ۵ ریال»، «کل شیء ۲ ریال»، «کل شیء ۱۰ ریال» و ... یعنی همه اجناس یک مغازه پنج یا ده ریال سعودی است. همه رقم چیز در آنها یافت می‌شود. بعضی واقعاً بنجل است که کیف پول که به آنها داده شود، بعضی چیزهای خوب هم پیدا می‌شود. مشتری بدون نیاز به چانه زدن، یا بیم از آنکه کلاه سرش بگذارند، آزادانه میان اجناس، سوغاتی مورد نظر را با حوصله و دقت انتخاب می‌کنند. اگر از قیمت اجناس در ایران بی‌خبر باشی، ممکن است خیلی راحت پولت را در چاه ویل بیندازی. معمولاً افراد مقایسه می‌کنند و قیمت آن را با نرخ ایران می‌سنجند و اگر می‌صرفید، می‌خرند. اغلب فروشندگان اینگونه مغازه‌ها، افغانی، پاکستانی و ... اند. مراکز عمده تجاری و فروشگاههای مهم دست خود حجازیهاست.

گروه نسبتاً معتنی بهی سیاهان نیز هستند و اغلب زنها و دخترها، که در حاشیه خیابانهای محل رفت و آمد زوار، بساط دستفروشی پهن کرده‌اند و پیراهن، عرقچین، دمپایی، تسبیح، مسواک، روسری،

ص: ۶۷

قواره‌های پارچه و ... می‌فروشد و عده‌ای هم اطراف بقیع (که در احد هم از اینها هست) به فروش پاکت‌های گندم برای کبوتران حرم و بقیع می‌پردازند. چهره‌ها چنان سوخته و سیاه و اندامها چنان استخوانی و تکیده و قیافه‌ها آنچنان معصومانه و رنج‌دیده که خط سیاه فقر و محرومیت دراز مدتی را می‌توان از آن خواند؛ رقت‌انگیز و ترخم‌آور، که گاهی انسان دلش می‌خواهد حتی بدون خریدن جنسی به آنها کمک کند. گاهی هم مأموران ترافیک سر می‌رسند و آنها بساط را جمع کرده پا به فرار می‌گذارند و پس از رد شدن مأمور، باز بساط پهن می‌شود. کارشان نوعی «سدّ معبر» تلقی می‌شود. نمی‌دانم اینها آیا از نژاد همین عربها هستند، یا مهاجرانی از کشوری دیگر که فعلاً اینجا به سر می‌برند! مثلاً از سودان و آفریقا. سعودیها که با نگاهی بیگانه به آنها می‌نگرند و رفتاری توهین‌آمیز دارند.

وداع با مدینه

با همه این تلخیها و شرنیهها و زشتیها و زیباینها، مدینه محبوب ماست، چرا که محبوب ما در آن نهفته است. چاره‌ای جز «رفتن» نیست. ولی ... دل‌کنند از «مدینه» مشکل است. چه می‌دانیم؟ شاید دیگر هرگز توفیق باز آمدن به «دیار یار» را نداشته باشیم.

ص: ۶۸

چه شبهایی که در «غربت بقیع» گریستیم.

چه روزهایی که کبوتر حرم پیامبر بودیم.

صدای «اذان» به سوی نماز و نیازمان می‌خواند.

رواقهای نورانی حرم الرسول، کهکشانی از معنویت و شوق را در سینه داشت که فروغ از «مرقد نبوی» می‌گرفت.

شبها همه شب، تالائو نور را در حریم حرم به تماشا می‌نشستیم.

و روزها همه روز، گنبد سبز روضه پیامبر دلهامان را می‌رویاند و می‌شکوفاند.

از «بقیع» چه بگوییم؟ این کانون اسرار پنهان، این مجموعه کرامتهای مدفون در خاک، این سندِ مظلومیتِ حق، این تجسم اشکها و

درد و داغهای شیعه در طول تاریخ، این خانه غم و ماتم، این آشیانِ دل‌های سوخته و پرستوهای پرشکسته.

آری ... بقیع، این بقعه مقدّس ولی بی‌سایبان، برای ما معنای دیگری داشت.

شهدای احد، مسجد قبا، ذوقبلتین، بیت الأحرانِ بی‌نشان و ویران، محله خراب شده «بنی هاشم»، خانه فاطمه، محرابِ تهجد، منبر و

محراب پیامبر، ستون توبه و حنانه، صُفّه و روضه، همه و همه را می‌گذاریم و می‌رویم. اما دل‌کندن، بسی مشکل است.

روزهای اقامت‌مان در مدینه، ما را به تاریخ‌صدر اسلام بُرد.

گریه‌های بقیع، رنجهای «اهل بیت» را در خاطرمان تجدید کرد.

نخل‌های شکسته و خشکیده مدینه، نجواها و نیایشهای علی «ع»

ص: ۶۹

را به یادمان آورد.

اُمّیا ... چاره‌ای نیست. باید با مدینه و آثارش، مساجدش، مزارهایش، بقیع و حرمش، خداحافظی کرد و دعوت ابراهیم و خدای ابراهیم را «لَبَّيْكَ» گفت.

ما می‌رویم، ولی دلمان آکنده از غمهای مدینه است.

اشکها مان امان نمی‌دهد.

آیا باز هم «مدینه» را خواهیم دید؟

ای خدا! ... ما دل‌بسته این آب و خاکیم. ما از اوّل هم «اهل مدینه» بوده‌ایم. دلمان گواهی می‌دهد. احساسمان با این سرزمین گره خورده است.

یا فاطمه‌الزهره! می‌رویم، اما دریغ که مزار پنهانت را نیافتیم.

ولی ... دل هر یک از ما مزار توست.

تو در قلب سوخته مایی.

از این پس، ما هر جا که برویم، آنجا را «مدینه» می‌بینیم.

ای مدینه ... «الوداع»! باز هم ما را بخوان، تا با اشتیاقی بیشتر به سویت بشتابیم.

«رفتم ... ولی هوای تو از دل نمی‌رود».

ما جملگی ای مدینه، بیمار تویم رفتیم، ولی عاشق دیدار تویم

هر چند تو را گران فروشند به ما باکی نبود، باز خریدار تویم

احرام بستن در مسجد شجره و عزیمت به سوی مکه معظمه را در فصل بعد می‌خوانید.

ص: ۷۱

مکّه، معبدِ عشق

اشاره

ص: ۷۳

شهر خاطره‌ها

من از این شهر امید
شهر توحید که نامش «مکه» است
و غنوده است میانصدفش «کعبه» پاک،
قصه‌ها می‌دانم ...
دست در دست من اینک بگذار
تا از این شهر پر از خاطره، دیدار کنیم.
هر کجا گام نهی در این شهر
و به هر سوی که چشم اندازی
می‌شود زنده بسی خاطره‌ها در ذهنت
یادی از «ابراهیم»،
آنکه شالوده این خانه بریخت

ص: ۷۴

آنکه بتهای کهن را بشکست
 آنکه بر در گه دوست،
 پسرش را که جوان بود، به قربانی برد
 یادی از «هاجر» و اسماعیلش
 مظهر سعی و خلوص
 صاحب زمزمه زمزم عشق
 یادی از ناله جانسوز «بلال»
 که در این شهر، در آن دوره پر خوف و گزند
 به «احد» بود بلند
 یادی از «غار حرا»، مهبط وحی
 یادی از بعثت پیغمبر پاک
 یادی از هجرت و از فتح بزرگ
 یادی از «شعب ابی طالب» و آزار قریش
 شهر دین، شهر خدا، شهر رسول
 شهر میلاد علی «ع»
 شهر نجوای حسین «ع» در عرفات
 شهر قرآن و حدیث
 شهر فیض و برکات! ...
 و بسی خاطره از جای دگر، شخص دگر ...
 *** مکه، «جغرافی» نیست، تاریخ است.

ص: ۷۵

«زمین» نیست، زمان است!

اگر عمری به هر کس لَبِیک گفته‌ایم، اکنون تنها به خدا «لَبِیک» می‌گوییم و آن قدر لَبِیک را تکرار می‌کنیم تا لذت بندگی و شیرینی نام خدا را در عمق جان خویش احساس کنیم.

فضا را با آهنگ «لَبِیک» پر می‌کنیم، که موسیقی ملکوت است.

با بال شوق، به سوق «معشوق» پرواز می‌کنیم.

ولی ... باید «احرام» بست، که مقدمه این هجرت به سوی خانه یار است. اضطرابِ دلها را باید با «آری» گفتن به دعوت ابراهیم و خدای ابراهیم فرو نشانند. چه سعادت‌تی! به مهمانی خدا می‌رویم.

احرام

۱۱ / ۲ / ۷۴

روز اول ذیحجه، هنگام مغرب، برای احرام و عزیمت به مکه، به «مسجد شجره» رفتیم. هنگام بیرون آمدن از مدینه، چشمهایمان همچنان دنبال گلدسته‌های حرم النبی «ص» بود، از مدینه بیرون رفتیم، اما با دلی که به دو نیم تقسیم شده بود. نیمی را در مدینه جا گذاشتیم، نیم دیگر را، پر از اشتیاق خانه خدا، برداشته و به میقات رفتیم.

مسجد شجره، حدود ده کیلومتر بیرون مدینه است، در منطقه «آبار علی» (چاههای علی «ع»)، آنجا که حضرت امیر، برای استفاده

ص: ۷۶

زائران خانه خدا، چاههای آب حفر نمود. نام دیگر این میقات، «ذوالحلیفه» است، از معتبرترین میقاتها. میقات حضرت رسول «ص» هم بوده است. نامگذاری این مسجد به شجره (درخت) از آنجاست که در عصر پیامبر «ص» درختی اینجا بوده که حضرت، زیر آن احرام می‌بست. البته اکنون آثاری از آن نیست و مسجد شجره، مسجدی بزرگ و زیباست. بیرون مسجد، دوشها و دستشوییهای فراوان وجود دارد که کار غسل زیارت و پوشیدن جامه احرام را آسان کرده است.

لباسها را درآورده، دوشی گرفته و غسل احرام کردیم و حوله‌های احرام بر کمر و بر دوش، وارد مسجد شدیم. دسته دسته زائران (ایرانی و غیر ایرانی) در تکاپو و نیایش و نماز و ذکر احرام بودند، و چه خشوعی حاکم بود در فضای مسجد، انسان به یاد احرام بستن پیامبر «ص» در همین جا می‌افتاد، احرام بستن امام مجتبی «ع» و امام حسین «ع» و سفرهای پیاده آن حضرت از مدینه به سوی خانه خدا. امام حسین «ع» نیز در آغاز سفر کربلا، از همین جا مُحرم شد و به مکه رفت.

احرام بستن، ورود به عالم جدیدی بود. روح، می‌بایست با این فضا خود بگیرد و هماهنگ شود. پس از تکرار «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ...» وقتی خواسته شد هر کس از دیگری فاصله بگیرد و لحظه‌ای خودش باشد و خدایش، احساس می‌کردی معاد برپا شده است، یا قبر و حساب و کتاب است. همین که صورتها بر زمین قرار گرفت، بغضها

ص: ۷۷

ترکید و اشکها جاری شد و ناله همراهان برخاست. واقعاً هر کس خودش بود و خدایش و یادآوری اعمالش و قیامتی که در پیش است و عفو و بخشایشی که وعده پروردگار است و خشوع و تضرعی که اوج بندگی است و اشکی که شاهد عشق است و گریه‌ای که زبان دل است، احساس جدا شدن از دنیا و وارد شدن به برزخ، یا پا نهادن به عرصات!

راه هجرت

راه طولانی مدینه تا مکه، شبانه طی شد. همراهان برخی خواب بودند و برخی همواره گریان و اشک ریزان. از این راه که به «طریق الهجره» نیز معروف است، روزی رسول اکرم «ص» عبور کرده است، آنگاه که از زادگاهش مکه، برای بسط آیین توحید و بهره گرفتن از پایگاه یترب و نجات جان مسلمانان از شکجه و آزارهای قریش، کوچ کرد و هجرتش مبدأ تاریخ مسلمین و منشأ تحوّل عظیمی در وضع مؤمنان به وحی و قرآن گشت و تاریخ بشریت ورق خورد. امّا آیا مسلمانان، واقعاً در همان «خط هجرت نبوی» حرکت می‌کنند؟ آیا از همان راهی می‌روند که پیامبرشان رفته است؟ کاش امروز رسول خدا در میان ما بود و هر جا که می‌رفت، در پی او می‌رفتیم و هر کجا قدم می‌نهاد، گام، جای گامش می‌نهادیم و در پی فرمانش جان می‌باختیم ... ولی، سنت و سیره او که هست! اگر واقعاً پیرویم، راه او روشن است و این محجّه بیضاء

ص: ۷۸

وصراط مستقیم، رونده می‌خواهد. شگفتا که سیره و سنت پیامبر، چه قدر در میان مدعیان پیروی از سنت او متروک و مهجور است. و چه قدر، راه پیامبر بی‌رونده است! ...

به نزدیکیهای مکه رسیده بودیم. صدایصلوات، خفتگان را هم بیدار کرد. باقیمانده راه، در میان شوق و انتظار سپری شد. از «میقات خاک» به «میقات خدا» آمده بودیم. وقتی به محل سکونت کاروان رسیدیم، ساعتی به اذانصبح مانده بود. گفتیم شاید اندکی استراحت، مفید باشد تا پس ازصبحانه، با نشاط برای اعمال، به مسجدالحرام رویم.

کعبه در حصار

ورود به بیت خدا هیمنه خاصی داشت. رواقهای زیبا، شبستانهای عظیم، گلدسته‌های بلند و آن همه تجهیزات، هیچکدام نمی‌توانست دل را از هیبت و عظمت خانه‌ای سنگی و ساده درصحن مسجدالحرام، بکاهد. کعبه بود که چون مغناطیس، دلها را به سوی خود می‌کشید. نمی‌دانم با برنامه یا بی برنامه، کعبه و مسجدالحرام را در حصار از ساختمانهای بلند و هتلهای سر به فلک کشیده قرار داده‌اند، بخصوص «قصر ضیافت» دربار، که بدجوری سایه سنگین خود را بر مجموعه نورانی بیت الله انداخته و نوعی بی‌احترامی به کعبه است.

در اینجا بسیاری از حرمتها که باید پاس داشته شود، شکسته

ص: ۷۹

می‌شود. مگر خود «حاجی» کم احترامی دارد؟ و مگر حرمت زائران خانه خدا، کم شکسته شده است؟ باری ... هر چه به طرف مسجدالحرام می‌آمدیم، رو به سرایشی بود. شگفت است که انسان برای رسیدن به رفعت معنوی که در خانه خدا نهفته است، باید مرتب رو به پایین و حضيض برود.

خانه خدا چنان نیست که در قله یک کوه قرار گرفته باشد و صعود به آن توانسوز و طاقت فرسا و نفس گیر باشد. اطراف، همه‌اش کوه است و کعبه در گودترین نقاط قرار گرفته است. از اطراف، هر چه به سمت خانه خدا می‌آیند، چه پیاده چه با ماشین، سرازیر است. همین عامل، شتاب آفرین است تا گامها و دلها با شوق و براحتی به سوی این خانه سرازیر شود. باید رو به پایین رفت تا رو به بالا نهاد.

سراشویی، مقدمه رفعت و والایی است.

در حریم خانه خدا، نباید ساختمانهای دیگر بلندتر از کعبه و خانه خدا بوده و اشراف بر آن داشته باشد.

قبله

اینک قدم در خانه‌ای گذاشته‌ایم که چهره دل و روی جان میلیونها مسلمان در سراسر جهان، متوجه این کانون است. چه مرکزیتی برای وحدت، بهتر از «قبله» و چه خانه‌ای برای مردم جز «کعبه»؟
بگذار کمی با این مغناطیس دل و جان و عشق و ایمان، بیشتر

ص: ۸۰

آشنا شویم و کعبه و تکبیر را در یک بامداد نیایش به تماشا بنشینیم:

ز دامان سیاه آسمان، تیغ سحر، سر زد

جهان از انفجار فجر، روشن شد

نسیم عطرآلود بهشتی، حلقه بر در زد

فشار پنجه شب، بر گلو یصبح، پیدا بود

که از گلدسته مسجد

مؤذن، نغمه «الله اکبر» زد.

شراب خواب، از جام دو چشم ریخت

دلم در بیکران آفاق سرشار از خدا، پر زد

به سوی قبله رو کردم

نمازم جلوه راز و نیازم بود

نشان سوز و سازم بود

در آن معراج تنهایی، هزاران و هزاران چهره را دیدم

که از هر سو - ز شرق و غرب این عالم -

«جهت» را جستجو کردند.

هزاران چهره پاک، از درون خانه‌ها، محرابها، در مسجد و معبد

به آب عشق حقیقی وضو کردند

و از هر سو به سوی «قبله» رو کردند

همه با یک زبان در یک «جهت»، با خالق خود گفتگو کردند.

*** سکوت بامدادی بود

ص: ۸۱

میان موجهای ساکت و بی حرف
 به گوشم می‌رسید آهنگ شورانگیز و زیبای نیایشها
 من از عمق سکوت سرد
 طنین عاشقان را می‌شنیدم از زبانصیح.
 فضا از نغمه تسبیح و تکبیر سحر خیزان دلاویز و معطر بود
 دل هستی، پر از «الله اکبر» بود.
 من از برق نگاهم در پگاه، آن روز می‌دیدم
 مسلمانان عالم را- دوانده ریشه در اعماق-
 که دهها نسل، اندر راستای تنگه تاریخ،
 هماره، هر کجا هر روز،
 و صبح و ظهر و عصر و شام
 به هنگام نیایش، چهره خود را به سوی قبله می‌گیرند
 پس از عمری به آن «سو» روی آوردن
 به سوی قبله می‌میرند.
 به کانون فروغ افروز خود دلگرم و پابندند
 که بیدارند و آزادند
 نه با شرق و نه با غربند
 نه با هر جبهه‌ای با شیوه خصمانه، هم پیمان و پیوندند.
 *** و ... «قبله»، روی آوردن به این سرمایه‌های شور و الهام است
 و می‌بینیم و می‌دانیم

ص: ۸۲

که پیچ کوچه‌های «مکه»، بوی پیرهن در آستین دارد:

- شفای چشم این ملت -

و دست شهر مکه، جام جم را در نگین دارد:

-شفای عصمت آئینه امت -

و «کعبه»، قلب خون پالای مام میهن اسلام

و ما چون قطره‌ای خون، رهنوردی سوی این کانون

کشانِ کهکشان در دامن این آسمان، شبهای تابستان

به سوی کعبه مقصود، «راه شیری» تابان

و ما چون ذره‌ای در کهکشان، سرمست و سرگردان

و سنگ تیره در دیواره کعبه،

نشان بیعتِ «الله»، با «انسان»

و ما بیعتگرانی با خدا، بنهاده بر کف، جان!

*** الا ... ای قبله! ای رمز محبتها و وحدتها

نشانِ جاودانِ اتحادِ روح ملتها

تو کانونِ همایشگاهِ میلیونها دل روئیده از خونی

تو مغناطیس دل‌هایی

وما با روح آشناک و پاکی، کهربای کعبه را چون «کاه».

*** کنون، ای ملت حق، ای مسلمان، وارث توحید ابراهیم!

حقیقت، رهروان تازه می‌خواهد

ص: ۸۳

مسلمان! ... ای گرفته رایت خونین حق بر دوش
خطر در راه و طوفان در خروش و دشمن حق در کمین،

- کین توز، بیش از پیش -

و زخم ضربه، هم از جانب بیگانه، هم از خویش

هماورد تو تا دندان، زره پوش است

چرا بر پا نمی‌خیزی؟

«نبردی سخت در پیش است ...»

این، همان کانون و مرکزیتی است که رسول خدا «ص» پس از هجرت به مدینه، فرمان یافت روی به مسجدالحرام نهد و این خانه مقدس، قبله خداپسند و رسول‌پسند گردید، تا مسلمین حتی در قبله هم مستقل باشند و زخم زبان بیگانه را به خاطر عبادت به سوی «بیت المقدس» نشنوند. [\(۱\)](#) مسجدالحرام نیز مشمول طرح توسعه قرار گرفته است. البته به مرور زمان و با توسعه‌های متعدد و ساختمان سازی جدید، آثار کهن و محلات قدیمی از بین می‌رود و در نتیجه از یاد هم می‌رود. اینک در این منطقه، هیچ اثر و نشانی از خانه ارقم که محلّ تبلیغ رسول خدا «ص» بود و نیز خانه‌ای که رسول الله با حضرت خدیجه در آن می‌زیست و خانه ابوطالب و محلّ زندگی علی «ع» و زادگاه حمزه سیدالشهداء و پایگاه حلف الفضول و ... که هر کدام زمانی نشانی

۱- - قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولينك قبلة ترضاها فوال وجهك شطر المسجد الحرام ... بقره، آیه ۱۴۴.

ص: ۸۴

و اثری داشته است، دیده نمی‌شود.

چه چیز خانه خدا عظیم است؟ رواقهای بزرگ و بخشهای جدید آن، یا همان کعبه مقدّس که چون نگینی در صحن مسجد، خود را نشان می‌دهد؟

کعبه، عظمت در سادگی

مسجد الحرام در توسعه جدید، بسیار بزرگ شده است. در قسمت غربی آن اضافاتی دارد. مساحت کلّ مسجد پس از گسترش، به ۳۶۱ هزار متر مربع می‌رسد که ۳۳۰ هزار زائر را در خودش جای می‌دهد. مساحت میدان دور مسجد هم ۵۹۰۰۰ متر مربع است. نور رسانی قوی به این مجموعه، توسط دو نیروگاه انجام می‌گیرد که در دو سوی محلّ گسترش قرار دارد. مسجد، مجهّز به استودیوهای رادیو تلویزیونی، دوربین‌های پیشرفته و دستگانه‌های مجهّز تهویه است، شامل ۹ مناره به ارتفاع ۸۹ متر و ۱۱ راه‌پله و ۷ راه‌پله برقی است و با حساب کردن پشت بام مسجد الحرام که سنگفرش شده و مورد بهره‌برداری در اوقات نماز قرار می‌گیرد، سه طبقه است و اگر زیرزمینهای رواقهای جدید اطراف کعبه را هم در نظر آوریم که اغلب در روزهای جمعه به روی مردم باز می‌شود، چهار طبقه است. واقعاً کار بسیاری شده و طرح عظیمی اجرا و پیاده شده است، ولی هیچیک از اینها، عظمت کعبه، این خانه ساده سنگی را ندارد که در میان این مجموعه است. عظمت و شکوه کعبه در

ص: ۸۵

همان سادگی آن است، و راز قداستش به حجراًلأسود و فرمان خدا و معماری جبرئیل و بنائی ابراهیم و اسماعیل و میلاد علی «ع» در درون کعبه و مدفن هاجر و اسماعیل و اولیاء بسیاری در «حجر اسماعیل» است، عظمتش در معنویت است، نه در سنگهای مرمر خارجی که در بخشهای توسعه یافته اینجا و حرم نبوی به کار رفته است.

قطره و دریا

طواف بر گرد خانه خدا، رمز توحید و محوریت الله در تلاشهاست. باید قطره‌ای از این سیل شد و بدون هیچ تشخیص و تمایزی هفت بار، گرد بیت الله چرخید، آغاز از حجراًلأسود و ختم کردن به آن. زن و مرد و پیر و جوان و باسواد و عوام و دانشمندان و شخصیتها و افراد عادی، همه باهم و هضم شده در چرخش عظیم این گرداب موج خیز انسانی، می چرخند. چه شانه‌ها که از گریه نمی لرزد و چه دستها که به تضرع در پیشگاه خدای کعبه بلند نمی شود. طواف، نشان می دهد که حرکت، محور می خواهد و حجراًلأسود هم دست خداست که با آن بیعت می کنیم. روح طواف، توصیف شدنی نیست. این از خود بیخود شدن را باید در جمع طائفان بود و «حس» کرد.

دو رکعت نماز طواف، پشت مقام ابراهیم، آنکه این خانه را به فرمان خدا پایه نهاد و پاک کرد.

ص: ۸۶

سپس، سعی میانصفا و مروه، یادکردی از هاجر و ذبیح خدا که آن مادر، در پی آب برای اسماعیلش، هفت بار فاصله این دو کوه را رفت و برگشت و در پایان به اعجاز خدا چشمه از زیر پای اسماعیل جوشید.

آب کم جو، تشنگی آور به دست تا بجوشد آبت از بالا و پست

فاصله میانصفا و مروه، به رودخانه‌ای می‌ماند که سیلی از انسانها در دو سمت، در آن در رفت و آمد است و یک جریان معنوی فاصله مبدأ و مقصد را انباشته است. حرکتی که مبدأ دارد و مقصدی، رمزی از هدف و آغاز داشتن تلاش زندگی. هفت بار، شاید رمزی از هفتاد سال زندگی باشد که پیوسته در سعی است، سعی و تلاشی که از یک مبدأ والا (صفا) آغاز می‌شود، در بستری پیش می‌رود، هدف و مقصد هم رو به بالاست، مروه. و اگر سعی به بلندی منتهی نشود، ناقص و بی‌ثمر است. سعی، سمبلی و خلاصه‌ای از هفتاد سال است که در هفت شوط گنجیده است.

در سعی، گاهی مادری را می‌بینی که طفل خردسالش را در جامه احرام در آغوش دارد، یا پدری که با دو فرزند ۸ ساله و ۱۰ ساله‌اش در کنار خود و با احرام، این فاصله را در میان موج پرخروش مردم می‌پیمایند. یاد ابراهیم و اسماعیل و هاجر و امام حسین و علی اصغر و قربانگاه و کربلا می‌افتی.

اگر آن روز، این فاصله، دشتی خشک و کوهستانی داغ بود، اینک سالی دو طبقه و دو بانده با سنگهای مرمر و سقف و پنکه

ص: ۸۷

و کولر است.

اگر در کربلا، عطش حاکم بود، اینجا در هر لحظه بخواهی، آب خنک حتی در مسیر سعی در اختیار توست. هفت بار پیمودن این مسیر، کمترین کاری است که می‌توان در احیاء خاطره هاجر و اسماعیل کرد. خود مسعی هم کمتر از مطاف نیست و سعی هم به همان عمق طواف است. راه هم که می‌روی نام خدا بر لب داری و دعا می‌خوانی، که نشانه حرکت زندگی در بستری از نام و یاد و توجه به خداست.

در مروه مراد، شود کامیاب دل هر کس که عاشقانه رود در صفای دوست

با تقصیر، از احرام در آمدن، ادای مرحله‌ای از مناسک است.

تمرینی است که برای احرام به سوی عرفات و منا و «حَجِّ تَمَتُّع» آماده شویم، که هم اعمالش بیشتر است و هم دشوارتر و هم معنی‌دارتر.

بیرون مسجدالحرام، در ایستگاه اتوبوسها، ساختمانی سفید رنگ است که روی درب بسته‌اش، تابلوی «وزارة الحج والأوقاف، مکتبه مکه المکرمه» به چشم می‌خورد. زادگاه رسول خدا «ص» در مکه است که در آن محل، کتابخانه‌ای قرار دارد. الآن خسته‌ام. باید روزی دیگر سراغش آمد و در خانه محمّد «ص»، از مادرش آمنه و پدرش عبدالله یاد کرد. این خانه، روزی محلّ زیارت و تبرّک و دیدار حجاج قرار می‌گرفت که خراب کردند و در جای آن

ص: ۸۸

کتابخانه‌ای ساختند که بخشی از آن مخزن کتاب گشت و در قسمتی از آن تدریس می‌شد. الآن نیز اتاقی به نسخه‌های خطی اختصاص یافته است.

محوطه بیرون، مملو از جمعیت است، چهره‌های گونه‌گون، ولی همه یک دل و یک ایمان. چه جاذبه‌ای در این خانه است که اینهمه دل را به سوی خود می‌کشد و چه سَرّی در این بیت نهفته است؟

اینجا سرزمین دیگری نیست، دنیای دیگری است! دنیای بیرون از تارهایی که انسان معمولاً به دور خود می‌تند و بسانِ کرم ابریشم خود را در آن زندانی می‌کند.

در اینجا و در این چند روز، انسان احساس آزادی می‌کند، آزادی از بند شهوت، ستمگریها، تحقیرها، تبعیضها. در اینجا همگان یکنواختند، توانگران آنچه را که مایه تفاخر و ناز است، دور ریخته‌اند تا عدالت را لمس کنند. انسان در اینجا نه تنها دندانِ آرزو به حقوق دیگران تیز نمی‌کند، حتی آزارش به موری هم نمی‌رسد و آشیانِ هیچ پرنده‌ای را درهم نمی‌ریزد. اینجا «حرم» است. زادگاه رسول الله، مکه، اینجاست.

جایگاه نزول وحی و قرآن و غار «حرا» اینجاست.

تبعیدگاه رسول گرامی و یاران وفادارش، شعب ابی طالب اینجاست.

و سنگریزه‌های داغ و سوزان که یادآور شکنجه‌های دردناک یاران پیامبر است و خاطرات فریادهای توحید را در دل زنده می‌کند

ص: ۸۹

و ناگاه شور و حماسه در زائر خانه خدا زنده می‌شود و در می‌یابد که لازمه توحید، مبارزه با همه مظاهر شرک است. حج، نمایشی معنوی است و زبان نمایش، «حرکت» است و شخصیت‌های اصلی: ابراهیم، هاجر و ابلیس. و صحنه‌ها: حرم، مسجدالحرام، سعی، عرفات، مشعر، منا و سبلها: کعبه، زمزم، صفا، مروه، روز، شب، غروب، طلوع، بت، قربانی و جامه و آرایش: احرام، حلق و تقصیر و نمایشگران: فقط یک تن زائر به حج آمده چه سناریوی شگفت و عظیمی در این حج است و هر یک از ما در گوشه‌ای از آن به اجرای نقش مشغولیم!

درس خاکساری

فروتنی و خاکساری و کبر زدایی، از درسهای عظیم این سفر و فریضه است. این درس، از همان آغاز پوشیدن جامه احرام، در گوش دل و جان خوانده می‌شود، تا طواف و سعی و هروله و حضور در عرفات و منا و مشعر و رمی جمرات و حلق موی سر و ... اگر لباسهای عادی نشان تشخیص است، اینجا دو جامه احرام، آن را از انسان می‌گیرد و همه مثل هم می‌شوند. اگر «خود محوری» نشانه تکبر و خودبزرگ‌بینی است، اینجا خود را در «جمع» فانی ساختن و قطره‌وار به دریا پیوستن و خود را ندیدن و مطرح نکردن در کار

ص: ۹۰

است و خاکی بودن و خاکی زیستن. سعی بینصفا و مروه گامی دیگر در این راه است و «هروله»، تکاندن خود از غرورها و کبرهاست.

وقتی انسان خود را در دریای خلاق «گم» می‌کند و چون قطره‌ای به این اقیانوس می‌پیوندد، در این «خود فراموشی» و «خداجویی» است که هویت بندگی خویش را می‌یابد. درآمدن از پوسته و قشر زندگی روزمره، عمق مفهوم حیات را ترسیم می‌کند. بناست که حاجی همچو ابراهیم خلیل، در اینجا بت شکنی کند و شیطان را رجم و سنگسار کند. اما بت او، همان «نفس» است و شیطانش همان «خود».

وقتی حج حاجی تمام است که توانسته باشد نفسانیات را در «مذبح ایمان» ذبح کند و «خود» را در قربانگاه منا، زیر پا بنهد و تیغ بر حلق «نفس اماره» بگذارد ...

راستی ... چه تعداد از این انبوه زائران خانه خدا، به عمق معارف حج و درسهای این سفر شگفت، پی برده‌اند و در عالم روحی آن به سر می‌برند؟ و چه تعداد، برخوردی سطحی و نگاههای بی‌عمق و بی‌نفوذ دارند و شکل گرایانی هستند، گریزان یا بی‌خبر از محتوا؟ ...

ما اکثر الضَّجِجِ وَاقلُّ الحَجِجِ!

شهیدان حرم

اولین باری نیست که هنگام عبور از کنار قبرستان ابوطالب نزدیک پل حجون، یاد شهیدان مظلوم حج خونین سال ۱۳۶۶ می‌افتم که در این محوطه، با هجوم نیروهای سعودی به شهادت

ص: ۹۱

رسیدند.

سر عاشقان باز بر دار شد دگر باره تاریخ، تکرار شد

ز لیبیک خونینصدها شهید پدیدار شد کربلایی جدید

چو نمرودیان آتش افروختند گل زخم بر سینه‌شان دوختند

چه امیدهایی که در سینه مُرد چه لیبیک‌هایی که بر لب فسرد

«(۱)» و هرگز پیام امام راحل «قدّس سرّه» که در فردای جمعه خونین مکه، باصلابتی آمیخته به مظلومیت‌تصادر شد، از یادم نمی‌رود که:

«... خونی که از دل اقیانوس بزرگ ملت ما بر سرزمین حجاز جاری شده است، زمزم هدایتی برای تشنگان سیاست اسلام ناب گردیده است که ملت‌ها و نسل‌های آینده از آن سیراب، و ستمکاران در آن غرق و هلاک می‌شوند. و ما همه این جنایتها را به حساب آمریکا گذاشته‌ایم و به یاری خدا و در موقع مناسب، به حساب آنان خواهیم رسید و انتقام فرزندان ابراهیم را از نمرودها و شیاطین و قارونها خواهیم گرفت...» «(۲)» آن چهارصد قربانی، که در منای عشق و مسلخ توحید، هدیه به آستان دوست شدند، بهای برائت از شیطان بزرگ و شرک‌های مجسم این عصر بود، تا شعار «مرگ بر آمریکا» را از مأذنه بلند برائت سر دهند و در محراب بی‌نیازی از شرق و غرب، قامت استقلال بندند.

آنان در زمزم خلوص، غسل زیارت کردند و در عرفات عرفان به

۱- از قطعه «شهیدان حرم»، از نویسنده روایت انقلاب، ج ۲، ص ۱۶۳.

۲- - صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۳۵.

ص: ۹۲

معرفت رسیدند و طنین تکبیرشان، دل طاغوتها را می‌لرزاند و خوابِ خوش خیالان را می‌آشفته. از این رو ابوجهل‌های عصر، کمر به قتل عامشان بستند و خنجر کین بر خنجر پاکشان نهادند و آن کبوتران سفیدپوش و روشندل و سبکبال را به خون آغشتند و بالهایشان را شکستند. چشمه زمزم، زمزمه حدیث شهادت آنان را ترنم می‌کند. و ... پل حجون، همچنان به شهادت ایستاده است. در قبرستان ابوطالب، که دیواری بر گرداگرد آن کشیده و تردد به داخل را ممنوع ساخته‌اند، قبر ابوطالب، خدیجه، آمنه مادر پیامبر، عبد مناف، عبدالمطلب، هاشم و بسیاری از فرزندان ائمه و سادات و علما مدفونند. زائران ایرانی، دسته دسته از روی پل که مُشرف به محوطه این قبرستان است، زیارتنامه می‌خوانند و به روح پاک آن بزرگان مدفون در «مقبره‌المعلی» سلام و درود و رحمت می‌فرستند و به یاد غربت و مظلومیتشان و رنجهای جانکاه رسول خدا و مسلمانان صدر اسلام اشک می‌ریزند.

شبهای حرم

جاذبه مسجدالحرام، قابل وصف نیست. نیرویی غیبی و مغناطیسی ناشناخته، انسان را به سمت کعبه می‌کشد. بویژه شبهای خانه خدا، صفای عارفانه‌تری دارد و نشستن و نگاه به کعبه، عبادت است، نگاهی که هرگز خسته و سیر نمی‌شود و هر نگاهی تازه‌تر از نگاه قبلی است.

ص: ۹۳

جلسه قرائت قرآن ایرانیان دیدنی است. شبها طبقه دوّم مسجدالحرام، رو به روی ناودان طلا- حافظان و قاریان قرآن که از ایران آمده‌اند، به تلاوت، تواشیح و همخوانی می‌پردازند. این برنامه چندین سال است که جاری است. ندای قرآن در مهبط وحی، آن هم از سوی حافظان قرآن از ایران، ایرانی که در تبلیغات دشمن، مجوس خطاب می‌شود، غیر ایرانی‌ها را هم جذب می‌کند. هر چند شرطه می‌کوشد تا هر تجمعی را مانع شود، ولی در مقابل قرآن‌خوانی، اندکی خلع سلاح می‌شود. برای خیلیها باور کردنی نیست که این لحن زیبا و قرائت دلنشین، متعلق به ایرانیان باشد! خدا را شکر که به برکت خدمت و خلوص امام راحل «ره» و جمهوری اسلامی، این موج مقدس و نورانی قرآن سراسر میهن ما را فراگرفته است و قاریان ایرانی در مسابقات جهانی همواره رتبه می‌آورند و سبب آبروی شیعه و ایران می‌شوند.

یک جوان مصری کنارم نشسته بود و مکرّر شانه‌هایش لرزید و اشک در چشمانش حلقه زد. در پایان جلسه هم که همه آن حلقه جمعیت، رو به کعبه دعا خواندند (اللّهُمَّ نَوِّرْ قُلُوبَنَا بِالْقُرْآنِ ...) همچنان می‌گریست. قرآن‌خوانی قراء جوان ایرانی در کنار کعبه، تأکید بر وفاداری به پیام و پیمان الهی است که امت ما با این کتاب آسمانی دارند. چشمه در چشمه است و میثاق در میثاق! فردا شب، باز دیدم که همان جوان در جمع قاریان ایران نشسته، قرآنی هم گشوده و گوش می‌دهد. پس از پایان جلسه پیش

ص: ۹۴

رفتم و از حضورش در جمع ما تشکر کردم. می‌گفت ساکن فرانسه است و نیاز خود و برخی جوانان آن دیار را به کتابها و جزوات اسلامی بیان کرد. آدرسی داده شد که با ایران مکاتبه کند. از اینگونه زمینه‌ها فراوان است و اگر نقصی است، از ماست که توان بهره‌گیری بهینه از این همه زمینه و شیفتگی را نداریم. در تبلیغات، واقعاً عقیم.

وقتی پس از قرائت قاریان ایرانی جوان عربی سراغ قاری جانباز ایرانی می‌آید و قطعه‌ای پارچه سفید به او می‌دهد و ملتسمانه درخواست می‌کند که در این پارچه، سوره حمد بخوان و در آن فوت کن تا تبرک شود، و خیلی خوشحال از این نکته، صحنه را ترک می‌کند، این، میزان تأثیر و نفوذ تلاوتهای ایرانیان را در دل‌های دیگران نشان می‌دهد. کاش بتوانیم درخور این توجه‌ها و مجذوب شدن‌ها، تأثیرگذار باشیم.

در همان طبقه دوّم، کنار نرده رو به کعبه آمدم. مدّتی به کعبه و موج مردمی که به طواف مشغولند، نگاه کردم، این موج بی‌پایان و بی‌آرام؛ نوری که از بالا بر این دریای انسانی می‌تابد، نیمه شب حرم را روشنتر از روز ساخته است. نیرویی مرموز مرا به سوی کعبه می‌کشید. می‌خواستم به این دریا بیوندم و در آن حلّ شوم.

از راه‌پله‌ها به پایین آمدم. نزدیک‌کصفا که آغاز سعی است، نزاعی را میان یک زن و شوهر سالخورده از سوریه با جوانی که می‌بایست آنها را رویصندلی چرخ‌دار، در مسیرصفا و مروه حرکت دهد دیدم. حرف بر سر نرخ این طواف بود. از یکی از آن پسران

ص: ۹۵

پرسیدم مگر قیمتش چند است؟ گفت: پنجاه ریال، ولی اینها می‌خواهند بیش از ۳۵ ریال ندهند. نرخ طواف روی تخت روان را پرسیدم، گفت: از ۸۰ ریال تا ۲۰۰ ریال، بسته به اینکه شخص تا چه اندازه کوچک و لاغر باشد، یا چاق و سنگین! دیدم اینجا هم سبکبالی به نفع است!

از محل سعی عبور کردم که بهصحن مسجد آیم. یکی از رؤسای کشورها که مهمان بود، با لباس احرام مشغول سعی بود، در حلقه‌ای از محافظین کلاه‌قرمز سعودی که شتابان و عرق‌ریزان، او و همراهانش را همراهی می‌کردند و در این خانه امن الهی با حفاظ امتیعی او را حرکت می‌دادند و از پس و پیش، مواظب بودند، با لباسهای گارد و مسلحانه!

نقطه و پرگار

از انبوه مردم گذشتم و آرام آرام، خود را حلقه طواف کنندگان نزدیک ساختم و گفتم هفت دور، طواف مستحب انجام دهم، به نیت آنان که هنگام عزیمت، التماس دعا کرده بودند و یا خواسته بودند از سوی آنان طواف کنم. زنی در حال طواف، حالش خراب شد، او را روی سکوی حجر اسماعیل نهادند و همانجا جان داد، به همین راحتی! خوشا به حالش که در طواف و در مطاف، به دیدار خدا شتافت.

صدای «خشب، خَشَب» یا «کیش، کیش» گاهی حواس را پرت

ص: ۹۶

می‌کرد، آنها که حاجیان بیمار یا ضعیف را با تخت روان حرکت می‌دادند، با این هشدارها برای خود در انبوه طواف کنندگان راه باز می‌کردند.

اگر انسان دقیق باشد، قدم به قدم حادثه و نکته است. چشمم به ازدحامی در گوشه‌ای افتاد. یک زائر غیر ایرانی دچار ایست قلبی شده بود و بیرون از حلقه طواف، کناری گذاشته بودند و عده‌ای از مأموران حرم نیز به تماشا ایستاده. یکی از برادران ایرانی دل به دریا زد و همه مخاطرات را به جان پذیرفت و با تنفس مصنوعی، قلب از کار افتاده او را دوباره به جریان انداخت و به اذن الهی او دوباره زنده شد. هم همسر او که شاهد مرگ شوهرش بود و هم حاضران، در میان شوق و گریه و اشک و تبسم، اینصحنه را دیدند و به این ایرانی با شهامت و غیرت، تبریک گفتند و دعایش کردند.

بروم سراغ طواف، هم در مطاف و هم در مسعی، مردم حالات مختلفی دارند، از «غفلت محض» گرفته تا «حضور تام»، از «شکل» تا «محتوا»، همه گونه حالت روحی در این زائران یافت می‌شود. بعضی محکم از چادر یا احرام یکدیگر چسبیده‌اند که گم نشوند و بین جمعشان فاصله نیفتد، هر چند با این کار، دیگران را می‌آزارند، هل می‌دهند و طواف دیگران و حالت روحی‌شان را به هم می‌زنند.

بعضی هم یک لحظه دعا و ذکر و وردشان قطع نمی‌شود، و اشکهایشان همچنان جاری است. عارفانه و عاشقانه و با طمأنینه و وقار، طواف می‌کنند، دعا می‌خوانند، تلاوت قرآن می‌کنند، بصورت جمعی

ص: ۹۷

همخوانی دارند، زمزمه‌های دسته جمعی‌شان دیگران را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد، روحشان هم همراه جسمشان دور خانه یار می‌چرخد، بال در بال فرشتگان در جوار خانه حق، طواف می‌کنند، چشم دلشان جز به چهره محبوب نیست و قلبشان را چیزی جز یاد خدا به خود مشغول نمی‌کند. متضرّع‌اند و شیدا. اینها توصیف ادبی و قلمفرسایی نیست. حالات و اوصافی است که در جمع همین دریای چرخان بر گرد کعبه می‌توان دید.

صحن مسجدالحرام نیز همین حالت را دارد. عده‌ای با استفاده از فرصت، نماز و قرآن می‌خوانند و با خدا زمزمه دارند، به یاد ملتسمین دعایند، حاجت‌هایشان را در دل و بر زبان می‌آورند، دست کم آنکه به کعبه نگاه می‌کنند که نگاه به خانه خدا هم عبادت است.

عده‌ای هم دور هم نشسته‌اند و باهم به گپ و گعده و وقت‌گذرانی و نقل‌خاطره و حرف‌های روزمره و خرید و بازار و غذا و ... مشغولند.

این دو حالت و دو شیوه نیز، از همان میزان معرفت و شعور و توجه سرچشمه می‌گیرد.

در مسجدالنبی، رواقها و قسمت‌های مختص به نماز و زیارت خانمها از آقایان جداست. ولی اینجا همه مخلوطند و همه باهم، چه در حال طواف و سعی، چه در نماز جماعت و تشکیلیصفوف. گاهی زن و مرد در کنار هم و در یکصف قرار دارند، بویژه درصحن مسجد، و الا در رواقها باز اندکی حریم وجود دارد و دسته دسته جدا از هم می‌نشینند.

شوق حرم

شبه‌ها حضور ایرانیان در مسجدالحرام، بخصوص در قسمت رو به روی ناودان طلا- کاملاً محسوس است. زائرین ایرانی، علی‌رغم دوری راه و مشکلات رفت و آمد، می‌کوشند در نماز جماعت‌های حرم شرکت داشته باشند. سازمان حج و زیارت از چند ماه قبل، هتلها را اجاره کرده است. برخی از هتلها و کاروانها انصافاً دور است. زائرانی که پیاده از محل خود تا خانه خدا می‌آیند. بعضی بیش از یک ساعت پیاده‌روی می‌کنند، مثل اواخر عزیزیه. و اگر بخواهند برای هر نوبت دو یا پنج ریال سعودی بدهند، برایشان گران تمام می‌شود. برخی این گرانی را به جان می‌خرند، چون می‌خواهند به توفیق نماز در مسجدالحرام دست یابند که در آنجا هر رکعت نماز، برابر با صد هزار رکعت است. برای خدا و در راه خدا باید خرج کرد. اصلاً حج برای این است که انسان بر علاقه‌های مادی پیروز شود و در راه محبوب، از خیلی دوست داشتنیها بگذرد. به همین جهت، وقتی به مسجدالحرام می‌رسند، دیگر دل نمی‌کنند، گاهی تا صبح، در خانه خدا می‌مانند، به دعا و قرآن و زیارت و عبادت، و اگر خسته شدند، گوشه‌ای چرتی تا اذناصبح و فریضه فجر.

«ستاد مسکن» کار و تلاش خود را می‌کند تا هتلهایی هر چه بهتر و مجهزتر و نزدیک‌تر بگیرد، ولی هم سعودی تمایل ندارد ایرانیها در مناطق خوب و نزدیک به حرم اسکان یابند، هم رقابایی داریم که بر ما پیشی می‌گیرند. مثلاً ترکیه که امسال حدود ۲۰۰ هزار

ص: ۹۹

یا بیشتر حاجی آورده است، یکی از این رقیبه‌است. با پول بسیار و خیلی جلوتر از ما اقدام به اجاره مسکن می‌کند. ترکیه همین امسال، قرارداد مسکن حجاج خود را برای سال آینده با عربستان بسته است و ده درصد از اجاره را هم پیش‌پرداخت کرده است، ولی ما تا این حد نمی‌توانیم به میدان رقابت بیایم. برادران ستاد مسکن، زحمات ارزنده و ابتکارات جالبی در این زمینه داشته‌اند و حسابگرهایشان سبب شده که امسال، نسبت به سالهای گذشته، مشکل کمتری داشته باشیم.

برگردیم به مسجدالحرام و در جمع مشتاق زائران. حضور زائران لبنان نیز چشمگیر است، بیش از سالهای قبل. به گفته چند تن از خودشان، تعداد ۲۰۰۰ حاجی امسال از لبنان آمده‌اند، که نسبت به گذشته، افزایش خوبی را نشان می‌دهد. حضور شیعیان لبنانی و بحرینی و کشورهای خلیج، در مدینه هم کاملاً محسوس بود، بویژه در روزهای آخر مدینه. اینجا نیز بعضی از شیعیان لبنان در حال طواف، شعار «الموت لاسرائیل» می‌گفتند. لبنانیهای شیعه حالات روحی جالبی داشتند. جمعی از آنان در حال طواف، باصدای بلند دعای کمیل می‌خواندند. و برای فرج اسلام و نصرت مسلمین دعا می‌کردند و از خداوند، طول عمر آیه الله خامنه‌ای را می‌خواستند.

زمزمه شیرین آنان توجه دیگران را هم جلب کرده بود. دیدن اینصحنه‌ها به انسان دلگرمی می‌دهد. کم نیستند کسانی که در دنیا پیرو «ولایت» اند و با مکتب علی و آل علی و سخنان و دعاهايشان

ص: ۱۰۰

آشنايند. ميزان مراجعه و درخواستی که جهت تهیه کتاب دعا و مناسک و مفاتیح دارند، شاهد ریشه دواندن فرهنگ اهل بیت در بین آنان است. کاش شیعه از غربت و مظلومیت درمی آمد و می شد که مردم جهان با پیام و فرهنگ عترت رسول الله «ص» آشنا تر شوند.

مغناطیس دلها

من دوباره به فکر «راز جاذبه» کعبه فرو رفتم، و اکسیری که خدا در این «بیت» نهاده است و انسان را مجذوب می سازد.

اگر مغناطیسی باشد که دلها را «جذب» کند،

اگر مرکزیتی باشد که جهت گیریها و حرکتها را «محور» باشد،

اگر نشانه‌ای برای وحدتها و آشناییها، رمز و «کلید» باشد، همین «کعبه» است.

میلیونها دل شوریده، هر پگاه و شامگاه، به این کانون متوجه است.

در زندگی و مرگ، هنگام خواب و بیداری، در نیایش و نماز، همه جا و همیشه «کعبه» مرکزیت این نگاه است.

اگر جانهای ما «گاه» باشد، کعبه «کهربا» ست.

اگر دلهای ما رمیده باشد، قبله، عامل «انس» است، حرم ایمان است و صحن عبودیت و آستانه بندگی و سقف یقین و پنجره‌ای رو به

بهشت و روزنه‌ای گشوده رو به خدا و سکویی برای پرواز تا به

ص: ۱۰۱

ابدیت.

اینهاست راز و رمز قداست و جاذبه کعبه، اینهاست سرّ جاذبه قبله.

مکه، کنعانِ اهل ایمان است و کعبه، یوسفِ این دیار.

حجاز، وطن معنوی و اعتقادی هر مسلمان است و مکه، حرا، کعبه و صفا «زادگاه» و «خاستگاه» باورهای مقدّس ماست.

کعبه، بوسه‌گاه هزاران مجنون است که در پی لیلای دیدار، رنج بادیه بر دوش کشیده و بار هجران را تحمّل کرده‌اند، تا به این

«مطاف» و «مسعی» برسند.

«کعبه»، راهی است که گامهای پوینده صفاجویان را به مقصد معرفت و به وطن عشق می‌رساند.

کعبه، عرش زمین است و فرش آسمان.

کعبه، نگینِ حلقه چشم بصیرت است.

کعبه، مهر صداقت آیین و سند اعتبار این مکتب است.

و... «حجرالأسود» بر رکن این کعبه، نشان بیعت خدا با انسان است و بوسیدن و استلام و اشاره ما، تجدید بیعت با خدای

فطرت آفرین و فطرتِ خدا باور.

کعبه، دل و جان ماست، ایمان و باور ماست، کعبه همه چیز ماست، تا هست، آیینمان پابرجاست و تا هستیم، زیارت کعبه فرض

الهی بر دوش ماست.

ص: ۱۰۲

سمینارها

۷۴ / ۲ / ۱۳

نشانی که در دعوتنامه «مجمع التقریب» بود، مرا به اواخر خیابان عزیزیه کشاند. گردهمایی «حج و تقریب بین مذاهب» همه ساله از سوی ایران در ایام حج در مکه برگزار می‌شود. فرصتی است تا دیدارها و تبادل نظرهایی با صاحب‌نظرانی از کشورهای دیگر به عمل آید. دبیر این مجمع، حاج آقا واعظ زاده خراسانی با اشتیاق، چند سالی است که این موضوع را پی می‌گیرد. تشکیلات بعثه مقام معظم رهبری، غیر از این سمینار، سمینارهای دیگری هم در همین ایام دارد با نامهای «سمینار اهل بیت»، «سمینار توحید» (واحد اهل سنت)، «سمینار برائت از مشرکین» و ...

همچنین گردهمایی‌هایی به یاد فلسطین، لبنان، عراق، افغانستان، هند، بوسنی، آذربایجان که با حضور جمعی از شخصیت‌های ایرانی و غیر ایرانی، در کنار خانه خدا مسائل جهان اسلام بررسی می‌شود.

البته مشکلات برگزاری چنین اجتماعاتی از سوی ایران در کشوری غریب، با کارشکنیها و تضییقات و حساسیت نشان دادنهای سعودیها و کمبود امکانات و مشکل جا و ارتباطات و حمل و نقل، سبب می‌شود بازدهیهای مطلوب و مورد انتظار نداشته باشد، اما همین که برگزار کنندگان حج ابراهیمی در اندیشه وحدت و تقریب و آشنایی و ارتباط با مسلمانان دیگر و اندیشیدن و سخن گفتن درباره مشکلات مسلمین‌اند، جای تقدیر است و عمل به گوشه‌ای از

ص: ۱۰۳

توصیه‌های منادی حج ابراهیمی حضرت امام خمینی «ره» و مقام معظم رهبری است. ماشینی که جمعی از ما را به محلّ برگزاری جلسه می‌برد، مورد تعقیب یک جیب سعودی بود و ناشیانه با فاصله بیست متر، در طول خیابانها و در گذر از تقاطعها همراه ما بود، تا به هتل محلّ برگزاری سمینار رسیدیم. حاضران سمینار، غیر از شخصیت‌های مهمان بعثه، مسلمانانی از کشورهای هند، پاکستان، لبنان، جمهوریهای آسیای مرکزی، آفریقا، ترکیه و ... بودند. چندین سخنرانی پیرامون ضرورت وحدت و نیز بررسی عوامل بازدارنده از اتحاد و نقشه‌های تفرقه‌افکنانه دشمنان انجام گرفت.

روز بعد، سمینار «اهل بیت» برگزار شد، با سخنرانیها و قصیده‌های پربارتر.

در گردهمایی لبنان و فلسطین هم شرکت کردم (۷۴/۲/۱۶) که علمایی از ایران و عزیزانی از لبنان و فلسطین سخنرانی کردند و شعر خواندند. در این مجمع، روحیه صفا و برادری خاصّی حاکم بر جلسه بود و عشق به شهادت و شور مبارزه در راه رهایی فلسطین در چهره برادران حزب الله لبنان و مقاومت اسلامی «حماس» دیده می‌شد و جلسه با یک سرود حماسی با مضمونی شهادت طلبانه بصورت جمع خوانی پایان یافت. اینگونه همایشها، هم نشانه برخورداری نهضت اسلامی و حج ابراهیمی ما از اندیشه‌های اجتماعی سیاسی

ص: ۱۰۴

و فرامی‌تستی است، و هم افق اندیشه‌ها و عمق دلها را به هم نزدیک می‌سازد و کسب تجارب و روحیه گرفتن از یکدیگر ثمره دیگری برای این دیدارهاست.

نگاهی درون کاوانه، نشان می‌دهد که دلها بیش از آنچه به نظر می‌آید، به هم نزدیک است، اگر عوامل تفرقه‌افکن بگذارد. گاهی صحنه‌ها و برخوردهایی، نکات جالبی را از بطن جامعه حکایت می‌کند. موارد متعددی از جوانهای دانشجو، تاجر و ... ایرانیان را سوار می‌کردند و با احترام به مقصد می‌رساندند، در راه با صحبت‌هایشان همدلی خود را با ما نشان می‌دادند و گاهی حتی کرایه هم نمی‌گرفتند. این نشان چیست؟ گاهی حتی بعضی از شرطه‌های سعودی، در برخورد با ایرانیان، خود را شیعه معرفی می‌کردند و درخواست «تربت» می‌کردند. از این نمونه‌ها در مغازه‌دارها هم پیدا می‌شد، بویژه در مدینه. آنچه را وهابیت تبلیغ می‌کند و بر آن پای می‌فشرد، حتی گروههای زیادی از اهل سنت، با این تفکر مخالفند و موضع دارند. تبلیغات گسترده‌ای که بر ضد ایرانیان و شیعه می‌شود، جو را مسموم می‌کند، تا آنجا که گاهی شیعه را غیر مسلمان می‌پندارند و نماز خواندن بعضی از ما را در کنار بقیع، نشان مجوسی بودن ما می‌شمارند. در تبلیغاتشان می‌گویند که شیعه، مشرک است، قرآن جداگانه‌ای دارد، علی «ع» را برتر از پیامبر «ص» می‌داند، به تحریف قرآن معتقد است، اصحاب پیامبر را دشنام می‌دهد و ... اما همین که منطقی با آنها بحث می‌شود،

ص: ۱۰۵

نظرشان برمی‌گردد. بسیاری از معتقدات، باورها و دیدگاه‌های ما در کتابها و روایات خودشان موجود است. وقتی با سند و مدرک به آنان ارائه می‌شود، تسلیم‌اند. البته غیر از مسائل فکری و بحث‌های نظری، برخی عملکردها و رفتارها در زمینه‌سازی برای تبلیغات سوء، مؤثر است. اینجا هوشیاری در برخورد را می‌طلبند تا بهانه به دست آنها ندهیم. شرکت در نماز جماعت‌های آنان، مهر نگذاشتن در نماز، دخیل نبستن به نرده‌های بقیع، نخواندن برخی از مرثیه‌ها و زیارتنامه‌ها و ... نمونه‌ای از مصداق‌های «تقیه مداراتی» است که رعایتش به فتوای امام «ره» و رهبر معظم، واجب است و به ایجاد همدلی و وحدت کمک می‌کند.

روحانی کاروان

شبها در هوای نسبتاً خنک پشت‌بامها، روحانیون کاروانها با زائران جلسه می‌گذارند و احکام شرعی و قرائت نماز و مناسک حج را به آنان می‌آموزند. تشکیلات روحانیون حج و جذب و گزینش آنان از موفق‌ترین و مؤثرترین بازوهای دینی و سیاسی این کنگره عظیم است. مردم از روحانی کاروان حرف شنوی دارند. صحت اعمالشان بستگی به بهره‌گیری از ارشادهای آنان دارد. در گذشته، عده‌ای از علما بصورت پیوسته و بی‌چون و چرا روحانی کاروان می‌شدند. اما در سالهای پس از انقلاب، روال مطلوبتری در کار است، امتحان به عمل می‌آید، گزینش جدید در کار است، میدان

ص: ۱۰۶

برای ورود افراد شایسته باز است، اگر احیاناً کسانی فاقد صلاحیت اخلاقی یا علمی یا توان اداره اعمال زائران باشند، یا سنّ و سال بالا، آنان را ناتوان کرده باشد، افراد جوانتر و شایسته‌تر جایگزین می‌شوند. پس از آنکه رژیم سعودی میزان شرکت ایرانیان را در حج به نصف کاهش داد، روحانیون هم به نوبت، یک سال در میان مشرف می‌شوند.

کاروانهای بیش از صد و بیست نفر، به اقتضای نیاز، علاوه بر روحانی، «مُعین» هم دارد، که به روحانی کاروان کمک می‌کند. معین شدن، مقدمه‌ای برای روحانی شدن برای کاروان است. خدمت و تلاش و زحمتی را که روحانیون متحمل می‌شوند، بخصوص نسبت به زائران سالمند و بیسواد و بویژه در اوج اعمال حج و طواف و نماز و رمی جمرات در منا و ... ستودنی است. در مدینه هم کاروانیان را در رفتن به اماکن مقدس و مساجد سبعة و بقیع، راهنمایی و ارشاد می‌کنند.

دیدگاههای مسؤولان حج و بعثه، از طریق اینان به زائرین انتقال داده می‌شود و کلامشان در شرکت در دعای کمیل، حضور در نمازهای اهل سنت، حضور در مراسم براثت یا هر تجمّع دیگر مؤثر است. البته در میان این تعداد نزدیک به ۷۵۰ روحانی و معین، به ندرت مواردی هم یافت می‌شود که سوز و شور و تعهّد کافی را ندارند و برخی حرمت لباس را پاس نمی‌دارند، یا با نظام، هماهنگی کامل ندارند، اما این از اعتبار و ارزش کار این مجموعه حسّاس

ص: ۱۰۷

نمی‌کاهد؛ چرا که مسؤول ادای صحیح حج زائرانند و مراقب اجرای اعمال، بر اساس فتوای مراجع تقلیدند. مسأله تعدد مراجع و اختلاف فتوا، یکی از مشکلات روحانیون کاروانها در بیان احکام و مناسک حج است. در گذشته، نظر امام خمینی «ره» و احیاناً یکی دوتای دیگر از مراجع معروف گفته می‌شد.

مردم نیز اغلب مقلد یکی از آن دو سه نفر بودند. امروز، پس از سپری شدن دوران مراجع کهنسال که به رحمت ایزدی پیوسته‌اند، مراجع نسبتاً جوانتر رساله و فتوا دارند و تعدادشان هم کم نیست و در کاروانها هم اغلب آنان مقلد دارند و تسلط روحانی به فتوای همه علما و همه موارد اختلاف در مسائل حج، کاری بسیار دشوار است. این مسأله، هم کار بعثه را دشوار کرده است، هم کار روحانیون را و هم موجب پدید آمدن بعثه‌های متعدد شده است. هضم آن نیز برای آنان که با بافت حوزه‌ها و تشکیلات روحانیون آشنا نیستند، دشوار است.

آیا راهی نیست که نظر واحدی در حج، مورد تبعیت قرار گیرد؟

چه بسا یک برنامه کامپیوتری لازم باشد که همه مسائل حج و موارد اختلافی را مطابق با رأی همه علما و مراجع متوفی و موجود داشته باشد و در اسرع وقت، هر سؤالی را پاسخ دهد. یکی از دوستان، جدولی تنظیم کرده و تعدادی از مهمترین موارد اختلافی را بر اساس فتوای هفت هشت نفر از مراجع فعلی در آن گنجانده بود. ولی کاری عظیمتر و دقیقتر لازم است، یا یک «فکر اساسی»! مگر یک روحانی،

ص: ۱۰۸

چند مناسک حج می‌تواند در ساک خود به حج آورد؟ بعلاوه، هماهنگ ساختن عملیات وسیع حج با اختلاف فتواهایی که کار زوآر را مثلاً در مسأله احرام، وقوف، قربانی، حرکت در ماشینهای مسقف یا مکشّف، ناهمگون می‌سازد، از مشکلات اجرایی دیگر است.

از کارهای دیگر روحانیون، تبلیغ افتخاری در برخی اماکن است که اگر بر عملکرد و رفتار حجّاج ایرانی کنترل نباشد، مسأله‌ساز می‌گردد، مثلاً در کنار بقیع. فعلاً الحمدلله در بقیع روزی دو نوبت باز می‌شود. اگر نوع مصیبتها و عزاداریها در داخل یا خارج بقیع به نحوی باشد که سعودیها بهانه پیدا کنند و آن را ببندند، یک امتیاز خوب از دست می‌رود. و نمونه‌هایی از این دست. روحانیون طبق نوبت و شیفت‌بندی، ساعاتی را در اینگونه اماکن حضور می‌یابند و به تذکر می‌پردازند. و از زوآر ایرانی می‌خواهند از حرکات و اعمالی که موجب وهن شیعه، یا بدبینی دیگران به حجّاج کشور ما می‌شود پرهیزند، تا بهانه‌ای به دست دیگران ندهند و جلوی تبلیغات سوء گرفته شود. خوشبختانه این برنامه آثار و نتایج خوبی داشته است.

برای روحانیون هم در مکه و مدینه، جلسات منطقه‌ای گذاشته می‌شود و رابطین بعثه و روحانیون، در این جلسات، حضور یافته و هماهنگیهای لازم و پیام‌رسانی و تصمیمات جدید را عهده‌دار می‌شود. بخش «رابطین روحانی» نیز در حدّ خود، سهم مؤثری در دلگرمی روحانیون به خدمتگزاری و اهتمامشان به انجام وظایف محوّله دارد. وقتی گزارش خلافی هم به بعثه برسد، مورد خاص را

ص: ۱۰۹

احضار کرده، موضوع را بررسی می‌کنند. اینها در سالم‌سازی کار روحانیون در تشکیلات حج، بسیار مفید به نظر می‌رسد.

خبرنامه زائر

از ویژگی‌های حج ایران، تهیه و توزیع نشریه خبری در کاروانها و بخشهای ستادی و اجرایی است. به لحاظ دور بودن ایرانیان از اخبار و در دسترس نبودن رسانه‌های خبری و عربی بودن مطبوعات، در این ایام علاقه به خبر بیشتر می‌شود. روند تهیه خبرنامه نیز رو به تکامل بوده است. در ایامی که خبرنامه نیست، بازار شایعات داغ می‌شود. آنچه در سالهای اخیر به نام «زائر» چاپ می‌شد، بخشهای متنوعی داشت که هم اخبار داخل و خارج ایران، هم گزارشهایی از قضایای حج و دیدارها، گفتگوها، جلسات و سمینارها و هم اطلاعاتی پیرامون اماکن مکه و مدینه و هم مقالات اخلاقی، تربیتی و اسرار حج و ... را شامل می‌شد. تهیه و توزیع نشریه نیز بصورت پنهانی و غیر رسمی انجام می‌گرفت. معمولاً در کاروانها، هم در اختیار روحانی کاروان و مدیر و بازرس بود، هم نسخه‌ای را به دیوار نصب می‌کردند تا دیگران هم بخوانند. گاهی تعداد صفحاتش تا ۲۸ صفحه هم رسیده است. این نشریه، عامل نوعی ارتباط هماهنگ فکری با زائرین و دست‌اندرکاران است. بویژه برای آنان که چیزی برای مطالعه در دست ندارند، خبرنامه دلنشین‌تر است.

امسال این نشریه در مدینه ۸ شماره و با نام «پیام» درآمد

ص: ۱۱۰

و توزیع شد. اینک ادامه آن در مگه با همان نام قبلی «زائر» منتشر می‌گردد. در پی تقاضای سازمان حج ایران و بعثه و پیگیریهای مکرر، سرانجام مقامات سعودی مجوز رسمی برای نشریه دادند، با این شرایط که به زبان فارسی و مخصوص خود ایرانیان باشد و تذکرات مربوط به حج و مناسک و راهنماییهای لازم برای حجاج ایرانی را داشته باشد.

نشریه میان زوار ایرانی، بخصوص علاقه‌مندان به مسائل فرهنگی و مباحث معنوی حج و اهل مطالعه جایگاه خوبی دارد و نوعی تغذیه فکری و روحی برای مهمانان خانه خداست. این هم از امتیازات دیگر حج ایرانیان است. دست تهیه کنندگان و توزیع کنندگان درد نکند. در کویر بی‌خبری، همین مقدار هم کلی رفع عطش می‌کند!

زائران دیگر کشورها، به خاطر نداشتن چنین برنامه فرهنگی و تبلیغی، بیشتر مورد بمباران تبلیغی رسانه‌ها، و عیاض، مطبوعات و جزوات و هابیان حاکم بر حرمین شریفین قرار می‌گیرند. البته اگر محدودیتهای گوناگون نبود، عرصه برای کار فرهنگی و تبلیغی، خیلی بیش از اینها بود. چه بسا بازرسین کاروانها که در طول مسیر، مورد تفتیش پلیس عربستان قرار می‌گیرند و چه بسا ایرانیانی که در بقیع، مسجد پیامبر، مسجد الحرام و اماکن مقدّس دیگر، به خاطر توزیع نقشه بقیع، یا توضیح برای زائران غیر ایرانی یا بحث و گفتگو و حتی دیدار و برخورد با یک غیر ایرانی، مورد تعرّض قرار می‌گیرند و گاهی

ص: ۱۱۱

بازداشت می‌شوند و به اداره امر به معروف و نهی از منکر (در واقع نهی از معروف) برده می‌شوند و پس از بازجوییها و انگشت‌نگاری و گرفتن تعهد کتبی نسبت به عدم تکرار اینگونه خلافها! آزادشان می‌کنند.

اینان، حتی تاب شنیدن پاسخ از سوی یک روحانی یا زبان‌دان ایرانی را نسبت به تبلیغات سوء و تفرقه‌افکنیها و شبهه‌آفرینیهای خودشان ندارند و تنها یکجانبه‌تربییون تبلیغ را در دست گرفته‌اند. با این حساب، توقع اینکه مجال نشر دعوت حقّه و صدور انقلاب، بدون زحمت فراهم باشد، واقعگرایانه نیست و شیوه‌های خاصی را در رساندن پیام، بر ما تحمیل می‌کند.

مراسم براءت

این مراسم «براءت از مشرکین» هم برای خودش چیزی شده است. روح امام امت شاد، که فرمود: حج بی براءت حج نیست. او که منادی این مراسم دشمن‌شکن بود، در برگزاری این مراسم چیزی می‌دید که خیلی‌ها نمی‌دیدند و نمی‌بینند. حج خونین سال ۶۶ که در پی راهپیمایی براءت پیش آمد و چهارصد زائر ایرانی به شهادت رسیدند، سه سال ایران را از دیدار حرمین شریفین محروم ساخت.

پس از ارتحال حضرت امام «قدّس سرّه» همان خطّ از سوی ولیّ امر مسلمین تعقیب شد و در سالهای بعد در صورت محدودتری برگزار شد. سال ۷۲ با ایجاد حلقه محاصره کامل در منطقه وسیعی همه

ص: ۱۱۲

راههای منتهی به میدان معاوبده را بستند و عملاً مانع برگزاری شدند. در نتیجه حجاج ایرانی، مراسم براءت را در «منا» و زیر خیمه‌ها برگزار کردند. سال ۷۳ که شرایط دشوارتری پیش آوردند، با موافقت مقام معظم رهبری، لغو مراسم اعلام شد. و امّا امسال (۱۳۷۴)، گذشته از صحبت‌های مکرری که بین مسؤولان ایران و عربستان انجام شده است، آنان اصرار بر جلوگیری از مراسم دارند و حجاج ایرانی در پی برگزاری آنند. روز ششم ذیحجه، روز براءت است. از آغاز شروع حج، همواره در رسانه‌ها، مصاحبه‌ها، سرمقاله‌ها و اظهار نظرهای سعودیها، از راهپیمایی براءت بعنوان عملی غیر شرعی و منافی با حج و مخالف اسلام یاد می‌شود.

عده‌ای هم از موضع ایران در این قضیه آگاهند و می‌دانند که ایرانیان آن را از واجبات سیاسی حج خود می‌شمارند. اهالی این کشور، در حرفهایشان از این مراسم بعنوان چیز جا افتاده یاد می‌کنند و از ایرانیها می‌پرسند. از حجاج کشورهای دیگر هم همچنین. مفتیان این کشور، به حرمت آن فتوا می‌دهند و برگزاری آن را نوعی بدعت و شرک کنندگان در راهپیمایی‌ها را مرتد می‌دانند. «بن‌باز» گفته است که براءت از مشرکین مخصوص زمان پیامبر بود، اکنون که در مکه، مشرکی وجود ندارد! این، میزان درک او از توحید و شرک است.

امام خمینی «ره» هم فرموده بود:

«اعلان براءت مرحله اول مبارزه و ادامه آن مراحل دیگر وظیفه ماست و در هر عصر و زمانی جلوه‌ها و شیوه‌ها و برنامه‌هایی متناسب خود را

ص: ۱۱۳

می‌طلبد و باید دید که در عصری همانند امروز که سران کفر و شرک، همه موجودیت توحید را به خطر انداخته‌اند و تمامی مظاهر ملی و فرهنگی و دینی و سیاسی ملت‌ها را بازیچه هوسها و شهوتها نموده‌اند، چه باید کرد؟ آیا باید در خانه‌ها نشست و با تحلیلهای غلط و اهانت به مقام و منزلت انسانها و القاء روحیه ناتوانی و عجز در مسلمانان، عملاً شیطان و شیطان زادگان را تحمل کرد و جامعه را از وصول بر خلوص که غایت کمال و نهایت آمال است منع کرد و تصوّر نمود که مبارزه انبیاء با بت و بت پرستها منحصر به سنگ و چوبهای بی‌جان بوده است و نعوذ باللّه پیامبرانی همچون ابراهیم در شکستن بتها پیشقدم و امّیا در مصاف با ستمگران، صحنه مبارزه را ترک کرده‌اند؟

و حال آنکه تمام بت‌شکنیها و مبارزات و جنگهای حضرت ابراهیم با نمرودیان و ماه و خورشید و ستاره پرستان مقدمه یک هجرت بزرگ و همه آن هجرتها و تحمل سختیها و سکونت در وادی «غیر ذی زرع» و ساختن بیت و فدیه اسماعیل، مقدمه بعثت و رسالتی است که در آن، ختم پیام آوران سخن اولین و آخرین بانیان و مؤسسان کعبه را تکرار می‌کند و رسالت ابدی خود را با کلام ابدی «انّی بریء ممّیا تشرکون» ابلاغ می‌نماید، که اگر غیر از این تحلیل و تفسیری ارائه دهیم، اصلاً در زمان معاصر، بت و بت پرستی وجود ندارد، و راستی کدام انسان عاقلی است که بت پرستی جدید و مدرن را در شکلها و افسونها و ترفندهای ویژه خود نشناخته باشد و از سلطه‌ای که بتخانه‌هایی چون کاخ سیاه بر ممالک اسلامی و خون و ناموس مسلمین و جهان سوّم پیدا کرده‌اند، خبر نداشته باشد!» (۱)

۱- صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۱۲ از پیام حج خطاب به زائران بیت الله الحرام ۱۶/۵/۶۶.

ص: ۱۱۴

و این پیام جاودانه و روح جوانِ آن پیرِ جوانان، هنوز موج آفرین و الهام بخش است. این را وقتی با بافته‌های مفتیهای وابسته مقایسه می‌کنیم، بوضوح می‌بینیم که یکی برخاسته از اسلام ناب محمدی «ص» است، و دیگری ریشه در اسلام آمریکایی دارد! در سالهای اخیر، با آوردن نیروهای گارد ویژه و نفربرهای زرهی و مستقر کردن تانک در منطقه و بستن راه و کنترل عبور و مرور و محاصره بعثه و ... سعی کرده‌اند مانع از تجمع ایرانیان در محلّ برگزاری مراسم شوند. امسال هم از روز چهارم ذیحجه، نفربرهای زرهی و سربازان راه، در بخشهایی از میدان معاودة مستقر کرده‌اند.

قرائن نشان می‌دهد که نخواهند گذاشت مراسم برگزار شود.

حجّه الاسلام و المسلمین ری شهری، نماینده ولی امر مسلمین و سرپرست حجاج ایرانی، روز ۵ ذیحجه ضمن اطلاعیه‌ای که مشتمل بر فلسفه برگزاری این مراسم و جوهره حجّ ابراهیمی بود، عدم برگزاری مراسم را در مکه و عمل به این وظیفه را در منا یا عرفات، اعلام کردند. در بخشی از این پیام آمده است:

«... با کمال تأسف مقامات دولت عربستان سعودی به رغم توافقتنامه سال ۷۰ به جای همکاری در انجام باشکوه این سنت بزرگ پیامبر «ص» که وظیفه هر مسلمانی است، با بهصحنه آوردن نیروهای نظامی و امتیّتی در ممانعت از برگزاری مراسم پرائت از مشرکین اصرار می‌ورزند، لذا به منظور حفظ قداست حرم و جلوگیری از هتک حرمت آن توسط نیروهای آنان این مراسم در روز ششم ذی‌الحجه در مکه

ص: ۱۱۵

مکرّمه بر گزار نخواهد شد و به خواست خدا در عرفات یا منا به تکلیف الهی خود عمل خواهیم کرد...»

خلاصه در این ایام، نیروهای سعودی حسابی در زحمت‌اند و با دوربین‌هایی که از جهات مختلف، «بعثه» را کنترل می‌کنند، یا نفربری که لوله تیربار خود را مستقیماً رو به ساختمان بعثه گرفته است، و تعقیب و مراقبت‌هایی که نسبت به تردد روحانیون و زوّار و مسؤولین حج دارند و با سمپاشیهایی که در سخنرانیها و مطبوعاتشان علیه برنامه‌های مخالف با شؤن حج! دارند، بی‌جهت خود را گرفتار کرده‌اند و با این حساب، این حالت فوق‌العاده را تا پایان مراسم ایام تشریق خواهند داشت.

در صفحه نخست روزنامه «عکاظ» روز ۶ ذیحجه سخنرانی رئیس «مجلس اعلاى قضا» را که سراسر توهین به ایران است، با تیتري درشت چاپ کرده‌اند و این عکس‌العمل پخش سخنان و اظهارات یکی از شخصیت‌های سعودی است که در خارج از کشور به سر می‌برد و در حمایت از مراسم براءت و افشاگری علیه حکام حجاز، سخن گفته است. در تیتري صفحه اول آمده است: «منادیان راهپیماییها می‌خواهند همچنانکه دنیای ایران را خراب کردند، حج را هم به فساد بکشند» و در سوتیتر همان صفحه نوشته است:

«راهپیمایی براءت بدعتی زشت و گمراهی آشکاری است و خمینی و یارانش همه نوع بلا و خرابی را برای ایران به بار آورده‌اند.»

در این روزها، روزنامه‌ای نیست که علیه مراسم براءت از

ص: ۱۱۶

مشرکین، مقاله و سرمقاله‌ای نداشته باشد. ترجیح‌بند سخنرانیهایشان در مساجد، اثباتِ مشرک بودنِ هر کسی است که غیر خدا را می‌خواند و به زیارت قبور می‌رود و به اموات متوسل می‌شود و برای برآمدن حاجات، از مردگان استمداد و شفاعت می‌طلبد. روشن است که مقصودشان پیروان اسلام ناب محمدی و شیعیان خالص علوی است.

در آینه رفتار

درباره اجرای برائت، بعداً سخن خواهم گفت. فعلاً ببینیم ما تا چه حدّ در دستیابی به هدفهای حج، بخصوص از بُعد اجتماعی و سیاسی و تأثیرگذاری بین‌المللی و تأثیر پذیری تربیتی از معنویات حج موفق بوده‌ایم؟

چاره‌ای نیست، جز آنکه باهم، لحظاتی پای تابلوهای زشت و زیبای رفتارهای خودمان به تماشا بایستیم. قصد موعظه و اندرز ندارم. ولی روزی چندبار انسان به خاطر نوع رفتارها، غمگین و خوشحال می‌شود و این تلخ و شیرین، پیوسته در کام انسان در تغییر است. بعضی شوون زائر ایرانی را رعایت نمی‌کنند، همراه خود پسته و زعفران و پتو و انگشتر می‌آورند و تجارتِ سبک و وهن آور خود را از همان لحظه ورود، در فرودگاه جدّه آغاز می‌کنند و با عربها وارد معامله می‌شوند و این حرکتِ ناخوشایند، تا مدینه و زیر پل نزدیک مسجد بلال و تا خیابان عزیزیه در مکه و ... امتداد می‌یابد.

برخی ساعت‌های متوالی در بازارها و مغازه‌ها پرسه می‌زنند، قیمت

ص: ۱۱۷

می‌کنند، با فروشندگان چک و چانه می‌زنند، بخصوص برخی خانمهای ایرانی که بی‌ملاحظه و بی‌پروا هنگام نماز، که رود خروشان مردم به سوی مسجد پیامبر یا خانه خدا در حرکت است، بر خلاف جریان رود حرکت می‌کنند و با دستی پر از اجناس خریدار شده یا توپهای پارچه بر دوش، صحنه نماز و حرم را به طرف هتلهای خود ترک می‌کنند. گاهی وقت نماز که دکاندار می‌خواهد مغازه را ببندد و به نماز برود، حاجی ایرانی را به زور از مغازه بیرون می‌کند و ... بیش از این را توضیح نمی‌دهم. کاش برادرانی که با زیر شلواری بیرون می‌آیند و خواهش‌هایی که با چادرهای گلدار و نازک به خرید می‌روند، می‌دانستند که اینها مصادیقی از همان انگشت‌نما شدنهای وهن آور است. پیشتر نیز گفتم که برخی رفتارها بهانه به دست دیگران می‌دهد تا بر ضد ایرانیها تبلیغات سوء کنند، یا با ایرانیها و پول ایران، برخوردی توهین آمیز و از روی تحقیر داشته باشند. البته بعضی‌شان هم بدسرشت و کین‌توزند و حتی بدون بهانه و زمینه، رفتار ناپسند دارند.

کاش برخی از هموطنان عزت شیعه و ایران را هدر ندهند. کاش بعضی از افراد بی‌توجه که همراه خود مواد مخدر می‌آورند (البته برای مصرف شخصی!) و با فاش شدن آن، حیثیت ایرانی لگه‌دار می‌شود، به زشتی کار خود واقف شوند. کاش با پرهیز از بگومگوها و جزّ و بحثهای بیهوده با هم‌اتاقی خود و چانه زدنهای سبک با مغازه‌داران، حرمت زائران کشور انقلابی ایران را نگهدارند و چهره

ص: ۱۱۸

زیبای حج را با برخی حرکات ناپسند، زشت نسازند. البته اینان در مجموعه حجاج ایرانی اندکند و انگشت‌شمار، که کاش همین هم نبود.

و گر نه صفحه دیگر، روشن است و مایه افتخار. «عیب می جمله بگفتی، هنرش نیز بگوی».

کسانی با وقار و ادب، عاشقانه به حرم مشرف می‌شوند. حال معنوی زیارتشان و اشکهای شوق و سوزشان غبطه‌آور است. با زائران کشورهای دیگر، بابصحت و دوستی و تبادل نظر را می‌کشایند، در مسجدالنبی و مسجدالحرام، به زیارت و عبادت و تلاوت و نماز مشغول می‌شوند، مقیدند که نمازهایشان را، آن هم به جماعت در حرم رسول و خانه خدا بخوانند. یک ختم قرآن در مدینه دارند و یک ختم در مکه. اهل مطالعه‌اند. از احکام و مناسک، از اسرار و سازندگیهای حج و زیارت، از تاریخ اسلام و پیشینه و تاریخچه اماکن می‌پرسند، در کاروان، واقعاً ایثارگرانه خدمت می‌کنند و با مهمانان خانه خدا رفتار متواضعانه دارند، مسأله دانند، روح همکاری و تلاش جمعی دارند، هوای ضعیف‌ترها و ناشیها و مبتدی‌ها را دارند، می‌کوشند خدا را از خود راضی کنند و توبه را وسیله آن می‌دانند، حتی از میوه و غذا و استراحت، براحتی می‌گذرند تا از فرصت محدود اقامت در حرمین شریفین، بیشترین بهره معنوی را ببرند، چون می‌دانند شاید دیگر هرگز این توفیق، فراهم نشود. اگر آن گروه تلخی آفرین، به فروش تسبیح و انگشتر می‌پرداختند، اینان همراه خود، انگشترها و تسبیحهایی می‌آورند و در

ص: ۱۱۹

برخورد با حجاج غیر ایرانی بعنوان یادگاری می‌دهند و دلی را به تصرّف خویش درمی‌آورند و به ایران و انقلاب اسلامی خوشبین می‌سازند. خودم دیدم کسانی را که با دادن اسکناسهای پانصد تومانی و هزار تومانی که عکس حضرت امام «ره» را داشت، یا تمبرهایی را که نقش آن اشغال لانه جاسوسی آمریکا در ایران یا انتفاضه فلسطین یا خالد اسلامبولی یا هفته وحدت یا دفاع مقدّس بود، هدیه داده، مسلمانان کشورهای دیگر را جذب می‌کردند. خدا خیرشان دهد. اینها، با اینصفا و خلوص و ایثارشان، عملاً مبلغ اسلام ناب و آرمانهای امام امت و پیام‌رسان خون شهدا و انقلاب اسلامی ایرانند، مایه عزّت و آبروی پیروان اهل بیت‌اند. شیرینی اینصحنه‌ها، تلخی آن حرکات سبک را می‌زداید. ولی ... آیا نمی‌شود این سفر، همه‌اش شیرین و زیبا باشد و آبرو بیافریند؟ ... چرا، می‌شود!

از «هست» تا «باید»

این، نسبت به بعد داخلی و خودی حج و تأثیر آن و قوّت و ضعف رفتارها، بُعد سیاسی و بین‌المللی حج نیز، قابل توجّه و دقت است. آرمانهای والای «حج ابراهیمی»، قابل تحقّق در این سفر است، ولی برنامه‌ریزی و استفاده خوب و بجا از زائران و نیروهای اجرایی لازم است. آیا هر کس در هر جا که شایسته است، به کار گرفته می‌شود؟ آیا به میزان مخارجی که انجام می‌گیرد، ثمره به دست می‌آید؟ آیا

ص: ۱۲۰

همه عوامل و دست اندرکاران، آگاهی، دلسوزی و تعهد لازم را دارند؟ آیا همه زائران، کنگره بودن حج و بعد سیاسی آن را پذیرفته‌اند تا در طول سفر، از راه ارتباط با مسلمانان دیگر به همدلی و همراهی برسند؟ آیا خود زائران ما به اندازه کافی توجه شده‌اند تا در برخوردها، دیگران را هم توجه کنند؟ آیا به شکل کار بیشتر اهمیت می‌دهیم یا به جوهره عمل و محتوای کار؟ چه اندازه توانسته‌ایم فرهنگ انقلاب و تفکر ناب شیعی و اندیشه‌های امام امت را به دیگران منتقل کنیم؟ آیا به اندازه لازم، کار فرهنگی و فکری روی خود زائران انجام می‌گیرد تا به دعوت دیگر ملیتها و مذاهب و مکاتب پردازیم؟ امید است پاسخ این سؤالا مثبت باشد و اگر نیست، در آینده نزدیک تحقق یابد.

البته قشری که زائران ما را تشکیل می‌دهد، درصد بالایی روستایی، بیسواد و سالخورده‌اند. چاره‌ای هم نیست، چون فریضه دینی‌شان را انجام می‌دهند و نمی‌توان آنان را با افراد جوان، تحصیلکرده، پرشور و با انگیزه‌های انقلابی جایگزین کرد. اما در همین کاروانها و در میان همین مجموعه از زائران، افراد زیادی هم وجود دارند که می‌خواهند از حج، دریافت بیشتر و اسرار عمیقتر به دست آورند. جلسات آموزشی حجاج، برنامه‌های رسانه‌های گروهی، نشریات و جزوات و ... تا چه اندازه توان تغذیه فکری آنان را دارد؟

ص: ۱۲۱

درباره مسلمانان دیگر، این را هم بیفزایم که ما به چه دلخوش و از چه راضی هستیم؟ همین که یک آفریقایی یا پاکستانی یا زائر اندونزیایی یا مسلمان مصری در برخورد با ما گفت: «ایران، خیلی خوب! خمینی!...» کافی است؟ صرف اظهارات عاشقانه نسبت به انقلاب و ایران نباید ما را خرسند سازد. آنها عطش دارند که هر چه بیشتر از ایران و انقلاب ما بدانند. همین که وقتی از زبان ما می‌شنوند که ایرانی هستیم و چهره‌شان می‌شکفتد و اظهار محبت بیشتر می‌کنند نباید ما را قانع سازد! در پی اینگونه برخوردها تا چه حد می‌توانیم به زبان خودشان با آنان حرف بزنیم و اطلاعات بدهیم و عطش آنان را سیراب کنیم؟

آنان می‌خواهند بدانند که چه شد ما انقلاب کردیم؟ چگونه پیروز شدیم؟ تفکر ما در نهضت چه بود و طرح ما برای نظام چیست؟ حتی اگر بتوانیم به آنان منتقل کنیم که «وحدت امت» و «رهبری امام» ما را پیروز کرد، باز هم کافی نیست. می‌خواهند بفهمند چه شد که امامی در ایران پیدا شد؟ چرا در جاهای دیگر امام نیست؟ امام چگونه توانست محبوب دلها شود و رمز قداست و نفوذ کلمه او چه بود؟ این همبستگی و وحدت در میان امت ما بر چه پایه‌هایی استوار بود؟ دیگران با چه معیارهایی می‌توانند به وحدت برسند؟ و بالاخره چگونه می‌توان آنچه را که در ایران اتفاق افتاد، در جاهای دیگر هم پدید آورد؟

دادن فکر و ایده، مهمتر از دادن چلوکباب و نوشابه و موز است!

ص: ۱۲۲

البته خدمات بسیاری انجام می‌گیرد و نوع حج‌گزاری ایرانیان در مقایسه با جاهای دیگر از بهترین برنامه و خدمات و آموزش و تبلیغ و هدایت برخوردار است، دست‌اندرکاران درد نکنند، اجرشان با خدا، اما به نظر می‌رسد که از حجم عظیم نیروی انسانی و امکانات مادی که به کار گرفته می‌شود، بتوان بیش از این بهره گرفت، به تناسب ادعایی که داریم و شعاری که می‌دهیم! .. تا اصل هدف، فدای خشنودی این و آن نشود.

حج، همچون یک عملیات بزرگ است. روز به روز و لحظه به لحظه‌اش، فکر، تدبیر، برنامه‌ریزی و هدایت می‌طلبد. هر چه این زمینه‌ها قوی‌تر باشد، بهره‌دهی و پیروزی آفرینی‌هایش افزون‌تر خواهد بود.

کار فرهنگی و آموزشی نسبت به زائران در کشورمان باید بیشتر باشد. فرهنگ معاشرتی ما ضعیف است؛ هر چند درک سیاسی ملت ما بالاست. این گلایه را از زبان خود حجاج هم می‌شنویم. البته عده‌ای آگاهانه و عاشقانه و با معرفت و محبت، قدم به این سرزمین می‌گذارند و این محصول تفکرات، مطالعات و زمینه‌های قبلی آنان است. ولی کسانی هم که با چشم بسته و قلب بسته‌تر به این کانون شعور و عرفان گام می‌گذارند، کم نیستند.

کار تبلیغی و شیوه‌های ابتکاری کمتر است. کسانی هم نوآوری در روش تبلیغ دارند، چه در رابطه با خود ایرانیان و چه نسبت به دیگر حجاج، که باید زمینه برای آنان بیشتر فراهم شود و میدان

ص: ۱۲۳

برای حضورشان بازتر.

کار تبلیغی دیگران

کار دیگران را ببینیم: امسال در چندین مسجد در مکه، دیدم که از مترجم استفاده می‌کنند. از روزهای اول ذیحجه امام جماعتها و خطیبه‌های جدید حتی در مساجد محله‌ها پیدایشان شد (سالهای قبل هم چنین بود) و پس از نماز، به ایراد سخنرانی پرداختند، با محتوایی که می‌دانیم و آشناییم. فراز به فراز، مترجم آنها را به ترکی استانبولی ترجمه می‌کرد. در منطقه‌ای که حجاج ترکیه بودند، سخنران غیر از مباحث اعتقادی و ایمانی و اخلاقی، از اوضاع ترکیه و مسائل اجتماعی آن کشور و حکومت عثمانی و سلطان عبدالحمید و ... می‌گفت. دیدم که چه حساب شده کار می‌کنند و حال و هوای نوع شرکت کنندگان در مساجد را هم در نظر دارند و بحثهای مطرح شده هم به نوعی کانالیزه هدایت شده است.

باز تأکید می‌کنم بر زبان دانان مسلط به بحثهای سیاسی، اعتقادی، همچنین به کارهای طبع و نشر و القاء فکر و اندیشه. روز ششم ذیحجه بود که ظهر برای نماز به مسجد میدان معابده رفتم، حرفهای خطیب پس از نماز، توسط دو مترجم به زبان ترکی و فارسی (البته با لهجه افغانی) بازگو می‌شد، آن هم برای مستمعینی اندک. نفهمیدم که ماها آدمهای خیلی مهمی بودیم که این همه برایمان سرمایه‌گذاری می‌کردند، یا حرفهای گویند

ص: ۱۲۴

فوق‌العادگی داشت، یا این بیچاره‌ها ول معطلند!

در هر صورت، از این همه تبلیغ و پافشاری در تحمیل عقیده بی‌نتیجه هم نیستند. همه مسلمانان زائر، به اندازه حجاج ایرانی آگاهی سیاسی و بصیرت دینی ندارند و برخی از همین به حج آمدگان از اقطار جهان اسلام، در ابتدایی‌ترین مسائل دینی فقیر و ناآگاهند و دو گوش دیگر هم قرض می‌کنند و به القاءات اینان گوش می‌کنند. اینان هم همان بمباران فکری و تبلیغی را از لحظه ورود تا هنگام وداع، بی‌امان انجام می‌دهند.

در فرودگاه، جزوات تبلیغی و هایت و بروشورهای دولتی بطور رایگان و به زبانهای مختلف و تمیز و لوکس و جمع و جور به حجاج داده می‌شود، تا لحظه پرواز که قرآن هدیه «ملیک» را پای پلکان هواپیما به زائران هدیه می‌دهند. در این فاصله هم، تبلیغات رسانه‌های گروهی و رادیو تلویزیون، مطبوعات و روزنامه‌ها (که برخی صفحات فارسی هم دارد)، خطبه‌های نماز جمعه‌ها، سخنرانیهای خطبا در مساجد مختلف، کرسیهای وعظ و ارشاد در مسجدالنبی و مسجدالحرام در اوقات مختلف شبانه‌روز، دفاتر و مراکز و شعبه‌های ارشاد دینی و امر به معروف در جاهای مختلف شهر همراه با توزیع جزوات رایگان، توزیع قرآن با ترجمه به زبانهای مختلف، حضور افراد مبلغ و تعلیم دیده در حرمین شریفین، مساجد سبعه و احد در مدینه، پایین کوه حرا و ثور در مکه، کنار بقیع، استفاده از مترجم در مساجد فرعی به تناسب مخاطبین حاضر، ماشینهای

ص: ۱۲۵

سیار امر به معروف و نهی از منکر که کار تبلیغی و پخش جزوه می‌کند، ایجاد جوّ علیه ایرانیها و نهی دیگران از تماس و صحبت با حجّاج ایرانی، فتواها و استفتاهایی که گاه و بیگاه پخش می‌گردد، همه از شیوه‌های مستقیم تبلیغی آنان است. نوع خدماتی هم که به حجّاج ارائه می‌دهند، از آب خنک و درمانگاه و بهداشت شهر و توسعه حرمین و جلوه‌های ظاهری کارهایشان، نوعی تبلیغ غیر مستقیم است و دل مسلمانان چشم و گوش بسته را به سوی خود جذب می‌کند. و مخفی مباد که برخی از ایرانیان سطحی نیز مفتون این ظاهر سازیها می‌شوند.

از سرمقاله یکی از روزنامه‌هایشان که نسبت به خدمات حجّ سعودیها نوشته بود، از به کارگیری نیروهای «حرس وطنی»، «قوات مسلّحه»، «قوات امن الحجّ»، وزارت حج، دفاع المدنی، شرطه، کشافه، وزارت خدمات و وزارتخانه‌های مختلف کشور، داد سخن داده بود. و من اضافه می‌کنم همکاری فعّالانه نیروهای ضدّ شورش (القوات الطارئة) را، که در برابر حجّاج، صف‌آرایی می‌کنند تا زهر چشم بگیرند.

همه این تبلیغات، همراه است با ایجاد جوّ بر ضدّ ایران. باز اشاره به روزنامه‌ها کنم که با آب و تاب و تیترا در صفحه اوّل، حرفهای بی‌پایه محافل خبری غرب را مبنی بر «تخصیص سالانه صد میلیون دلار به تروریسم از سوی حکومت تهران» منعکس کرده‌اند و خیلی از این نمونه جو سازیها!

ص: ۱۲۷

عرفات و منا

اشاره

ص: ۱۲۹

کوچ به عرفات

۷۴ / ۲ / ۱۸

عصر ۸ ذیحجه به حرم خدا رفتم و طوافی و نمازی، که باز دیدم همان مهمان حکومت که چند روز پیش در صفا و مروه با اسکورت و محافظ، «سعی» می کرد، پشت مقام ابراهیم به نماز ایستاد، با همان حفاظت و کنترل. مغرب شد. در صف سوّم پشت سر امام جماعت جا گرفتم. بانگ «اللّٰه اکبر» که برخاست، مردی شاید از اهل مالزی هم به اذان ایستاد. صف جلوتر از من بود. یکی از علمای سعودی که نزدیک پیشنهاد بود، اعتراض کرد، امّا او ادامه داد. یکی از شرطه‌های خشن و تنومند آمد و به او گفت: «لا یجوز»، تو که امام نیستی، حق نداری اذان بگویی. چون مقاومت این مرد را دید، دستش را گرفت و کشان کشان از سمت حجرالأسود بیرون برد،

ص: ۱۳۰

و نمی‌دانم کجا. یاد نمونه‌هایی افتادم که در عصر امویان در کوفه، کسی در کوچه بلند الله اکبر گفت، مأموران به اتهام ایجاد شورش دستگیرش کردند.

بیرون مسجدالحرام، سیل جمعیت حجاج، در حال رفتن به منا بودند تا به فضیلت وقوف شب عرفه در منا برسند و صبح روز عرفه، برای وقوف در عرفات به آنجا روند. حجاج ایرانی شب عرفه را اغلب به عرفات می‌روند، امتداد خیابانهای مسجدالحرام، معابده، روضه، عزیزیه، صفی ممتد از اتوبوسها بود که عازم مشاعر مقدسه بودند. صبح روز عرفه پس از نماز، در تاریک روشن هوا به سوی عرفات راه افتادیم. تا به آنجا برسیم، ساعتی از آفتاب گذشته بود.

عرفات، حدود ۲۵ کیلومتری مکه است. ما سواره و از جاده ماشینها می‌رفتیم، ولی سیل جمعیت سفیدپوش هم از مسیرهای پیاده، به موازات مسیر ما به عرفات سرازیر بود. چه شکوهی داشت حضور در این «لَبِیکَ گویی» میلیونی به ندای خدا و دعوت ابراهیم! با کدام نیرو و امکانات و هزینه و برنامه، می‌توان اینهمه جمعیت را به سوی یک بیابان کشید؟ سرزمین رحمت الهی چه جاذبه‌ای دارد!

اما روز ترویبه در سال ۶۰ هجری، امام حسین «ع» از منا به سوی کربلا کوچ کرد و پس از ایراد خطبه‌ای راه عراق را در پیش گرفت، تا با نهضت عاشورایی‌اش، خون دین را در رگهای امت اسلامی بدواند و جامعه جدا شده از ولایت را به «راه» آگاه کند. گام نهادن در عرفات انسان را وارد دنیای جدیدی می‌کند،

ص: ۱۳۱

سرشار از معنویت و خاطره، ستون سفید رنگی که بالای «جبل الرحمه» دیده می‌شود، انسان را به یاد دعای عرفه خواندن سیدالشهدا «ع» در دامنه این کوه رحمت و مغفرت می‌اندازد و گام زدن در عرفات، زائر را در پی مولایش حضرت مهدی «ع» می‌کشد. از جیب خود شعری را در آورده و با خود به زمزمه پرداختم که همین چند روز پیش سروده بودم، با عنوان «گل زهرا»:

یک عمر در پی تو سفر کردم با آتش فراق تو سر کردم
روزم به انتظار تو، شب گردید شب را به شوق وصل، سحر کردم
با کیمیای عشق تو این دل را ارزنده‌تر ز گوهر و زر کردم
هر محفلی که یاد تو می‌کردند دل را که خفته بود، خبر کردم
جز مهر رویت ای گل زهرایی از دل هر آنچه جز تو، به در کردم
سودای هر که جز تو در این سر بود سودی نداشت، بلکه ضرر کردم
در مکه، در منا، جبل الرحمه با عشق تو به هر چه نظر کردم
چون دیده‌ام ندید جمالت را در راه وصل، فکر دگر کردم
تا محرم حریم حرم کردم محرم شدم، ز نفس حذر کردم
کوی رضای توست چو میقاتم احرامی از خشوع، به بر کردم
رمز یقین، دو رکعت خونین است من هم وضو ز خون جگر کردم

کم نیستند که در «عرفات»، در پی دیدن «مولا» اشک می‌ریزند و به این سو و آن سو و این چادر و آن چادر و این دشت و آن دشت، چشم می‌دوزند. طبق آن حدیث که حضرت، در موسم حج، حضور دارد (یشهد الموسم) معتقدند که در جمع مهمانان خدا در این

ص: ۱۳۲

دشتِ عرفان و رحمت و فیض حضور دارد.

هنوز چند ساعتی به ظهر مانده بود. گشتی در خیابانهای عرفات و لا به لای چادرها زدم. هوا نسبت به سالهای گذشته خنک تر بود. نسیمی ملایم و مطبوع می‌وزید. تعداد ۱۲۰ هزار نهالی را که در این بیابان کویری از چند سال پیش کاشته و آبیاری کرده‌اند، به درختی سایه‌دار تبدیل شده بود و فضا را لطافت می‌بخشید. این درختها هم در حاشیه خیابانها هم مسیرهای بین چادرها وجود دارد. در قسمتهایی هم از طریق لوله‌هایی مرتفع که در بالا به چهار شاخه تقسیم می‌شد، ذرات ریز باران مصنوعی در فضا پخش می‌شد و آب، بصورت گِرد، هوا را مرطوب می‌ساخت، طبیعی بود که آن منطقه، عدّه‌ای را به سوی خود بکشد تا در سایه درختها و زیر ذرات آب، پناه بگیرند.

جبل‌الرحمه، مرا بی‌اختیار به سوی خود کشید و این جاذبه حسین «ع» و نیایش او در عرفات بود که چون مغناطیسی دل را جذب می‌کرد. نمی‌شد چند جمله‌ای با مولا سخن نگفت.

ای حسین!

تو در این دشت، چه خواندی که هنوز

سنگهای «جبل‌الرحمه»، از گریه تو نالانند؟

عشق را هم ز تو باید آموخت

و مناجات و صمیمیت را،

و عبودیت را، و خدا را هم، باید ز کلام تو شناخت

ص: ۱۳۳

در دعای عرفه، تو چه گفتی، تو چه خواندی که هنوز

تب عرفان تو در پهنه این دشت، بجاست؟!

پهندشت عرفات

وادی «معرفت» است،

و به «مشعر» وصل است

وادی شور و شعور.

دشت، از نام تو عرفان دارد

و شب از یاد تو عطر آگین است

آسمان رنگ خدایی دارد

و تو گویی به زمین نزدیک است.

ای حسین! .. ای زلال ایمان، مرد عرفان و سلاح!

در دعای عرفه،

تو چه خواندی، تو چه گفتی، کامروز

زیر هر خیمه گرم

یا که در سایه هر سنگ بزرگ

یا که در دامن کوه

حاجیان گریانند

با تو در نغمه و در زمزمه‌اند؟ ...

آنچه در اینصحرای واجب است، صرف وقوف و درنگ است و اگر با عبادت و دعا بگذرد، چه بهتر. مسجد بزرگ «نمره» به وسعت

۱۴۰۰ متر مربع، در یک سمت عرفات، دهها هزار حاجی

ص: ۱۳۴

را در خود جای داده است. بالای جبل الزّحمه، غلغله‌ای از جمعیت است که به دعا و تضرّع، و عده‌ای هم به تماشا و عکس یادگاری گرفتن مشغولند. همه جا پر از آدم است. آدم و حوّا هم به نقلی در همین عرفات، یکدیگر را شناختند، یا به خطای خویش اعتراف کردند.

در خدمت زائران

سال‌های پیش، این وادی فاقد کمترین امکانات بود. آب و دستشویی و ... همیشه زحمت داشت. اینک آب فراوان و لوله‌کشی شده با فشار قوی، در سرتاسر اینجا وجود دارد، با دستشوییهای مرتّب، البته باز هم به تناسب حجم جمعیت، کم است. بالای کوه، منبع‌های عظیم آب به چشم می‌خورد. سر راه، همه نوع خوردنی، نوشیدنی، کفش و کلاه و چتر و قمقمه و لباس و شلوار و تسییح و ... توسط دستفروشها عرضه می‌گردد.

ایران عزیز ما، به لطف خدا اینجا هم می‌درخشد. از جلوی درمانگاه ایرانی مستقرّ در عرفات که می‌گذشتم، رفت و آمد ایرانیها به داخل آن محوّطه نظرم را جلب کرد. وسوسه شدم کهصف بیماران و اتاقهای موقت ویزیت بیمار و داروخانه و ... را بینم. هیأت پزشکی جمهوری اسلامی ایران با کادر ۴۳۰ نفره‌اش، مرکب از پزشک، پرستار، نیروی خدماتی و درمانی، اینجا هم با همان شور و اخلاص و دلسوزی مدینه و مکه، گرم کار است و ثواب جمع می‌کند

ص: ۱۳۵

و پله پله به قرب و رضای الهی نزدیک می‌شود. خوشا به حالشان.

تنها در روز اول حضورشان در عرفات، پاسخگوی ۴۳۰۰ مراجعه کننده بوده‌اند که تعداد ۱۱۳ نفرشان بستری شده‌اند، آری در همین عرفات. علی‌القاعده در منا خدمات بیشتری خواهند داشت، چون که هم زمان اقامت بیشتر است و هم زمینه بیماری و گرم‌زدگی و مشکلات خاص این اماکن افزون‌تر است. در مکه و مدینه، حتی غیر ایرانیها هم به مراکز پزشکی و درمانی ایران مراجعه کرده، و خدمات دریافت می‌کنند. و چه تبلیغی بهتر از این؟

حضور پزشکان عمومی و متخصص ایرانی در حج و معاینه‌های سرپایی و مداوای اورژانسی و بستری کردن بیمار در بخشهای مختلف و جراحیهای متعدد، و نیز خدمات آزمایشگاه، رادیوگرافی، دندانپزشکی و ... از افتخارات حج ایران است که اینگونه مجهز و آماده، در خدمت زائران خانه خداست.

خوبی و ظرافت و زیبایی حج ایران در آمیختگی معنویات و عبادات، به خدمات رفاهی و فعالیتهای فرهنگی و سیاسی است. مسائل حمل و نقل مسافران و ساک و چمدان و دفترچه بهداشتی و آموزش احکام و مناسک و اجرای مراسم برائت از مشرکین و دعای عرفه و کمیل و حضور در بقیع و تشکیل سمینارها و تهیه فیلم و پوشش خبری مراسم و فعالیت مخابرات و پست و ... همه و همه در کنار هم و با برنامه‌ریزی دقیق دیده می‌شود و مایه سربلندی حجاج ایرانی در جهان اسلام است.

اجرای برائت

شکی نیست که هر چه ما کوتاه بیایم و عقب نشینی کنیم، حریف ما گستاخ‌تر می‌شود و پیشتر می‌آید. بر اساس این نکته «عرفات» برای اجرای مراسم برائت انتخاب شده بود تا به این تکلیف عمل شود. کاروانها کم و بیش در جریان قرار داشتند. نه شرایط مکانی و نه سنّ و سال زائران و احتمالات قضیه اجازه حضور همه را در یکجا نمی‌داد. جوانترهای کاروانها آماده شدند. برخی پیران هم برای اثبات اینکه جوانند، به این جمع پیوستند. شوق حضور در مراسمی که روح امام امت «ره» را در جوار رحمت خدا خرسند می‌سازد، از چهره‌ها خوانده می‌شد. بخصوص که در سال ۷۳ بعثت شرایط خاص کنترل، مراسم برگزار نشده بود. هر چند بعضی می‌کوشیدند هول و هراس در دلها بیفکنند و به نحوی آن را به تعطیلی بکشانند و لغو شود، لیکن درایت و شجاعت مسؤولان سبب شد علی‌رغم این جو، برنامه را عملی سازند.

چادر بزرگ بعثه و چادر زبان‌دانها، آزادگان، ستاد و تعدادی دیگر از خیمه‌ها همه به هم وصل شد. ساعت ۱۱ قبل از ظهر مراسم با مدّاحی آغاز گردید، سپس طبق معمول سالهای گذشته «زیارت آل یاسین» که عشق ورزی با امام زمان و اظهار محبت و ولایت نسبت به آن حضرت است، خوانده شد. با فرا رسیدن هنگام اذان ظهر، همه نیت وقوف در عرفات کردند. نماز جماعتی پرشکوه، آنگاه تلاوت آیات برائت و شعارها، «برائت از مشرکین» را رسماً به

ص: ۱۳۷

صحنه آورد.

سعودیها در عرفات و نزدیک کاروانهای ایرانیها و بعثه، نیروهای ضد شورش مستقر کرده بودند، هر چند نسبت به اصل قضیه یقین نداشتند، چون گفته شده بود در عرفات یا منا برگزار خواهیم کرد. ساعت اجرا را هم نمی دانستند، چه بسا فکر می کردند عصر عرفه همزمان با دعای عرفه خواهد بود. وقتی آمدند تا دخالت و جلوگیری کنند، به آنان گفته شد نماز است و دعا. در بیسیم هایشان شنیده می شد که دستور برخورد داده می شود و منتظر پایان نماز بودند. بعید نبود که خام شوند و در محیطی که همه طرف حجاج مستقرند، وارد عمل شوند و یک اشتباه نظامی مرتکب گردند.

گر چه مجموعه مراسم، حتی در سالهای گذشته هم که مفصلتر بود، بیش از یکی دو ساعت طول نمی کشید، ولی در واقع از اولین روز ورود ایرانیان به این سرزمین، مراسم «برائت از مشرکین» ایرانیان دایر است، تا هنگام رفتن حجاج ایرانی بلکه روزها پس از عزیمت ایرانیان. چون تنها مراسم جان دار و سیاسی حج که از سالها قبل اجرا می شده و جای خود را حداقل در اذهان سعودیها، زائران کشورهای دیگر، رسانه ها و مطبوعات باز کرده و در محافل مختلف مطرح می شود، همین مراسم برائت است. تأثیر آن را و خوف آمریکا از اجرای آن را از آنجا می توان دریافت که (آنگونه که قبلاً هم یاد شد) از روزها قبل از مراسم، یک موج فراگیر تبلیغاتی در رسانه ها، روزنامه ها، خطبه ها، سخنرانیهای مساجد بر ضد آن شروع می شود

ص: ۱۳۸

و هر گونه بالا بردن صدای شعار و حمل پرچم و عکس و شعار و تظاهرات و راهپیمایی را مخالف با سکون و آرامش عبادی حج به حساب می‌آورند و آن را بدعتی می‌دانند که ایرانیان بنا نهاده‌اند و بدعتگزاران را هم گمراه و اهل دوزخ می‌شمرند! حتی در صورت جلوگیری از آن نیز، برائت ایرانیان اجرا شده است. حضور این همه نفربر و نیروهای ضد شورش در خیابانها مگه و حتی عرفات و منا برای چیست؟ در ذهن زائران سؤال پیش می‌آید. خود مردم این کشور هم با دیدن وضع نظامی شهر، متوجه مسأله می‌شوند، هر چند نگذارند ایرانیان در خیابانها و میدانها آشکارا و بی‌مانع، صدای خویش را به برائت از شیطان بزرگ و اسرائیل و دشمنان اسلام و مسلمین برآورند.

روز عرفه، در آنصحرای معنویت بار و زیر چادرها، که منطقه وسیعی بلندگو کشی شده بود، سخنان حجه‌الاسلام والمسلمین ری شهری و نیز پیام مفصل مقام معظم رهبری که توسط آیه‌الله جنتی خوانده شد و ترجمه آنها به عربی، در جوّی آمیخته از نگرانی از عکس‌العمل سعودیها و شادی و رضایت از ادای تکلیف، انجام گرفت و با این تأسف همراه بود که چرا نباید بتوان در سرزمین توحید، از شرک مجسم (آمریکا) برائت جست! یکی از حاضران که پدر شهید بود می‌گفت: من با تکبیر گفتنهایم با همه وجود احساس می‌کردم که کاری خداپسندانه و عبادت انجام می‌دهم. مسلمانان دیگری از غیر ایران هم دوش به دوش ما در برنامه شرکت داشتند. وقتی

ص: ۱۳۹

شعارهای «الموت لأمریکا»، «الموت لاسرائیل» و «امریکا والصّیہیونیه، ضدّ الأُمّه الاسلامیه» در فضا طنین می‌افکند، عمق نظر حضرت امام «قدّس سرّه» آشکارتر می‌شد که اجرای برائت را فریضه می‌دانست و حج را با اینگونه برنامه‌ها، مؤثرتر و جهت‌دار ساخته بود. در اثنای برنامه، مسؤول نیروهای انتظامی مستقرّ در منطقه، برای گفتگو به چادر بعثه آمد. دم در به نحوی سرگرمش کردند و با شروع مراسم، او درخواست نیرو کرد، ولی دیر شده بود و تا آنان بجنبند، مراسم پایان یافت و افراد به چادرهای خویش رفتند. پایان مراسم، همراه با قرائت قطعنامه‌ای بود که در پایان هر بند، با تکبیر پرشور حاضران مضمون آن مورد تأیید قرار می‌گرفت. متن قطعنامه چنین بود:

أعوذ باللّٰه من غضب الجبار

برائت من اللّٰه و رسوله الی الذین عاهدتم من المشرکین

صدق اللّٰه العلیّ العظیم

امروزه، نگاهی گذرا به جهان اسلام، نشانگر آن است که مشکلات و گرفتاریهای امت اسلام نه تنها کاهش نیافته، بلکه بیش از پیش غم‌افزا و دردآور گردیده است.

توطئه آفرینیه‌های گوناگونی که منشأ تمامی آنها روحیه سلطه‌گری و باج‌خواهی آمریکای جنایتکار و رژیم نامشروعصهیونیستی است، زخمهای جانکاهی بر پیکره سرزمینهای مقدس اسلامی وارد نموده که

ص: ۱۴۰

تفرقه و اختلاف، برادر کشی و کشتار دسته‌جمعی، هویت زدائی فرهنگی، محرومیت اقتصادی و فقر شدید و بالأخره تهاجم و سلطه نظامی برخی از نتایج شوم و زیانبار آن است.

اکنون که ما در سرزمین توحید و دیار نزول وحی گرد هم آمده‌ایم، حریم امن الهی را بهترین جایگاه طرح مشکلات مسلمانان جهان و چاره‌اندیشی برای آن دانسته و با علم به اینکه وحدت اسلامی و یکپارچگی امت اسلام، مؤثرترین راه برخورد با معضلات ناشی از توطئه‌های مزبور می‌باشد، معتقدیم که در سایه بازگشت به فرهنگ حیاتبخش اسلام و استمرار انقلاب جهانی اسلامی و اعلام برائت و بیزاری از مشرکین و مقابله با هر گونه شرک و زورگویی، بر این مشکلات فائق خواهیم آمد.

اینک ما شرکت کنندگان در این مراسم باشکوه الهی، در کنار دیگر میهمانان خدای رحمان، مواضع خود را بعنوان قطعنامه «حج ابراهیمی» سال ۱۳۷۴ هجری شمسی اعلام و بر آن تأکید می‌نمائیم:

۱- اعلام برائت از مشرکین، امری مُلهم از قرآن کریم و سنت نبوی و برخاسته از روح حج است که با حکم نافذ بنیانگذار و رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی «قَدْ سَ اللَّهُ نَفْسَهُ الزَّكِيَّةَ» احیاء و اجرا گردیده و هم‌اکنون به پرچمداری جانشین خلف آن رهبر عظیم‌الشأن، حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای استمرار دارد. ما ادامه حیات و تجدید مجد و عظمت امت اسلام و پیروان رسول خاتم را در گرو ایستادگی و مقابله با دشمنان دین و اعلام برائت از کفر و شرک و در

ص: ۱۴۱

- رأس آن آمریکای جنایتکار دانسته و ترک این فریضه الهی را موجب ذلّت و خواری مسلمین می‌دانیم و بنا بر همین اعتقاد، برائت و انزجار خود را از آمریکا بعنوان پرچمدار شرک و کفر و طغیان در جهان معاصر اعلام می‌داریم.
- ۲- از آنجا که جهان اسلام، پیکره‌ای واحد با آرمانی مشترک به شمار می‌رود، کلید حلّ مشکلات مسلمین سراسر جهان را ایجاد وحدت در پرتو کلمه توحید و پیروی از مکتب وحی می‌دانیم و ضمن افشاگری نقشِ توطئه‌گرانه آمریکا و صهیونیسم جهانی در ایجاد تفرقه و اختلاف، از علماء، اندیشمندان، متفکرین اسلامی و همه آزادگانِ عالم می‌خواهیم تا به موازات حرکت در مسیر تألیف قلوب، تقریب ملل مسلمان و تحقّق وحدت اسلامی، توطئه‌های دشمنان اسلام را نقش بر آب نمایند.
- ۳- امروز، دنیای اسلام شاهد تهاجم همه‌جانبه استکبار به سرکردگی مسؤولین منفور دولت آمریکا و با طّراحی اسرائیل غاصب می‌باشد که در اقصی نقاط عالم و در اشکال مختلف نظامی، فرهنگی، اقتصادی در حال اجراست.
- ما ضمن محکوم کردن این اقدامات، تمامی مسلمانان بیدار دل را برای مقابله جدّی با این تهاجم فرا می‌خوانیم.
- ۴- نسل‌کشی مسلمانان در جای‌جای جهان اسلام، از جمله مشکلات و مسائل غم‌انگیز و تأسّف‌باری است که با مباشرت و حمایت‌های همه‌جانبه آمریکا و صهیونیسم جهانی در حال انجام است.

ص: ۱۴۲

ما ضمن محکوم کردن این تهاجم و نسل کشی ظالمانه در بوسنی و هرزگوین، چین، کشمیر، الجزایر و دیگر نقاط جهان، حمایت کامل خود را از تمامی کسانی که در معرض این تهاجم ناجوانمردانه قرار دارند، اعلام می‌نماییم.

۵- ما، همانگونه که بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران فرموده‌اند، رژیم غاصب اسرائیل را مولودی نامشروع دانسته، حرکت سازشکاران و خائنین به ملت فلسطین را که امروزه ابعاد فریبکارانه آن روشن گردیده، محکوم ساخته و ضمن اعلام حمایت و پشتیبانی خود از مبارزین سلحشور فلسطینی و حرکت انتفاضه، بنابر فرموده رهبر معظم انقلاب اسلامی، تنها راه نجات ملت مظلوم فلسطین را نابودی اسرائیل می‌دانیم.

۶- نظم به اصطلاح نوین جهانی، پوشش و بهانه‌ای فریبکارانه برای توسعه‌طلبی و زورگویی آمریکای جنایتکار، در راستای حضور در مناطق حیاتی و استراتژیک جهان اسلام به منظور چپاول ثروت و اعمال فشار بر ملتها و کشورهای اسلامی است؛ ما ضمن محکوم کردن این ادعاها و اقدامات تجاوزگرانه، خواستار خروج فوری نیروهای نظامی آمریکا از قلمرو تمامی کشورهای اسلامی می‌باشیم.

۷- با کمال تأسف، امروز مجامع بین‌المللی و در رأس آن، سازمان ملل و کمیسیون حقوق بشر که می‌بایستی پناهگاه ستمدیدگان و زجر کشیدگان و در خدمت مردم باشند، بعنوان اهرم فشاری در دست قدرتهای بزرگ و از جمله آمریکا عمل می‌نمایند. ما ضمن محکوم

ص: ۱۴۳

کردن عملکرد اینگونه مجامع خواهان تجدید نظر جدی در ساختار مجامع مزبور و استقلال فکری و عملی آنان بوده و از علماء بزرگوار و متعهد به اسلام، از هر ملت و مذهب، تقاضا داریم با تدوین منشور حقوق بشر از دیدگاه اسلام، به استیفای حقوق پایمال شده انسانیت و دفاع حقیقی از ملل ستمدیده و غارت‌زده پرداخته و فریبکاری و خیانت نابخشودنی اینگونه مراکز را افشاء نمایند.

۹ ذی‌الحجّه الحرام سال ۱۴۱۵ هجری قمری

صحرای مقدّس عرفات

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

باید کاری کرد که این حرکت، فراگیر گردد و حجاج کشورهای دیگر نیز نفرت خویش را از سردمداران شرک جهانی ابراز کنند. زمینه چنین کاری کاملاً موجود است، در آینده، به شعارهای مسلمانان دیگر کشورها در رمی جمرات، اشاره خواهم کرد. مهم شکستن سدّ «نمی‌شود» و «نمی‌توان» است. برگزاری رسمی مراسم، طبیعی است که با مشکلات و مزاحمت‌هایی مواجه گردد، ولی بصورت خودجوش و مردمی و غیر رسمی را نمی‌توانند کاری کنند. در سالهای پیش از حجّ خونین، حجاج ایرانی که دسته دسته و با حالت کاروانی به رمی جمرات می‌رفتند، در مسیر شعار می‌دادند و تکبیر می‌گفتند و طبیعی هم جلوه می‌کرد و شرطه‌ها هم چندان بهانه‌ای برای مقابله و جلوگیری نمی‌یافتند.

ص: ۱۴۴

غروب عرفه

باری ... عصر عرفه، موسم ریزش باران اشک از چشم بندگان و باران مغفرت الهی از سوی پروردگار مهربان بود. جان عرفه و روح عرفات، نیایش عصر آن روز بود و شورانگیزترین برنامه در چادر بزرگ بعثه. مداحی و مرثیه‌خوانی و توسل به حضرت مهدی «ع» و یادکردی از غربت و شهادت مظلومانه حضرت مسلم «ع» در کوفه، آنگاه دعای عاشقانه و ژرف امام حسین «ع» در روز عرفه که زیباترین نیایش روح بلند سیدالشهدا با خداست و در این مختصر، نمی‌توان به بسط کلام پیرامون آن پرداخت. پس از دعا، آمادگی برای «کوچ» در کاروانها به چشم می‌خورد.

اما خدا می‌داند که امروز در اینصحرای و در میان چادرها و در دل حجاج و در اندیشه شیدایان دیدار، چه گذشته است! حیف که با هیچ دوربینی نمی‌توان عظمت و عمق این مناسک و روح این «وقوف» و «افاضه» را به تصویر کشید. قلم و نگارش که عاجزتر از ثبت لحظه‌ها و نکته‌هاست. مهدی «ع» با دل‌های شکسته این جمع که به آمرزش الهی یقین دارند و به دیدار آن یوسف گمگشته امید دارند، چه کرده است؟ کسی چه می‌داند!

«تنگ غروب است و در اینصحرای عرفان

عطر حضور حضرتش را می‌توان یافت

«مهدی» کدامین خیمه را دیدار کرده است؟

آیا کدامین چشم لایق، دیده او را؟

ص: ۱۴۵

آیا کدامین حاجی بشکسته دل را
 بر دامن پر فیض دیدارش نشانده است؟
 اینجا در این دشت،
 هر سوی، آثاری ز ردّ پای مهدی «ع» است.
 فریاد «یا مهدی» در اینصحرای بلند است
 نجوای جان خیز که را،
 - آن دوست، آن مولا و سرور -
 از خیمه‌های گرم و سوزان، اندرین دشت،
 لَبِیک گفته است؟
 چشم انتظاری، درد جانسوزی است، ای دوست
 در انتظارت، صبح و شب، تا کی نشستن؟
 این چشم را در چشمه عشق تو، شستیم
 در زمزم دیدار هم، باید که این چشم
 روی تو بگشودن، به روی غیر، بستن
 هرگز روا نیست
 اینجا هم از دیدار تو، محروم ماندن
 این دیدگان منتظر، خاک ره توست ...»

مشعر

چاره‌ای جز ترک این دشتِ خدایی نیست.
 غروب آفتاب، نزدیک به دو میلیون حاجی را جاکن می‌کند

ص: ۱۴۶

و شور کوچیدن به مشعر، سواره یا پیاده، کاروانها را به تکاپو می‌افکنند.

سعی کردیم عقب‌نمانیم و به ترافیک سنگین اتومبیلها در مسیر، برنخوریم. گرچه راه سواره‌ها و پیاده‌ها جدا بود، ولی پیادگانی هم در دو حاشیه مسیر ماشینها حرکت می‌کردند. عرفاتی را پشت سر گذاشتیم که غم‌انگیز بود و منزلگاهی را می‌ماند که ساکنانش، رها کرده و رفته‌اند. همه بساطها برچیده شده بود و شاید ساعتی دیگر کسی در آنصحرایافت نمی‌شد.

شب را در وادی مزدلفه ماندیم. از عرفات تا مشعر (مزدلفه) حدود ۷-۸ کیلومتر بود. از آخرین تنگه که گذشتیم، چراغهای مشعرالحرام، فضای وسیعی را که اطرافش کوه است نشان داد. باز، آن همه حاجی می‌بایست شب را تا طلوع خورشید، در مشعر و قوف کنند. بالای ارتفاعات برای جمع کردن سنگریزه جمرات که رفتیم، مزدلفه به یک استادیوم یک میلیون نفری می‌ماند که اطرافش را کوه گرفته است. امکانات آب و دستشویی در اینجا صفر است. از این رو در تاریکی شب، پشت هر سنگ و کنار هر جدول خیابان و زیر هر ماشین پارک شده و این سو و آن سو، آلودگیها و تعفنهای بسیاری است و صبح هنگام روشنایی که همه حرکت می‌کنند، آلوده‌کاریهای شبانه بیشتر واضح می‌شود. حجاج، چاره‌ای هم ندارند، خود را کجا می‌بایست راحت کنند؟ وجود محدود چند شیر آب یا دستشویی در منطقه وسیع مزدلفه، هرگز پاسخگو نیست.

کوچیدن از «عرفات» برای رسیدن به «مشعر» است.

ص: ۱۴۷

آنجا وادی عرفان بود و اینجا موقف شعور است. از گذرگاه دل آگاه و عارف، می‌توان به «عقل معرفت آموز» و «عرفان عملی» رسید. عرفان، پشتوانه وقوفی شاعرانه و برخوردار از شعور است.

آنکه در «عرفات» خود و خدای خود را نشناخته باشد، چگونه می‌تواند در مشعر، به ذخیره‌های شعور باطنی دست یابد و قرب خدا را در این وادی عرفان خیز درک کند؟

در شب مشعر، تا سحرگاهش کرامت و رحمت الهی همچو باران می‌بارد و تو باید جام جان را در زیر بارش بی‌وقفه رحمت قرار دهی تا از «حیات دل» و «صفای جان» لبریز گردی.

شب مشعر، شب یقین و تجلی باور و تمرین تعبد است، بر خاک خفتن و بر خاک زیستن و «خاکی بودن» را تمرین می‌کنی تا در روزهای دیگر هم از بند «تن» و دام «نفس» رها شوی.

دست پرنیازت را بگشای. نغمه‌ای، ناله‌ای، یا ربّی، گریه و اشکی، حال و صفایی، تضرع و انابتی ... هیئات که دیگر چنین شبی را شاهد باشی! خوشا آنان که با خطی از اشک، خط بطلان بر لوح گناهان می‌کشند.

اگر در این دشتها به عرفان و شعور نرسیم، پس دیگر کئی و کجا؟

همین امشب باید برای فردا که «قربانگاه» در پیش است، توشه برگرفت.

فردا، عید خون، عید قربان است. باید برای قربانی کردن «نفس» خویش با تیغ خلوص و تعبد، آماده بود ...

ص: ۱۴۸

آسمان پر ستاره مشعر، خیلی حرفها داشت. ولی دریغ که آلودگی هوا، بوقهای ماشینها، رفت و آمدها و سر و صداهای مردم و ... پیدایش زمینه روحی خوب را کاهش می‌داد. شب را بهصبح آوردیم، با سنگریزه‌هایی که برای زدن به جمرات جمع کرده بودیم، با طلوع آفتاب، از «وادی محسّر» (که گویند محلّ نزول سپاه خدایی ابابیل بر سپاه فیل سوار ابرهه بوده است) گذشته، رو به منا نهادیم، سرزمین قربانی و عبادت و هجوم به نمودهای شیطان و تراشیدن سر.

روز عید قربان بود، پس از نمازصبح، به چند نفر این عید را تبریک گفتیم. ولی چنان غافل از «عید اضحی» و غرق در حیرت کوچ شبانه از عرفات به مشعر و اوضاع مزدلفه و بیتوته در آنجا بودند، که جا خوردند و تازه یادشان آمد که امروز، عید است، آن هم یکی از بزرگترین اعیاد اسلامی، عید آمادگی برای فدا کردن و قربانی دادن و از تعلّقات رها شدن و به طاعت الهی آراسته شدن و شیطان درون و برون را رجم کردن و بر شهوات غلبه یافتن.

منا

منا، سرزمینی به طول چند کیلومتر است که میان دو رشته کوه قرار دارد. سرزمین مقدّسی که انبیاء الهی و رسول خدا «ص» و امامان شیعه و بزرگان و صالحان در آن وقوف کرده، خدا را عبادت کرده و اشک ریخته‌اند.

ص: ۱۴۹

جمرات سه گانه آن که حاجی به آنها سنگ می‌زند، رمزی از مبارزه با شیطان است، سه جایگاهی که در سه نوبت، شیطان به وسوسه حضرت ابراهیم پرداخت تا از اجرای فرمان الهی سرباز زند و ابراهیم، هر بار شیطان را راند. این سنت «رمی جمره»، در احیاء آن مبارزه با ابلیس است و درس آن، غلبه مسلمان بر تمّیّات نفسانی و وسوسه‌های شیطانی است. خود «قربانگاه» و مسلخ که در اوّل منا از سمت مشعر قرار دارد و روز عید، هر حاجی باید یک قربانی کند، به یاد اسماعیل ذبیح و خلوص ابراهیم و رضای او به قربانی کردن فرزند عزیزش در پیشگاه امر الهی است. و درسش گذشتن از همه محبوبها و فدا کردن عزیزها در راه محبوب برتر و عزیزتر، یعنی خدای متعال است.

حاجی، روز اوّل ورود به منا، آخرین جمره (جمره عقبی) را سنگ می‌زند، قربانی می‌کند، سر می‌تراشد یا موی خود را کمی می‌زند تا از احرام درآید. در دو روز آینده، هر سه جمره را سنگ می‌زند. شبها هم وقوف و بیتوته در منا واجب است. صحرای منا یادآور صحرای محشر است، البته در مقیاسی بسیار بسیار کوچکتر و کمتر. انسانها از خانه و خانواده دورند، پیوند با خداست، «منا» کلکسیون و ماکتی است که نمونه‌هایی از همه ملّتها، ملیتها، زبانها، لهجه‌ها، رنگها، فرهنگها، چهره‌ها، مذاهبها را در خود دارد که همه را خدای واحد و رسول واحد و کعبه واحد، در این کوه و دشت، گرد آورده و زیر چتر عبودیت خدا قرار داده است.

ص: ۱۵۰

منطقه‌ای که چادرهای ایرانیها زده شده، نزدیکیهای قربانگاه است و از جمرات، دورتر است. اما در بلندی است. عزت پیروان اهل بیت و منادیان حج ابراهیمی، حتی در جایگاه و چادرها و پرچم سه رنگ ایران هم دیده می‌شود. بالنی پر از «گاز هلیوم» بر فراز چادرهای ایرانی است، که از دورترین نقطه «منا» هم دیده می‌شود و راهنمای خوبی است که حجاج ایرانی، منطقه خود را گم نکنند.

بالنهای کوچکتری هم به رنگهای دیگر که هر کدام نمایانگر محلّ چند استانِ نزدیک به هم است، در هوا دیده می‌شود، باز برای راهنمایی بیشتر. خدا به راهنمایانِ گمشدگان خیر دهد که در مناطق مختلف، جلوی خیمه بعثه و ستاد و در مسیر جمرات، با لباسی مشخص به هدایت گمشدگان به سوی مسیر و منطقه استقرار، مشغولند. نیروهای سعودی هم کمک به حجاج مختلف می‌کنند، اما امدادگرانِ ایرانی، بخاطر همزبانی بهتر می‌توانند به ایرانیها کمک کنند.

طبق آمار رسمی سعودی، در حج امسال، تعداد ۱۰۴۳۳۷۴ نفر زائر در اعمال حج، شرکت داشته‌اند. از این تعداد ۹۱۴۶۰۲ نفر از راه هوا، ۹۹۰۶۵ نفر از طریق زمین و ۳۱۰۱۵ نفر از راه دریا آمده‌اند. وقتی چهارصد هزار زائر سعودی را به این جمع بیفزاییم، حضور این سیل عظیم انسانی ۱/۵ میلیون نفری در این وادی، مشکلات بسیاری را پدید می‌آورد، چه از نظر تردد و ترافیک و اسکان، چه از نظر بهداشت و نظافت و بیماری و گرمزدگی، چه از

ص: ۱۵۱

لحاظ آب و دستشویی و تغذیه، و در کنار همه اینها عمل رمی جمرات و قربانی کردن که از سوی همه افراد در ظرف زمانی محدود و منطقه مشخصی انجام می‌گیرد. سال گذشته، در مسیر جمرات به خاطر ازدحام جمعیت و هنگام عبور برخی از شخصیت‌های مهمان سعودی، عده‌ای از روی پل به پایین افتادند و جان دادند.

آتش‌سوزی وسیع در منا در چندین سال قبل، از یادمان نرفته است.

حتی همین امسال روز هفتم ذیحجه پیش از استقرار حجاج در اینجا، در منا آتش‌سوزی شد و ۱۹ هزار چادر مربوط به کشورهای آسیای میانه و عربی از بین رفت و ۳ نفر کشته و ۹۹ مجروح بر جای ماند.

دود حاصل از این آتش‌سوزی، منطقه عزیزیه را فرا گرفته بود و هلیکوپترها و وسایل آتش‌نشانی فعالانه به خاموش ساختن آن مشغول بودند. راه‌های منتهی به جمرات، همیشه ترافیکی سنگین و ترددی نفس‌گیر داشته است. ماشین‌ها و آدم‌ها چه آنها که در ترددند، چه آنها که طرفین جاده‌ها و زیر سایه گذرگاه مربوط به پیاده‌ها را به محل سکونت و اطراق خود اختصاص داده‌اند، باهم می‌آمیزند. گاهی با کنترل مأموران اوضاع بهتر می‌شود، گاهی رشته از دست در می‌رود. امسال نسبت به گذشته مراقبت بیشتر و نظم بهتری احساس می‌شد. پل روگذر جمرات را هم تا حد زیادی عریض کرده و در چند جا شیرهای آب کار گذاشته بودند و رفت و آمد کسانی که از طبقه دوم به جمرات، سنگ می‌زدند، در رفت و برگشت بصورت یکطرفه تنظیم شده بود که به نظم مراسم کمک می‌کرد.

ص: ۱۵۲

در سالهای اخیر، بر تعداد قربانگاهها افزوده‌اند تا تراکم کمتری در مسلخ پیش آید. در تعدادی از قربانگاههای جدید نیز با تجهیزات پیشرفته و نظافت و مراقبت بیشتری گوسفندان ذبح می‌شود و با آب فشار قوی شسته شده و گوشتهای قربانی برای بهره‌برداری بیشتر به سردخانه منتقل می‌شود. اما در تعدادی از قربانگاهها، همچون گذشته، گوسفندان ذبح شده روی هم انباشته می‌گردد و استفاده بهینه از آن به عمل نمی‌آید.

وضع منا، از نظر آب و دستشویی و امکانات و خدمات و تلفن و درمانگاه و اجناس و ... به مراتب بهتر از عرفات و مشعر است. منا شهر نیست، ولی چیزی هم از یک شهر کوچک کم ندارد. آخرش به قسمتهای عزیزیه در مکه وصل می‌شود.

مقدّس‌ترین مسجد منا، مسجد خیف است، با وسعتی در حدود ۲۳۶۶۰ متر مربع که در سال ۱۳۶۲ قمری بصورت فعلی ساخته شده است و بنای نخستین آن به سالهای صدر اسلام می‌رسد. الآن بطور شبانه‌روزی در ایام تشریق، مورد استفاده حجاج قرار می‌گیرد. چه برای عبادت، چه استراحت. هر چه محیط را توسعه می‌دهند و جاده می‌کشند و تونل می‌زنند، ولی باز همچنان در منا احساس تنگی می‌شود. افزایش پیوسته زائرین خانه خدا عامل این حالت است. در سال ۱۳۵۰ قمری تعداد حجاج ۲۹۰۶۵ نفر بود، در سال ۱۳۷۰ قمری ۱۰۰۵۷۴ نفر، در سال ۱۴۰۰ قمری ۸۱۲۸۹۲ نفر و امسال، بیش از یک میلیون نفر. وقتی در طول ۶۵ سال، زائران خانه

ص: ۱۵۳

خدا از ۲۹ هزار نفر به یک و نیم میلیون نفر افزایش می‌یابد، طبیعی است که اگر امکانات و مسکن و زمین و ماشین و آب و جاده و ... به این تناسب افزایش نیابد، همواره مشکلات، باقی است.

در مسلخ عشق

پس از رسیدن به منا، ابتدا برای رمی جمره عقبه رفتیم. بسیار شلوع بود، ولی چاره‌ای جز سنگ زدن به سمبل و سوسه شیطان نبود. آنگاه کمی استراحت کرده به سوی قربانگاه رفتیم. دو سه تن از دوستان هم همراه بودند، و یکی هم کارد در دست که می‌خواست ذبح کند. در قربانگاه شماره چهار، ۱۷ گوسفند سالم انتخاب کردیم هر کدام به قیمت ۳۵۰ ریال سعودی و کارد بر حلقومشان نهاده، قربانی خدا کردیم. پیشترها هم به داخل مسلخ رفته بودم. می‌شد که به کسی وکالت دهیم تا از طرف ما گوسفند بکشد، ولی دوست داشتم برای چندمین بار وارد قربانگاه شوم و صحنه خون ریختن را از نزدیک ببینم. هوا گرم بود و زمین قربانگاه خونین و هر طرف لاشه گوسفندی بر زمین و در آغل‌هایی چند، دسته دسته گوسفندان در انتظار تیغ! غصه می‌خوردیم که چرا اینهمه گوشت، هدر می‌رود و برنامه‌ریزی خوبی جهت استفاده از گوشتها نیست، پا در بر که خون گذاشته، پیش رفته بودیم، حوله احرام هم خونی شده بود. خوشبختانه همه ۱۷ گوسفندی را که ما سر بریدیم، شیعیان افغانی موجود در آنجا و گاهی هم سیاهان، همان لحظه از زیر تیغ برداشته و بردند.

ص: ۱۵۴

خوشحال بودیم که مورد استفاده قرار می‌گرفت.

از لا- به لای آن همه خون و جسد و جمعیت و ... که بیرون می‌آمدیم، آفتاب بر این زمین پر خون می‌تابید و هوای دم کرده از تبخیر خونها، یک لحظه مرا به یاد صحرای کربلا انداخت و ریخته شدن آن خونهای پاک و جوشان بر زمین نینوا و بریده شدن سر ابا عبدالله «ع» و شهدای عاشورا. دیدم حضرت سجاد «ع» حق داشته که هر وقت قصابی را می‌دید که می‌خواهد گوسفندی سر ببرد، می‌ایستاد و می‌پرسید: آیا آبش داده‌ای؟ و آنگاه گریز به کربلا- و یاد از قساوت دشمن در بریدن آن حلقومهای مطهر با لبهای خشکیده از عطش ... تا اندکی از موی سر بچینیم و لباس احرام را در آورده، زیر دوش تنی بشویم و لباس عادی بپوشیم، عصر شده بود و دور و بر دستشوییها بسیار شلوغ و همه به نوبت ایستاده، که سر تراشند و بشویند و جامه بپوشند.

لحظه‌ای بود که خیلها را در اولین نگاه، نمی‌شد بشناسی. سرها که با تیغ تراشیده می‌شد، چهره‌ها بشدت تغییر می‌کرد. حالا هر کس باید عرقچینی بر سر بگذارد تا کله مبارک در برابر آفتاب نسوزد، یا آنکه از یک چپه و دستمال سفید کمک بگیرد. شب را در منا ماندیم. صبح روز یازدهم، پس از سنگ زدن به سه جمره، از منتهی‌الیه جمره سوم پیاده به مکه رفتیم که راه چندانی تا «هتل جفالی» نبود. استراحتی و ناهاری، سپس حرکت به سوی مسجدالحرام برای تکمیل اعمال. ساعت ۳ بعد از ظهر، مناسبترین

ص: ۱۵۵

و خلوت‌ترین وقت برای طواف بود. یکی دو ساعت دیگر بشدت شلوغ می‌شد. شب که قیامت بود. الحمدلله طواف و نماز و سعی و طواف نساء و نماز طواف، همه را انجام دادم و ماشین گرفته به سمت منا آمدم تا غروب را درک کنم. سر راه خیمه‌ها، از جلوی مسجد خیف که می‌گذشتم، دیدم اذان مغرب نزدیک است. وضو ساخته و نماز مغرب و عشاء را در آنجا خواندم، خواستم بیرون آیم، دیدم میز گردی با حضور دو تن از اساتید دایر شد که پیرامون شرک و ایمان بود. مقداری نشسته به بحثها گوش کردم ولی چون می‌خواستم به دعای کمیل ایرانیها که امشب در چادر بعثه بود برسم، از خیر آنصحبتهای تکراری و نیشدار گذشتم.

در راه، صف درازی دیدم که از همه ملتتها در آن بود. از یکی پرسیدم مصف برای چیست؟ گفت: قرآن و کتاب و شام توزیع می‌کنند. گفتم: این آخری عمده‌تر از همه است! و ... خندید. و واقعاً برای انبوه هزاران نفری که شب و روز را در سایه پلها و گذرگاهها و حاشیه خیابانها و داخل اتومبیلهای خود می‌گذرانند و کاروانی نیست که غذا بدهد و پذیرایی کند، شام رایگان و «فی سبیل الله»، طبیعی است که چنانصف طولانی پدید آورد.

گمشدگان

نزدیک چادرهای ایرانیها که رسیدم، پیر مردی نشانی کاروان

ص: ۱۵۶

خودشان را که از خراسان بود، می‌پرسید. او را به «ستاد گمشدگان» رساندم تا راهنمایی‌اش کنند یا به چادرش برسانند. برادران امدادگر این ستاد، با حوصله فراوانی روز و شب در خدمت حجاج‌اند. در مکه و مدینه هم مشغول بودند. آماری که داده بودند، در طول سیزده روز حضورشان در مکه ۲۶۷۴ حاجی ایرانی را به کاروانشان رسانده بودند که اغلب سَنَشان بالای پنجاه سال بود و بیسواد. در ایام تشریق نیز ۵۰ نفر در عرفات و ۴۸۸ نفر گمشده را در منا به کاروانها و چادرهایشان رسانده یا راهنمایی کرده بودند. گم شدن در «منا» بیش از دیگر جاها اتفاق می‌افتد، بخصوص در مسیر بازگشت از جمرات، یا در آغاز ورود به منا. کار امدادگران نسبت به گمشدگان، ذهن مرا به جای دیگر برد و به یاد گمشدگان بسیار دیگری افتادم که مقصد و کاروان خود را در عرصه زندگی گم می‌کنند و هرگز سراغ ستادی را هم نمی‌گیرند که راهنمایی‌شان کند. گمشده تنها کسی نیست که چادر و کاروان خود را در «عرفات» و «منا» گم می‌کند، این گمشدگی هم زود تشخیص داده می‌شود، هم زود، گمشده به جمع همسفران می‌پیوندد. اما ... گروهی از ما در خویشتن گُمیم. نمی‌دانیم در کجاییم، از کجاییم، به کجا می‌رویم و به قول مولانا:

از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می‌روم آخر؟ نمایی وطنم

مگر «روز مَرگی» می‌گذارد که از محیط اطراف، سری به «جهان درون» بزنیم و پنجره دل خویش را به آفاق معنویت بگشاییم؟

اینکه

ص: ۱۵۷

همه را بشناسیم، ولی «خودشناسی» مان ضعیف باشد، اینکه به همه آدرس و نشانی بدهیم، ولی جایگاه و منزل و مقصد خویش را ندانیم، اینکه دست دیگران را گرفته و به کاروانشان برسانیم، اما دست خودمان به جایی بند نباشد، اینکه چهره همه را، چه زشت و چه زیبا، چه آشنا و چه غریبه، بشناسیم، اما ندانیم که چهره خودمان به چه می‌ماند، اینها همه ... اگر نشانه «خود گم کردن» نیست، پس چیست؟

می‌دانیم در کجاییم؟

ما امروز در جایی نفس می‌کشیم که هزاران صدیق و شهید و انبیا و اولیا، در فضای آن نفس کشیده‌اند. در وادی و بیابانی قدم می‌زنیم که امامان معصوم و حجتهای الهی گام در آن نهاده‌اند. در جایی حضور داریم که جان هستی و روح عالم، حضرت مهدی «ع» در این ایام، در اینجا حضور می‌یابد. ای چشمها! گریان باشید!

ای گوشها! زمزمه‌های عاشقانه را بشنوید. ای دلها! به رحمت الهی امیدوار باشید. ما مهمان خداییم، آیا میزبان را می‌شناسیم؟

خدایا! ما هنوز «خود» را نشناخته‌ایم، تو را چگونه بشناسیم؟

اینجا باید «صفحه دل» را مطالعه کرد، «کتاب روح» را باید گشود، «صدای غیب» را باید شنید. راستی که چقدر غافلیم! آری، در این شهر و در این دشت و در این روز، ما «خود» را گم کرده‌ایم. به چادر بعثه رسیدیم، محلّ برگزاری دعای کمیل در منا. در

ص: ۱۵۸

خیابانهای اطراف، آرایش نظامی نیروهای امتیتی و انتظامی به چشم می‌خورد. گویا خاطره دو سال پیش را در ذهن داشتند که حجاج ایرانی، مراسم براءت از مشرکین را در چنین شبی در منا برگزار کردند. لابد احتمال می‌دادند باز هم برنامه‌ای داشته باشیم. امّا در جوی پر از معنویت، دعای کمیلِ منا همراه با مداحی و ذکر مصیبت و اشک و ناله، به پایان رسید و حجاج بتدریج به چادرهای خود بازگشتند.

شب دوازدهم هم سپری شد. آخرین روزی که در منا بودیم، یک عمل بیشتر نبود، رمی جمرات سه گانه، و سپس کوچ به سوی مکه، البته پس از اذان ظهر. اهل سنت در این روز، بعد از ظهر رمی می‌کنند. امّا شیعه قبل از ظهر. جمره عقبه در این سوّمین روز حضورمان در منا شلوغ بود، بخصوص طبقه پایین و بویژه نزدیکهای ظهر. چون خیلی‌ها سنگ زدن را گذاشته بودند برای آخر وقت، که پس از سنگ زدن، دیگر این مسیر طولانی را به چادرها برنگردند، بلکه از همانجا پیاده با گذر از تونلهای جدید، به مکه بروند و از رنج ترافیک سنگین در نیمروز گرم، آسوده باشند.

باز هم براءت

حادثه جالبی که در جمره عقبه اتفاق افتاد (قبلاً نیز اشاره کردم) از شورانگیزترین صحنه‌های آن روز و نمایشی از «براءت مردمی» بود. هزاران نفر از مسلمانان غیور لبنانی، کویتی و ... که موفق به

ص: ۱۵۹

شرکت در مراسم برائت در روز عرفه نشده بودند، در کنار جمره عقبه، مراسم برائت برگزار کردند. در ضمنصلواتهای رسا و ابراز وفاداری نسبت به ولایت فقیه و رهبری، با شعارهایی همچون:

«الموت لأمريكا الموت لاسرائیل، خیر خیر یاصهیون، جیش محمد قادمون، اللّٰه واحد، خمینی قائد، هیئات منّا الذلّه، آمریکا شیطان الأكبر و...» توجه حجاج دیگر را هم جلب کرده بودند. گر چه آن منطقه، خالی از مأموران سعودی نبود، اما دریای خروشان مردم از همه ملیتها در جمرات، عظیمتر از آن بود که کاری از چند مأمور ساخته باشد. این حرکت، بسیار شورانگیز بود و ستودنی! در مسیر خروجی منا، هزاران ایرانی جمع بودند و لحظه‌شماری می کردند تا اذان ظهر گفته شود و از محدوده منا خارج شده به طرف مکه روان شوند. جمعی در ماشینها منتظر بودند و گروهی پیاده و در مسیر تونل مخصوص پیاده‌ها. سیل جمعیت با «اللّٰه اکبر» اذان به راه افتاد. این دریا وقتی به تونل رسید، دور از چشم مأموران، یک بار دیگر فریادهای خویش را به تکبیر وصلوات و شعارهای برائت برآورد و صدا در تونل پیچید. اما در آن سوی تونل مأموران حضور داشتند. صداها کاهش یافت و جمعیت، همچون آرامشی پس از طوفان، خارج شدند و به راه خویش ادامه دادند، تا بار دیگر در مکه معظمه، بر گرد خانه خدا طواف کنند و نماز بخوانند و سعیصفا و مروه را انجام دهند.

ص: ۱۶۱

دوباره مکه

اشاره

ص: ۱۶۳

دوباره مکه

۷۴ / ۲ / ۲۲

صبح امروز در منا بودیم، عصر در مکه. دوباره خانه خدا بود که دلها و دیده‌های عاشق را به سمت خویش می‌کشید و مردم همچون براده‌هایی مجذوب این مغناطیس. ساعتی به غروب مانده، سیل حجاج، سواره و پیاده از منا برمی‌گشتند. صف فشرده اتومبیل‌های حامل افراد، در آن گرمای دم کرده غروب مکه، مثل زنجیری به هم پیوسته بود. عده‌ای نیز پیاده و با گام‌های خسته ولی مشتاق باز می‌گشتند. نزدیکیهای «میدان شیشه» ناظر این کوچ ربّانی بودم که صحنه‌ای زیبا توجهم را جلب کرد. یک زن فیلیپینی با دوتا از بچه‌های هشت نه ساله‌اش کنار خیابان و در مسیر مردم ایستاده بودند، با زنبیلی پر از بسته‌های خنک آب میوه، شیر و نوشابه و به

ص: ۱۶۴

پیاده‌های از منا برگشته هدیه می‌دادند. در کنار بچه‌های دیگری که آب بهداشتی می‌فروختند، توزیع رایگان این نوشابه‌های خنک، چه لذتی داشت. جایتان خالی، من نیز کامی تر کردم و رفع عطش شد.

امشب مناسب ندیدم که حرم بروم. شب بازگشت از مناسبت از شلوغترین شبهای مسجدالحرام باشد. چون بسیاری از جمله حاجیان بومی، می‌خواهند هر چه زودتر بقیه اعمال را به جا آورده، از احرام درآیند، یا به شهرهای خودشان بازگردند.

این روزها مکه معظمه، محشری از ملت‌ها و قیامتی از احساسها و ایمانها و جذبه‌هاست و این سفر، فرصتی است تا انسان، گروه‌های متفاوت، رنگارنگ، با لهجه‌های گوناگون و از اینجا و آنجا و دور و نزدیک را ببیند و ایمانهای جوشیده از دل این همه مسلمانی از خاور تا باختر عالم پهناور را لمس کند. صحنه، یادآور قیامت است.

در اطراف کعبه، خیابانهای مکه، ارتفاعات کوه حرا و غار ثور، پهن‌دشت عرفات و وادی منا، این همه جمعیت چه می‌گویند و چه می‌خواهند؟ خدا با این دلها چه کرده است؟ حج چیست؟ «بنده» کیست و «آزاد» کدام؟ ای ابراهیم! تو کیستی و چه کرده‌ای و هاجر و اسماعیل که بودند و چه کردند؟ در این سفر، مفهوم عبودیت، روشنتر احساس می‌شود و «حیات»، معنای دیگری می‌یابد.

رها شدن از خانه و کاشانه و شهر و وطن و از «زندگی روزمره» و فروختن «نقد دنیا» برای خریدن «اجر آخرت» و رضای الهی درسی از درسهای حج است. انسان تا از غیر خدا نگسلد، به خدا

ص: ۱۶۵

نمی‌پیوندد. گسستن از غیر، مقدمه پیوستن به خداست. اما ... بعضی گر چه اینجا هستند؛ ولی تنها جسمشان را آورده‌اند و دلشان در وطن و خانه و زندگی است. اینان هنوز مکه و حج نیامده‌اند. ای بسا آمدگانی که نیامده‌اند! ... و چه بسا نیامدگانی که آمده‌اند، اینجا می‌ایند، اینجا می‌نمایند ...

از «حرا» تا «ثور»

کم کم فرصت ۲۵ روزه این سفر رو به پایان می‌رفت. خیلی جاها در نظر بود که بازدید شود و تاریخ اسلام در این سرزمین، مرور گردد، که نشد.

از همان روزهای نخست ورود به مکه شوق رفتن به «غار حرا» انسان را وسوسه می‌کند. نمی‌دانم چه رمزی در آن نهفته که حاجی را بی‌تاب می‌کند. ولی برخی احتیاط می‌کنند و پیش از پایان اعمال حج از مکه خارج نمی‌شوند و غار حرا و ثور را می‌گذارند برای پس از بازگشت از منا و فراغت از اعمال.

هر چند امروز بعثت توسعه‌شهر، «جبل النور» که غار حرا بر فراز آنست جزو شهر محسوب می‌شود، نه خارج از مکه. ساختمانهای مسکونی اطراف آن را فرا گرفته است.

حرا در ۱۰ کیلومتری شمال مسجدالحرام است. گفتیم که الآن وصل به مکه است. جایی که نخستین آیات قرآن در آغاز بعثت بر پیامبر در همانجا نازل شد. عبادتگاه پیامبر بود که گاهی ایامی از سال

ص: ۱۶۶

را دور از غوغای مادّیتِ مشرکان به آن خلوت انس پناه می‌برد و با خدا راز می‌گفت. یکی از معدود جاهای دست نخورده و بکری که شاهد حضور رسول خدا و قدمگاه آن پیامبر خاتم است. هر چند مأمورانِ «نهی از معروف»! سعودی چه شفاهی و چه با تابلوهایی که نصب کرده‌اند، حجاج را از صعود به کوه نهی می‌کنند و می‌گویند خود را به زحمت نیفکنید، بالای کوه رفتن ثوابی ندارد و سنّت نیست، بروید در مسجدالحرام نماز بخوانید؛ ولی زائران عاشق، به فتوای عشق، قلّه پیمایی می‌کنند، نه طبق دستورالعملهای رسمی و بخشنامه‌های دولتی!

زن و مرد، پیر و جوان سینه‌کش کوه را گرفته بالا می‌روند.

خیلیها در سپیده دم، حتی پیش از اذانصبح به راه می‌افتند تا از نور ماه و خنکی هوا استفاده کنند و به گرما نخورند. رسیدن به قلّه کوه، بطور معمول حدود نیم ساعت تا سه ربع طول می‌کشد و از قلّه کمی پایین‌تر که چند گذرگاه صعب‌العبور در پیش است، محلّ غار قرار دارد. البته نه غار، بلکه سرپناهی که از چندین صخره عظیم به وجود آمده که سر بر دوش هم نهاده‌اند و محلّی بصورت غار کوچکی پدید آمده، رو به کعبه، که یکی دو نفر می‌توانند در آن به عبادت و نماز بایستند. از بالای غار، بخصوص در شب، روشنایی مسجدالحرام و گلدسته‌ها دیده می‌شود. محیطی بوده است دور از دسترس مردم، با راهی دور و دشوار، با خلوتی الهام بخش و ملکوتی و ارتفاعی بسیار، که رسول خدا را هنگام مناجات و عبادت در خود جای می‌داده است

ص: ۱۶۷

و خدیجه و علی «علیهماالسلام»، گاهی غذا و آب به او می‌رساندند.

جبرئیل، سوره «اقرأ باسم ربک ...» را همینجا از سوی خدا آورد.

حاجی علاقه‌مند است که در این معبد نورانی رسول، نماز بخواند و گاهی صفتی ممتد و ازدحامی عجیب برای ورود به این «خلوتسرای دوست» تشکیل می‌شود. برخی هم به فکر گرفتن عکس یادگاری در کنار غار می‌افتند.

وقتی انسان به یاد رنجهای پیامبر می‌افتد، خستگی راه از تنش بیرون می‌رود. سلام و صلوات بر تو، ای رسول رحمت.

و اما «غار ثور» که در منطقه جنوب مکه است و از خیابانی راه به کوهستان آغاز می‌شود، پناهگاه حضرت رسول در هنگام هجرت به مدینه است. همانجا که خداوند با تار عنکبوت، بنده‌اش محمد «ص» را از تعقیب و گزند مشرکان حراست کرد. راه هجرت به مدینه از شمال مکه است و این غار در جنوب، و این خود شیوه‌ای برای ردّ کم کردن بوده تا پیروان ابوسفیان کمتر برای دستیابی به رسول خدا توفیق یابند.

غار ثور نیز بالای کوهی قرار دارد، با چند صخره روی هم قرار گرفته، که آنسوی دژه‌ای عمیق است و اینسوی کوه. داخل این غار، چند نفر می‌توانند پنهان شوند، البته بصورت نشسته. چون سقفش کوتاه است و نمی‌توان ایستاد. حتی برای ورود به آنجا هم باید خم شد. آنجا هم عکاسان آماده با دوربینها هر لحظه منتظرند که از حجاج، عکس یادگاری بگیرند، ولی گران است و عکسهای

ص: ۱۶۸

بی‌رنگ و رو به آن قیمت نمی‌ارزد.

راه غار ثور، هم طولانی‌تر است، هم سخت‌تر و نفس‌گیرتر. شاید بیش از دو برابر مسیری که برای فتح قله «جبل‌النور» طی می‌شد، برای رسیدن به این غار باید راه پیمود. کوهها و ارتفاعات را آنقدر باید یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت و به عشق آن «منزل نهایی» به زانوهای و نفسها التماس کرد که همراهی کنند که چندین نوبت، نشستن و استراحت و تازه کردن نفس و تر کردن لب لازم است. البته در پیچ و خم کوه و کمر، نشانه‌ها و رنگهایی دیده می‌شود که فلشی به سوی مقصود است، اما چه بسا انسان به تنهایی راه را گم کند.

در این مسیر، حجاج مختلفی را از زن و مرد می‌بینی که نفس زنان بالا می‌روند و همان محبت است که آنان را توان می‌بخشد. و چون افراد در رفت و برگشت به هم می‌رسند، «خدا قوت» و «قبول باشد» رد و بدل می‌شود و همین روحیه می‌بخشد برای پیمودن بقیه راه.

آیا رسول خدا برای گریز از چنگ مشرکان کینه‌توز و در ابتدای هجرت، اینهمه راه پیموده و تا اینجا خود را رسانده است؟ این پناهگاه را از کجا می‌شناخته؟ مگر نه اینکه بزرگ شده همین کوه و کمر بوده و روزگاری به شبانی می‌پرداخته است! آنکه برای بشریت، «راهنما» ست، باید خود به همه راهها آشنا باشد. و دشمنان چه لجوج بودند که رسول خدا را تا کجاها تعقیب کردند. لعنت بر آنان.

ص: ۱۶۹

می‌ارزد که انسان رنج بادیه و کوه و غار حرا و ثور رفتن را به جان بخرد، تا یک لحظه در فضایی نفس بکشد که آن حبیب خدا، مصطفای پروردگار، آنجا گام نهاده، نفس کشیده، شب را به صبح آورده است. این فرمان عشق است؛ هر چند تبلیغاتچی‌های وهابی همه اینها را شرک به حساب آورند! ...

بازگشت

۷۴ / ۲ / ۲۵

خستگی اعمال منا و عرفات، سپس بقیه واجبات در مکه از تن و جان درآمده بود. مهلت کاروان نیز برای اقامت در این دیار، به سر آمده بود. امروز آخرین دیدار با خانه خدا، قبرستان ابوطالب، بازارهای پرمشتری، خیابانها و مسجدهای این شهر را انجام دادیم و آخرین نماز جماعت در مسجدالحرام. و چه لذتبخش بود در این ایام، حضور در کنار برادران مسلمان از همه جای دنیا، که همدلی و وحدت قبله و کتاب واحد و دین مشترک، همه را به هم پیوند داده بود.

آوای «الرحیل» برای همه به صدا درآمده بود. دسته دسته مسلمانهای ترکیه، مالزی، اندونزی، مصری و ... را می‌دید که در خیابانها و پای اتوبوسها عازم جدّه‌اند، تا به کشورشان بازگردند.

بتدریج، بازار خرید، از رونق می‌افتاد، چون خیلها خریدهایشان را کرده و بارها را بسته بودند.

ص: ۱۷۰

با ته مانده «کارتِ تلفن» که چند دقیقه‌ای بیشتر ظرفیت مکالمه نداشت، تماسی با ایران گرفته، ساعت بازگشت را خبر دادم. پیش از غروب بود که از مکه بیرون آمدیم. افسوس می‌خوردم که چرا نتوانستم آب زمزم بعنوان تبرک با خودم بردارم، که دیدم در توقفگاه ماشینها، رایگان بُتریهای پلاستیکی آب زمزم را به مسافران هدیه می‌دهند. گوشه‌ای از ساک دستی برای این چند لیتر آب مقدس جا داشت. ساعتی بعد در فرودگاه جده بودیم و تحویل ساکها به قسمت بار و انتظار برای پرواز. صبح ۷۴/۲/۲۶ فرودگاه مهرآباد تهران پذیرای ما بود، و انبوه استقبال کنندگانی که طبق یک سنت دینی، به پیشواز حاجیهای خودشان آمده بودند، با دسته‌های گل، با آغوشهای پر مهر، با حلقه‌های اشک در چشمانشان. و ... حاجی می‌پنداشت که از یک «جهاد» برگشته است.

- باشد که روزی همه آرزومندان گردد ...

ص: ۱۷۱

فهرست اعلام

اشخاص

جاها

موضوعات

ص: ۱۷۳

اشخاص

آدم و حوا، ۱۳۴

آمنه، ۸۷، ۹۲

ائمه بقیع، ۲۲، ۲۳، ۳۲، ۳۵، ۳۹، ۶۱

ابراهیم، ۷۳، ۷۵، ۸۶، ۱۱۳، ۱۴۹، ۱۶۴

ابراهیم پسر پیامبر، ۴۸

ابن تیمیّه، ۲۷

ابوایوب انصاری، ۲۸

ابوذر، ۲۸

ابوطالب، ۹۲

ابوفراس همدانی، ۵۹

اسماعیل، ۷۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۱۱۳، ۱۴۹

اصحابصفه، ۲۸

امّ البنین، ۳۲، ۳۳

امام باقر «ع»، ۳۳

امام جواد «ع»، ۵۹

امام حسین «ع»، ۴۲، ۷۶، ۸۶، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۴، ۱۵۴

امام خمینی، ۹۱، ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۹

امام رضا «ع»، ۴۸

امام سجّاد «ع»، ۳۰، ۳۳، ۵۷، ۱۵۴

امام صادق «ع»، ۳۰، ۳۳

امام مجتبی «ع»، ۳۳، ۳۴، ۷۶

اوس و خزرج، ۲۹

بروجردی (آیة‌الله)، ۵۸

بلال، ۲۸، ۷۴

بن باز، ۱۱۲

بنی نجّار، ۲۸

تسخیری (حجة‌الاسلام)، ۵۴

ص: ۱۷۴

توسلی (حجۀ الاسلام)، ۴۹

جبرئیل، ۱۶۷

جنتی (آیة الله)، ۱۳۸

حذیفی، ۱۹

حماس (سازمان فلسطینی)، ۱۰۳

حمزه سیدالشهدا، ۴۶، ۸۳

خالد اسلامبولی، ۱۱۹

خامنه‌ای (آیة الله)، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۴۰

خدیجه، ۸۳، ۹۲، ۱۹۷

خمینی (حاج احمد آقا)، ۴۹

دعبل، ۵۹

رسول خدا «ص»، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۹، ۴۰، ۵۵، ۱۴۸، ۱۶۷، ۱۶۹

ری شهری (حجۀ الاسلام)، ۴۳، ۱۱۴، ۱۳۸

سپاه ابرهه، ۱۴۸

سلطان عبدالحمید، ۱۲۳

سلمان فارسی، ۲۸، ۳۰

عایشه، ۴۸

عبدالله، ۸۷

عبدالسلام یاسین، ۳۵، ۳۶

عبدالمطلب، ۹۲

عبدمناف، ۹۲

عثمان، ۲۳

علی اصغر، ۸۶

علی بن جعفر، ۴۶

علی «ع»، ۲۸، ۳۰، ۵۳، ۷۵، ۸۳، ۱۰۴، ۱۶۷

عمار یاسر، ۲۸

عمری، شیخ محمد علی، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹

فاطمه بنت اسد، ۳۳

فاطمه «س»، ۲۸، ۳۳، ۴۰، ۵۴، ۶۹

قزوینی، سید مرتضی، ۵۹

ماریه قبطیه، ۴۸

مقداد، ۲۸

مهاجر و انصار، ۲۹

مهدی «ع»، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۶

مهیار دیلمی، ۵۹

نجمه، ۴۸

نخاوله، ۳۰، ۵۶

واعظ زاده (حجّه‌الاسلام)، ۱۰۲

وزیر حج سعودی، ۲۴

هاجر، ۷۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷

هاشم، ۹۲

ص: ۱۷۵

جاها

آبار علی، ۷۵

آذربایجان، ۱۰۲

آسیای میانه، ۱۵۱

آفریقا، ۲۳، ۶۷

آمریکا، ۲۴، ۵۹، ۹۱، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۵۹

احد، ۶۴، ۶۱، ۶۶، ۱۲۴

اسرائیل، ۱۴۲

اسلام شهر، ۳۶

افغانستان، ۱۰۲

الجزایر، ۱۴۲

اندونزی، ۲۳، ۱۶۹

اوکلاهما (آمریکا)، ۲۴

ایران، ۳۵، ۵۸، ۹۳، ۱۲۱، ۱۳۴

بازار مدینه، ۴۱

بحرین، ۴۳

بعثه مقام معظم رهبری، ۴۹، ۵۴، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۵

بقیع، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۳۹، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۶۴، ۶۸، ۱۰۸، ۱۱۰

بوسنی، ۱۰۲، ۱۴۲

بیت الأحران، ۶۸

بیت المقدس، ۴۷، ۸۳

پاکستان، ۲۳، ۳۷

پل حجون، ۹۰

ترکیه، ۲۳، ۹۸، ۱۲۳، ۱۶۹

ثبیه الوداع، ۲۸

جبل الرحمه، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴

جبل الرماة، ۴۷

ص: ۱۷۶

جبل النور، ۱۶۵، ۱۶۸

جمره عقبی، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۸

جَنَّةُ البقیع، ۲۰

چادر بعثه، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۵۵

چچن، ۱۴۲

حجاز، ۹۱

حجر اسماعیل، ۸۵

حجر الأسود، ۸۲، ۸۵، ۱۰۱

حوزه علمیه قم، ۴۳، ۵۸

خانه ابویوب انصاری، ۲۹

خانه ابوطالب، ۸۳

خانه ارقم، ۸۳

خانه امامصادق «ع»، ۲۹

خانه فاطمه «ع»، ۳۰، ۴۴، ۶۸

دیوار بقیع، ۳۳، ۶۴، ۱۰۲

ذوالحلیفه، ۷۶

سازمان حج و زیارت، ۱۶

ستون توبه، ۶۸

ستون حنانه، ۶۸

سقیفه، ۳۰

سودان، ۶۷

شعب ابی طالب، ۷۴، ۸۸

صفا و مروه، ۸۶، ۹۴، ۱۵۹

صُفَّه، ۲۱، ۲۸، ۶۸

طریق الهجره، ۷۷

عراق، ۱۰۲، ۱۳۰

عرفات، ۲۴، ۸۷، ۸۹، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۶

عریض، ۴۶

عوالی، ۵۷

غار ثور، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸

غار حرا، ۷۴، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶

فرانسه، ۹۴

- فرودگاه جدّه، ۱۸، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۷۰
 فرودگاه مهرآباد، ۱۵، ۱۷۰
 فلسطین، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۴۱
 قبا، ۲۸، ۶۵
 قبر زهرا «ع»، ۳۱، ۴۰، ۵۹
 قبرستان ابوطالب، ۹۰، ۹۲، ۱۶۹
 قربانگاه، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴
 قصر ضیافت، ۷۸
 قم، ۵۸
 کتابخانه مسجدالنبی، ۲۶
 کتابخانه مکه
 مکتبه مکه
 کتابخانه ملک عبدالعزیز، ۴۲
 کراچی، ۳۷
 کربلا، ۷۶، ۸۶، ۸۷، ۱۳۰، ۱۵۴
 کشمیر، ۱۴۲
 کعبه، ۷۸، ۷۹، ۹۲، ۱۰۰، ۱۴۹
 کوفه، ۴۲، ۱۳۰
 کوه سلع، ۴۷، ۶۱
 کوه غیر، ۶۱
 مالزی، ۱۲۹، ۱۶۹
 مجلس اعلای قضا، ۱۱۵
 محراب پیامبر، ۶۸
 محراب تهجد، ۶۸
 محله بنی‌هاشم، ۲۹، ۶۲، ۶۸
 مدینه، ۱۹، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۵۱، ۶۱، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۶، ۱۱۶
 مدینه قدیم، ۲۸، ۵۶
 مدینه‌الحاج، ۱۸
 مراکش، ۳۵

ص: ۱۷۷

مزدلفه، ۲۴، ۱۴۶

مسجد سبعة، ۴۶، ۴۷، ۶۱، ۱۰۶، ۱۲۴

مستشفى الزهراء، ۵۶

مسجد ابوبکر، ۴۷، ۶۳

مسجد الاجابه، ۴۶

مسجد الحرام، ۴۷، ۷۸، ۷۹، ۸۳، ۸۴، ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۹۸، ۱۳۰، ۱۵۴، ۱۶۴، ۱۶۵

مسجد النبى، ۱۹، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۴۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۹۷

مسجد بلال، ۴۱، ۱۱۶

مسجد خيف، ۱۵۲، ۱۵۵

مسجد ذوالنورين، ۴۷، ۶۴

مسجد ذوقبالتين، ۴۷، ۶۴، ۶۸

مسجد سلمان فارسی، ۴۷

مسجد شجرة، ۵۵، ۶۴، ۶۵، ۶۹، ۷۵، ۷۶

مسجد على بن ابيطالب، ۴۷، ۶۴

مسجد عمر، ۴۷، ۶۴

مسجد غمامه، ۴۱، ۴۲، ۴۷، ۶۴

مسجد فاطمه، ۴۷

مسجد فتح، ۴۷

مسجد فضيخ، ۴۸، ۶۴

مسجد قبا، ۴۷، ۶۴، ۶۵، ۶۸

مسجد نمره، ۱۳۳

مشربه امّ ابراهيم، ۴۸

مشعر، ۲۴، ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹

مغرب، ۳۵، ۳۶

مقام ابراهيم، ۸۵، ۱۲۹

مقبرة المعلی، ۹۲

مكتبة مكة المكرمة، ۸۷

مكة، ۵۵، ۶۸، ۶۹، ۷۳، ۷۸، ۸۲، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۹

منا، ۸۷، ۸۹، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۳

ميدان شیشه، ۱۶۳

ميدان معابده، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۳۰

ناودان طلا، ۹۸

وادی محسر، ۱۴۸

هتل جفالی، ۱۵۴

هند، ۱۰۲

ص: ۱۷۸

موضوعات

آب زمزم، ۱۷۰

آتش سوزی منا، ۱۵۱

آمار حجاج، ۱۵۲

آموزشهای پیش از حج، ۱۶

احرام، ۷۵، ۷۶

اختلاف فتوا، ۱۰۷، ۱۰۸

اذان، ۲۱

اربعین حاج احمدآقا، ۴۹

ازدحام جمرات، ۱۵۱

اسلام آمریکایی، ۲۵، ۱۱۴

اسلام ناب محمدی، ۱۱۴، ۱۱۹

افاضه، ۱۴۴

افغانی‌ها، ۴۴، ۴۵

امداد گمشدگان، ۱۵۰، ۱۵۶

انتفاضه فلسطین، ۱۱۹، ۱۴۲

انقلاب اسلامی، ۳۸، ۱۱۹، ۱۲۱

اهل بیت، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۹، ۴۰، ۵۲، ۵۷

ایرانیها، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۵

بازار مدینه، ۶۵، ۶۶

بتها و بتخانه‌های جدید، ۱۱۳

برائت از مشرکین، ۲۴، ۹۱، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۵۸

برائت در عرفات، ۱۳۷

برائت در منا، ۱۵۸

برنامه‌ریزی تبلیغی، ۱۲۲

بنای مسجدالنبی، ۲۸

پول ایران، ۱۱۷

پیمان اخوت، ۲۹

تبلیغات، ۲۳، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۵

ص: ۱۷۹

تبلیغات سه‌زبانه، ۱۲۳، ۱۲۴

تبلیغات ضد شیعه، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۳۷

تعدد مراجع، ۱۰۷

تعصب اهل سنت، ۲۶، ۱۰۴

تغییر قبله، ۸۳

تفتیش زائران، ۱۸، ۱۱۰

تقصیر، ۸۷، ۱۵۴

تقیه مداراتی، ۱۰۵

تلبیه، ۷۶، ۱۳۰

توسعه بقیع، ۲۲

توسعه حرم، ۲۰، ۲۵، ۲۶، ۶۲، ۱۲۵

توسعه مسجدالحرام، ۸۳، ۸۴، ۱۲۵

تهاجم فرهنگی، ۶۳

جاذبه کعبه، ۱۰۰

جانبازان انقلاب، ۳۲

جلسات منطقه‌ای، ۱۰۸

جنگ احد، ۲۹

جنگ احزاب، ۲۹

جنگ بدر، ۲۹

جنگ تبوک، ۲۹

جنگ خیبر، ۲۹

حج، ۸۹

حج ابراهیمی، ۱۷، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۴۰، ۱۵۰

حجاج لبنانی، ۹۹

حجاج نمونه، ۱۱۸

حج ایرانیان، ۱۳۵

حج بی برائت، ۱۱۱

حج تمتع، ۸۷

حج خونین، ۹۰، ۹۱، ۱۱۱، ۱۴۳

حرم، ۸۸

حزب الله لبنان، ۱۰۳

حکومت عثمانی، ۱۲۳

- حلف الفضول، ۸۳
 حلق، ۸۹، ۱۴۹، ۱۵۴
 خبرنامه زائر، ۱۰۹
 خدمات حج، ۱۲۲، ۱۵۱، ۱۵۶
 خدمات درمانی، ۱۳۴، ۱۳۵
 خدمات سعودی، ۱۲۵
 خطبه، ۲۵
 دعای عرفه، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۵
 دعای کمیل مدینه، ۵۰، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۱۰۶، ۱۳۵، ۱۵۵
 ذبح قربانی، ۱۵۴
 رابطین روحانی، ۱۰۸
 رمی جمرات، ۲۴، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۳
 روحانی کاروان، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸
 زادگاه پیامبر، ۸۷
 زیارت جامعه، ۲۲، ۳۲
 سادات مدینه، ۵۸
 سالگرد ارتحال امام امت، ۴۹
 سعی، ۸۶، ۹۰، ۹۶، ۱۵۵، ۱۵۹
 سفرنامه نویسی، ۸، ۹، ۱۰
 سمینار اهل بیت، ۱۰۲، ۱۰۳
 سمینار برائت از مشرکین، ۱۰۲
 سمینار تقرب، ۱۰۲
 سمینار توحید، ۱۰۲
 سنت و بدعت، ۳۹، ۴۰
 سیادت هاشمیان، ۳۷
 سیاهان مدینه، ۶۶
 سیمای حج (برنامه)، ۱۷

ص: ۱۸۰

شب مشعر، ۱۴۷، ۱۴۸

شعارهای براثت، ۱۳۹، ۱۵۹

شوق دیدار امام زمان، ۱۳۱

شوق زیارت حج، ۱۶

شیعه، ۲۷

شیعیان لبنان، ۹۹

شیعیان مدینه، ۳۰، ۵۶، ۶۰

صدور انقلاب، ۳۸، ۹۴، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱

ضرورت زبان خارجی، ۳۷، ۳۸

طواف، ۸۵، ۸۹، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۵۵

عربی، زبان بین‌المللی اسلام، ۳۸

عظمت کعبه، ۸۴

عید قربان، ۱۴۷، ۱۴۸

غربزدگی، ۶۴

فتح مکه، ۲۹

فضای سبز عرفات و منا، ۱۳۲

فلسفه حج، ۸۹، ۹۰، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۶۴

قبر پنهان فاطمه «ع»، ۳۱

قبله، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳

قرآن، ۲۰

قرآن فهد، ۱۲۴

قراء ایرانی در مسجدالحرام، ۹۳

قربانی، ۹۰

قطعه‌نامه مراسم براثت، ۱۳۹

قیام عاشورا، ۱۳۰

کتابهای ضد شیعه، ۲۷

کنگره عظیم حج، ۱۷

گوشتهای قربانی، ۱۵۳

مالباختگی، ۶۰

مدنیت اسلام، ۲۹

مدینه قبل و بعد، ۵۱

مدینه امروز، ۶۱

- مرگ بر آمریکا، ۹۱
مسکن حجاج، ۹۸، ۹۹
مصرف گرایبی، ۶۳
مظلومیت اهل بیت، ۳۱، ۳۴، ۳۹، ۴۰، ۵۹، ۶۰، ۶۸، ۱۰۰
مُعین، ۱۰۶
نزاع اوس و خزرج، ۲۹
نشریه خبری، ۱۰۹، ۱۱۰
نظم نوین جهانی، ۱۴۲
نماز جمعه، ۲۵
نهضت اسلامی مراکش، ۳۵
نیروهای اجرایی عربستان در حج، ۱۲۵
وداع با مدینه، ۶۷
وضع مزدلفه، ۱۴۶، ۱۴۸
وقوف عرفه، ۱۳۰، ۱۴۴
ولایت، ۹۹
وهابیت، ۲۷، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۴
هجرت پیامبر، ۴۷، ۷۷، ۱۶۷، ۱۶۸
هروله، ۸۹، ۹۰

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱
 ۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
 همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش
 از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند
 آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

